

آیت‌الهی

گلچینی از آثار حضرت بهاء‌الله
برای تلاوت در هر صبح و شب

" اتلوا آیات اللّٰه فی کلّ صباح و مساء "

" نیکوست حال کسی که در لیالی و ایّام

" به آیاتش انس گیرد و قرائت نماید "

لجنه نشر آثار ا مری بلسان فارسی و عربی

لانگنهاین - آلمان

۱۴۸ بدیع

حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش کواه که
مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آنکه از کوتر
بیان آذان امکان از قصر کاذبه مطهر شود و
مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه
علیا که از خزانه علم فاطر سما و خالق اسما
ظاهر گشته طوبی للمنفین

۲۲ مارس

دوم شهر البهاء

باید عاصی در حالتی که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند. نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه، چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد. انّه هو المشفق الکریم. عاصی باید مابین خود و خدا از بحر رحمت، رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند.

امور ملت معلق است بر حال بیت عدل الهی .
 ایشانند امناء الله بین عبادہ و مطالع الامر فی
 بلادہ . یا حزب الله مربی عالم عدل است چه کہ
 دارای دو رکن است مجازات و مکافات ، و این دو
 رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم . چونکہ
 هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی ، لذا
 امور بوزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت
 وقت دانند معمول دارند . نفوسی کہ لوجه الله بر
 خدمت امر قیام نمایند ایشان ملہمند بالہامات
 غیبی الهی ، بر کل اطاعت لازم . امور سیاسیہ کل
 راجع است بہ بیت العدل و عبادات بما انزلہ
 الله فی الكتاب .

چهارم شهر البهاء

۲۴ مارس

یا اهل بهاء، شما مشارق محبت و مطالع
عنایت الهی بوده و هستید. لسان را بسبب و
لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق
نیست حفظ نمائید. آنچه را دارائید بنمائید،
اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و آلا تعرض باطل.
ذروه بنفسه مقبلین الی الله المہیمن القیوم.
سبب حزن مشوید تا چه رسد بفساد و نزاع.
امید هست در ظلّ سدره عنایت الهی تربیت
شوید و بما اراده الله عامل گردید. همه اوراق
یک شجرید و قطره‌های یک بحر.

اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم
 بروح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت
 سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و
 اتفاق سبب نظم عالم و حیات امم است. طوبی
 از برای نفوسی که بحبل شفقت و رأفت
 متمسکند و از ضغینه و بغضاء فارغ و آزاد .
 این مظلوم اهل عالم را وصیت می نماید
 بردباری و نیکوکاری. این دو دو سراجند از
 برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی
 امم. طوبی لمن فاز و ویل للغافلین.

معرفت سلطان قدم حاصل نشود مکر بمعرفت
 اسم اعظم. اوست مکلم طور که بر عرش ظهور
 ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سر
 مخزون. کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و
 بشنايش ناطق. به نصب علم العلم فی العالم و
 ارتفعت رایة التوحید بین الامم. لقاء اللّٰه
 حاصل نشود مکر بلقاء او. باو ظاهر شد آنچه
 که ازل الازل مستور و پنهان بوده. انه ظهر
 بالحق و نطق بکلمة انصعق بهامن فی السموات
 و الارض الا من شاء اللّٰه. ایمان باللّٰه و عرفان
 او تمام نشود مکر بتصدیق آنچه از او ظاهر
 شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در
 کتاب از قلم اعلى نازل گشته. منغمسین بحر
 بیان باید در کلّ حین به او امر و نواهی الهی
 ناظر باشند. او امرش حصن اعظم است از برای
 حفظ عالم و سیانت امم، نورا لمن اقرّ واعترف
 و نارا لمن ادبر وانکر.

استقامت بر امر الله و حبه جلّ جلاله...
 حاصل نشود مگر بمعرفت کامل و معرفت کامل
 حاصل نشود مگر به اقرار بکلمه مبارکه یفعل
 مايشاء. هر نفسی باین کلمه علیا تمسک نمود
 و از کوثر بیان مودع در آن آشامید او خود را
 مستقیم مشاهده نماید بشأنیکه کتب عالم او
 را از امّ الكتاب منع نکند. حبّذا هذا المفسّم
 الاعلیٰ والرّتبہ العلیا و الغایة القصوی...
 در پستی مقام معرضین تفکر نما. کلّ بکلمه
 انه هو محمود فی فعله و مطاع فی امره
 ناطقاند معدلك اکر بقدر سمّ ابره مخالف نفس
 و هوی ظاهر شود اعراض نمایند. بکوبر مقتضیات
 حکمت بالغه الهیّه احدی آگاه نه، انه لسو
 یحکم علی الارض حکم السماء لیس لاحد ان
 یعترض علیه.

علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقا تست
از برای صعود، تحصیلش بر کلّ لازم و لکن علمی
که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که بحرف
ابتداء شود و بحرف منتهی گردد. صاحبان علوم و
صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلك
أمّ البیان فی الماب نعیمًا للسامعین. فی
الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و
اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت
و انبساط. كذلك نطق لسان العظمة فی هذا
السّجن العظیم.

در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب
میانت و حفظ عباد است مذکور ولکن خوف از
آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نا لایقه
منع می نماید. اما امری که در ظاهر و باطن
سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست.
اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید به
آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک
جست و تشبث نمود.

براستی می گویم حفظ مبین و حصن متین
 از برای عموم اهل عالم خشية الله بوده.
 آنست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت
 کبری از برای صیانت وری. بلی در وجود آیتی
 موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق
 نیست منع می نماید و حراست می فرماید و
 نام آنرا حیا گذارده اند ولکن این فقره مخصوص
 است بمعدودی، کلّ دارای این مقام نبوده و
 نیستند.

قلم اعلیٰ در این حین مظاهر قدرت و
 مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و
 امرا و علما و عرفا را نصیحت می فرماید و
 به دین و به تمسک به آن وصیت می نماید.
 آنست سبب بزرگد از برای نظم جهان و اطمینان
 من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوت
 جهال و جرأت و جسارت شده. براستی میکویم
 آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار
 افزود و نتیجه با اخره هرج و مرج است.
 اسمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی
 الانظار.

۱ آوریل

دوازدهم شهر البها

یا حزب الله از حقّ جلّ جلاله بطلبید
مظاهر سطوت و قوّت را از شرّ نفس و هوسوی
حفظ فرماید و به انوار عدل و هدی منور دارد .
از حضرت محمد شاه مع علوّ مقام دو امر منکر
ظاهر : اوّل نفی سلطان ممالک فضل و عطیاء ،
حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه
تدبیر و انشاء ، باری خطا و عطای ایشان عظیم
است . سلطانی که غرور اقتدار و اختیار او را
از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزّت و
صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف
محروم نسازد او در ملاء اعلی دارای مقام اعلی
و رتبه علیاست . بر کلّ اعانت و محبّت آن
وجود مبارک لازم . طوبی لملك ملك زمام نفسه
و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف
علی الاعتساف .

عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی
 خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین
 و ناصر او. خرد پیک رحمن است و مظهر اسم
 علام. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست
 دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود و اوست
 راهنما و دارای رتبه علیا. از یمن تربیت او
 عنصر خاک دارای کوهر پاک شد و از افلاک
 گذشت. اوست خطیب اوّل در مدینه عدل و در سال
 نه جهان را به بشارت ظهور منور نمود. اوست
 دانای یکتا که در اوّل دنیا بمرقاة معانی ارتقاء
 جست و چون باراده رحمانی بر منبر بیان مستوی
 بدو حرف نطق فرمود از اوّل بشارت و عد ظاهر
 و از ثانی خوف و عید و از وعد و عید بیم و امید
 باهر و به این دو اساس نظم عالم محکم و برقرار
 تعالی الحکیم ذوالفضل العظیم.

سراج عباد داد است. اورا ببادهای مخالف
 ظلم و اعتساف خاموش نمائید و مقصود از آن
 ظهور اتحاد است بین عباد. در این کلمه علیا
 بحر حکمت الهی مواج، دفاتر عالم تفسیر آن
 را کفایت ننماید. اگر عالم باین طراز مزین
 گردد شمر کلمه "یوم یغنی الله کلاً من سعته"
 از افق سماء دنیا طالع و مشرق مشاهده شود.
 مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره
 شجره قلم اعلی است. نیکوست حال نفسی که
 شنید و فائز شد. براستی میکویم آنچه از سماء
 مشیت الهی نازل آن سبب نظم عالم و علّت
 اتحاد و اتفاق اهل آنست. كذلك نطق لسان
 المظلوم فی سجنه العظیم.

ای دانایان امم از بیکانگی چشم بردارید
و به یکانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب
راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک
جوئید. این يك شبر عالم يك وطن و يك مقام
است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید
و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید.
نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش
است نه بوطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمه
آسمانی را بدانید چه که بمنزله کشتی است از
برای دریای دانائی و بمنزله آفتابست از برای
جهان بینائی.

شانزدهم شهر البهاء ۵ آوریل

مظاهر اسماء و صفات را از بعد امر می نمائیم کَلّ به آنچه در این ظهور اعظم ظاهر شده تمسک نمایند و سبب اختلاف نشوند و الی الاخر الذی لا آخر له به آفاق این کلمات مشرقا که در این ورقه نازل شده ناظر باشند. اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد است. بشنوید ندای مظلوم را و از آن تجاوز ننمائید. اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این ظهور نازل شده تفکر نماید یقین مینماید این مظلوم آنچه ذکر نموده مقصودش اثبات مقام و شانی از برای خود نبوده بسل اراده آنکه بکلمات عالیات نفوس را بافق اعلی جذب نمائیم و مستعد کنیم از برای اصغای آنچه که سبب تنزیه و تطهیر اهل عالم است از نزاع و جدالی که بواسطه اختلاف مذاهب ظاهر میشود. یشهد بذلك قلبی و قلمی وظاهری

و باطنی. انشاء الله کلّ به خزانه های مکنونه
در خود توجه نمایند.

خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب
عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت . روز روز
شماست و هزار لوح کواه شما . بر نصرت امر
قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر افتاده و
قلوب اهل عالم مشغول شوید . باید از شما
ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت
بیچارگان روزگار است . کمر همت را محکم
نمائید شاید بندکان از اسیری فارغ شوند و به
آزادی رسند . امروز ناله عدل بلند و حنین
انصاف مرتفع ، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه
نموده . از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به
امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و
آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا .
اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جباری
شده . بکوی دوستان ترس از برای چه وبیم از که .
کلپاره های عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده

ومی‌شوند. نفس اجتماع سبب تفریق نفوس
موهومه است. نزاع و جدال شان درنده‌های
ارض... لزال اخیار بگفتار حدائق وجود را
تصرف نمودند. بگوای دوستان حکمت را از
دست مدهید. نصائح قلم اعلی را بگوش هوش
بشنوید. عموم اهل عالم باید از ضرر دست و
زبان شما آسوده باشند.

۷ آوریل

هجدهم شهر البهاء

امروز هر آگاهی کواهی میدهد بر اینکه
بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم
است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم. بگو
ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید
که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی
الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد
بیچاره اند پاک و طاهر گردد. این اصنام هائلند
و خلق را از علو و صعود مانع. امید آنکه بد
اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری
برهاند.

نوزدهم شهر البها ۸ آوریل

یا حزب الله بخود مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق. یا اهل بها، بتقوی تمسک نمائید. هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار. ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نسا و دوست را در این جامه بشناخت. بکواهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند. آگاه باشید و به روشنائی نام بینا از تیرکیها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان.

قلم اعلیٰ در هریک از آیات ابواب محبت و اتحاد
 باز نموده قلنا و قولنا الحق : عاشروا مع
 الادیان کلتها بالروح والریحان. از این بیان
 آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق
 بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع
 نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای
 تربیت اهل عالم. آنچه از لسان و قلم ملل اولی
 از قبل ظاهر، فی الحقیقه سلطان آن در ایسن
 ظهور اعظم از سما، مشیت مالک قدم سازل .
 از قبل فرموده اند : حب الوطن من الایمان .
 ولسان عظمت در یوم ظهور فرموده : لیس الفخر
 لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم. به این
 کلمات عالیات طیور افتده را پرواز جدید
 آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود .
 این مظلوم حزب اللہ را از نساد و نزاع منع فرمود
 و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت
 نمود .

۱۰ آوریل

دوم شهر الجلال

الحمد لله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلیٰ
ابواب افتده و قلوب را کشوده و هر آیه از آیات
منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه
و اعمال مقدّسه. این ندا و این نکر مخصوص مملکتی
و یا مدینه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طرّاً
به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا
به آزادی حقیقی فائز شوند. کیتی به انوار نیر
ظهور منور، چه که در سنه ستین حضرت مبشر
روح ما سوائه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه
ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت.
حال اکثر اهل بلاد مستعدند از برای امحاء کلمه
علیا که بعث و حشر کلّ به آن منوط و معلق است.

دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتّفاق
 اهل عالم از سما، مشیت مالک قدم نازل کشته
 و ظاهر شده، آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید.
 سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق
 نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربّانی بوده و نمو
 عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من
 فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب
 اعظم از برای این عطیه کبری. کاس رسدگانی
 بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیّه
 مبذول دارد.

اگر نفسی در کتب منزله از سما، احدیه
 بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک
 می نماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس
 واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش
 خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و
 اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه
 نماید. حق جل جلاله از برای خود چیزی اخذ
 ننموده. نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و
 نه از ترك آن نقصی وارد. در هر آن طیر ملکوت
 بیان به این کلمه ناطق: جمیع را از برای تو
 خواستم و تو را از برای خود. اگر علمای عصر
 بگذارند و من علی الارض رائحه محبت و اتحاد
 را بیابند، در آن حین نفوس عارفه بر حریت
 حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده
 نمایند، آسایش اندر آسایش. اگر ارض بانوار
 آفتاب این مقام منور شود اذا یصدق ان یقال
 لا تری فیها عوجا و لا امتا.

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می‌گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می‌شود آنست که السن مختلفه بیک لسان منتهی‌گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط. باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند ...

عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط مزین. در این صورت هر نفسی بهر بلندی توجه نماید مثل آنست که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هرذی بصروسمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید.

۱۴ آوریل

ششم شهرالجلال

آسمان سیاست به نیر این کلمه مبارکه
که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن
است: ینبغی لکل آمران یزن نفسه فی کلّ یوم
بمیزان القسط والعدل ثم یحکم بین الناس و
یا مرهم بما یریدهم الی صراط الحکمة والعقل.
انتهی.

اینست اسّ سیاست و اصل آن . حکیم
آگاه از این کلمه استخراج می نماید آنچه سبب
راحت و امنیت و حفظ نفوس و دماء و امثال
آنست. اگر صاحبان افتده از دریای معانی که
در این الفاظ مستور است بیاشامند و آگاه
کردند کلّ شهادت می دهند بر علوّ بیان و
سموّ آن .

قل انّ البيان جوهر يطلب النفوذ والاعتدال .
 اما النفوذ معلق باللطافة واللطافة منوط بالقلوب
 الفارغه الصافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحكمة
 التي نزلناها في الزبر والالواح . يا اسمى بيان
 نفوذ می طلبید . چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود
 و نفوذ آن معلق بانفاس طیبیه و قلوب صافیّه بوده و
 همچنین اعتدال می طلبید . چه اگر اعتدال نباشد
 سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید
 و اعتدال امتزاج بیانست بحکمت هایی که در زبر و
 الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیئی
 شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیّه است
 از برای تقلیب وجود و اینست مقام نصرت کلیّه
 و غلبه الهیه . هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر
 تبلیغ امر الله و غالب بر افئده و عقول عبّاد
 خواهد بود .

ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم با آنچه
 سبب ارتفاع مقامات شماست. **بِقْوَى اللّٰه**
تَمَسَّكْ نمائید و بذیل معروف تشبّث کنید.
 براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است.
 او را بگفتار زشت میالائید عفا الله عما سلف
 از بعد باید کَلِّ بَمَا یَنْبَغِی تَكَلِّمْ نمایند. از
 لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب
 نمایند... امروز روزیست بزرگ و مبارک. آنچه
 در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود.
 مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی **تَمَسَّكْ**
 نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی
 بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر
 سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مبینه.
 مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان.

براستی می گویم تقوی سردار اعظم است
 از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این
 سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه
 بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را سبب
 پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف
 مسازید. امید آنکه اهل بها بکلمه مبارکه "قل
 کل من عندالله" ناظر باشند و این کلمه علیا
 بمثابة آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء
 که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است.
 احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد
 حقیقی فائز می شوند.

امروز روزیست که از ذکرش نفس ساعت
 مضطرب مشاهده شد و جمیع کتب الهی از قبل
 و بعد بر عظمتش گواهی داده‌اند. امروز کتاب
 با علی البیان شهادت داده و می‌دهد و میزان
 با علی النداء ندا می‌نماید. امروز روزیست
 که صراط بکلمه انا السبیل المستقیم ناطقت
 و طور ببیان قداتی مالک الظهور گویاست. چون
 اهل ارض از سکر هواهای نفسانیّه مدهوشند از
 آیت کبری و غایت قصوی و فیوضات لایتناهیّه
 الهیه محروم و ممنوع مشاهده می‌شوند. باید
 اهل الله مدارا نمایند و بقدر و مقام هر نفسی
 کلمه القا کنند که شاید بشعور آیند و بافق
 مقدّس از آفاق متوجه شوند.

یا اُمّتی و ورقتی... در فضل حقّ جلّ جلاله
 ملاحظه نما چه بسیار از ملوک و مَلکِهای عالم
 بعد از طلب و آمال و انتظار از مقصود عالمیان
 محروم ماندند و توبّان فائز شدی. انشاء اللّٰه
 فائز شوی بعملی که عرفش بدوام اسماء حقّ
 جلّ جلاله باقی و پاینده ماند. لعمر اللّٰه بکلمه
 یا اُمّتی معادله نمی نماید آنچه در ارض مشهود
 است. زود است چشمهای عالم بمشاهده آنچه
 از قلم اعلی نازل شده روشن و منیر گردد...
 قدر این مقام را بدان و بایست بر خدمت امر
 بشأنی که شبّهات و اشارات مریبین ترا از
 قیام باز ندارد.

انسان بمتابه شجراست . اگر باثمار مزین گشت
 لایق مدح و ثنا بوده و هست والا شجری ثمر قابل
 ناراست . اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و
 پسندیده و محبوب . اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و
 کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب . ربیع
 اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود ولکن
 ربیع اشجار انسانیه ایام ظهور حق جلّ جلاله
 بوده . اگر در این ربیع الهی سدرهای وجود
 باثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل
 من علی الارض را احاطه نماید و کلّ خود را فارغ
 و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند .
 آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است .
 در یک آن غرس می شود و در آن دیگر از امطار
 رحمت رحمانی فرعش در سماء مشاهده می گردد .
 شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست . طوبی ار
 برای مقبلی که بطراز همت مزین شد و بر خدمت

امر قیام نمود. او به مقصود فائز و به آنچه از
برای او خلق شده عارف.

ای بلبان الهی از خارستان ذلت بکلستان
 معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی
 فرمائید. مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر
 نهاده و ابوابهای کلزار قدم را کشوده. چشم‌ها را
 بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و کوشهار امزده دهید
 که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر
 دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان صبا را آگه
 کنید که نکار اذن بار داده. ای عاشقان روی جانان
 غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سم هجران
 را بشهدلقابیا میزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی
 معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در
 این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه
 فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب
 جویای احباب گشته.

جميع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر
 در زمان طفولیت نفس حق اصفا نموده میگفتند :
 آیا آن کلمه قائم چه کلمه ایست که نقبا از آن
 فرار اختیار می نمایند؟ بگو آن کلمه حال
 ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده اید و
 ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه
 مصونه اینست: هو در قمیص انا ظاهر، و مکنون
 بانا المشهود ناطق. اینست آن کلمه ای که فرائض
 مشرکین از آن مرتعد شده. سبحان الله در جمیع
 کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت
 آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت
 شان و مقام ذکر شده. معذک خلق از او غافل
 و محتجب. انبیاء لقای این یوم را آمل بودند .
 داوود میفرماید: "من یقودنی الی المدینة
 المحصنة" مدینه محصنه عگاست و حصنش
 بسیار محکم و مظلوم در آن مسجون و همچنین

در فرقان میفرماید: "ان اخرج القوم من
الظلمات الى النور و بشرهم بايام اللّٰه."
در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم به
کمال تصریح مذکور و مسطور.

سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی بوطن اصلی که مقام معرفت مطلع او امر الهیه و مشرق و حی ربانیه است فائز شد او بکلّ خیر فائز بوده و خواهد بود. و بعد از ورود این مقام اعلی دوامر از برای هر نفسی لازم و واجبست : یکی استقامت بر امر الله، بشأنی که اگر جمیع ناس بخواهند او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند. و امر دیگر اتباع او امر الهیه است که از معین قلم مشیت ربانیه جاری شده. چه که معرفت حقّ تمام و کامل نمی شود مگر بمتابعت آنچه امر فرموده و در کتاب الهی نازل شده. در سنه قبل کتاب اقدس از سماء عطاء مالک اسماء نازل. آنچه در او نازل شده انشاء الله بعمل به آن موثّق شوید.

عالم در هر حین با علی النداء ندای می نماید
و می گوید: من فانیم و ظهورات والوان من
فانی. از اختلافات و تغییرات محدثه در من پند
گیرید و متنبه شوید. معذک بصر موجود نه تا
ملاحظه کند و سمع مشهود نه تا بشنود. سمع
حقیقی امروز ندا می نماید و می گوید هنیئا
لی، امروز روز من است چه که نداء الله مرتفع
است و کینونت بصر می گوید مربئالی روز روز
من است چه که جمال قدم از افق اعلی مشرق و
لائح. باید اهل بها از مالک اسما در کلّ احیان
سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات
ایّامش محروم نمانند.

امریکه لم یزل و لایزال مقصود نبیین و
 غایه رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیت
 نافذه ظاهر شده. اوست موعودی که جمیع کتب
 الهی باو بشارت داده، معذک اهل ارض از او
 غافل و محجوب مشاهده می شوند. بگوای
 اولیای حق جهنمائید شاید بعرفانش فائز
 کردید و بماینبغی عامل. اینست امری که اگر
 یک قطره در سبیلش کم شود صدهزار بحر مکافات
 آنرا مشاهده نماید یعنی مالک شود. بگو ای
 دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این
 مقام بلند غافل مشوید. عباد عالم بتصور موهوم
 چه مقدار جانها انفاق نموده و می نمایند و شما
 الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود رسیده اید.
 باعانت حق جل جلاله این مقام را حفظ نمائید و
 بآنچه سبب و علت ارتفاع امر است تمسک
 جوئید.

امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است
 و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع.
 باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت
 و میاه مرحمت تازه و خرم نمود. احبای الهی
 درهر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی
 خضوع و خشوع از هر یک درتسبیح و تقدیس الهی
 ظاهر شود که ذرات تراب آن محل شهادت دهند
 بخلوص آن جمع و جذبہ بیانات روحانیّه آن
 انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نماید نه
 آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا انزل
 منکم چه که در حمل مشقات فلاحین ما برم و بکلّ
 ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه
 گذارده نموده و می نمایم. مع همه این مقامات
 عالیه و ظهورات لاتحمی که جمیع مایحتاج
 وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و
 نمی نمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم...

باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبت
 سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب
 عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و
 شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من
 دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند.
 اصل الیوم اخذ از بحر فیوضاتست. دیگر نباید
 نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یکی کفی
 اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی
 و دیگری قدری. امروز نظر کلّ باید باموری باشد
 که سبب انتشار امرالله کرده. حقّ شاهد و کواه
 است که ضرّی از برای این امر الیوم اعظم از فساد
 نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب
 نبوده و نیست... از حقّ جلّ جلاله بخواهید که
 بلدت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ
 او مرزوق شوید. از خود بگذرید و در سایرین
 نگرید. منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول
 دارید...

جميع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقيقت از افق عالم طالع، كلّ معرض الآ من شاء الله. اكر اليوم مقامات نفوس مؤمنه نكر شود بيم آنست از فرط سرور بعضى هلاك شوند. نقطه بيان مي فرمايد: نطفه يك ساله يوم ظهور او اقوى است از كلّ من في البيان. و همچنين مي فرمايد: و قد كتبت جوهرة في ذكره و هو انه لا يشار باشارتي ولا بمانزل في البيان. اكر نفسي در بحور مستوره در اين كلمه عليا تفكر نمايد في الجملة بر مقام اين امر اعظم اقدس اعلى آگاه شود. مقام ظهور كه معلوم شد، مقام طائفين معلوم و واضح است. لعمر الله نفسي كه از نفسي در اين امر برآيد، معادله نمي نمايد باو كنوز ارض. طوبى لمن فاز و ويل للغالين.

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفاست. هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح. باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد. امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف. جمیع انبیاء و اصفیاء طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود کلاً منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله. یا ایها الذاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا باز داشت. انشاء الله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الارض نقش خاتم الملك لله منطبع گردد...

۳۰ آوریل

سوم شهرالجمال

میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر کشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلیات انوار ربّ مزین . طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم . ای دوستان الهی تفکر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید . در کتاب اشعیا میفرماید : " ادخل الى الصخره و اختبى فى التراب من امام هيبه الرب ومن بهاء عظمته . " اگر نفسی در همین آیه نفکر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر بیوم الله مطلع می شود . و در آخر آیه مذکور می فرماید : " ويسموالرب وحده فى ذلك اليوم " . امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ...

چون ابواب عرفان ذات ازل بوجه ممکنات
 مسدود شد، لهذا باقتضای رحمت واسعه "سبقت
 رحمته کلّ شیئی و وسعت رحمتی کلّ شیئی"
 جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی
 بهیاکل عزّ انسانی درمیان خلق ظاهر فرمود تا
 حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و سادج قدمیّه و
 این مرایای قدسیّه و مطالع هویّه بتمامهم از آن
 شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند.
 مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
 او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان
 از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند
 مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
 فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی...

پنجم شهرالجمال

۲ می

ای بلبلان فانی در کلزار باقی کلی شکفته که همه
گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار.
پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان
بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال
در آئید و از کل بی مثال ببوئید و از لقای بی زوال حصّه
برید و از این نسیم خوش صبا ی معنوی غافل نشوید و
از این رائحه قدس روحانی بی نصیب نمانید. این
پندبندها بکسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند،
دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد،
قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.
چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقتها
که با آخر رسید و چه ساعتها که بانتها آمده و جز
باشغال دنیای فانی نفسی بر نیامد. سعی نمائید
تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود...

ششم شهرالجمال

۲ می

مظلومیت انبیا، و اصفیاء و اولیای الهی را
استماع نمودی، تفکر نما که سبب چه بود و علت
چه. در هیچ عهد و عصری انبیا، از شماتت اعداء و
ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی
ظاهر بودند آسودگی نیافتند. در لیالی و ایام به
بلا یائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله
احصا ننموده و نخواهد نمود. حال در این مظلوم
ملاحظه کن. مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و
آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر
داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته
و مباحث ندیده، فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث
هاطل مابین عباد نازل و جاری شده، چگونه بر
اعراض و اعتراض قیام نمودند. اکثر ایام در دست
اعداء مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن
عظیم ساکن.

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک
 مدرکات ملّیک عزّ بی مثالی را سزااست که لم یزل
 مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از
 وصف ماسوی خواهد بود... موجی از طمطمای رحمت
 بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّهستی مزین
 نموده و نفعه‌ای از نفعات رضوان بی مثالش تمام
 موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و
 بر شحه مطفحه از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش
 خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض بعرضه
 وجود آورده. لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ
 ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف
 ندیده. از اوّل لا اوّل خلق فرموده والی آخر لا آخر
 خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری
 از اکوار از تجلیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود
 خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و
 ارضینند، چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات
 قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش

محروم نمانند و از رشحات فیوضات حساب
مکرمتش مایوس نگردند...

هشتم شهرالجمال

۵ می

چقدر متحیر است این ذره لاشیئی از تعمق
در غمرات لجهٔ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز
است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع
تو. اگر بگویم ببصر در آئی، بصر خود را نبیند چگونه
تورا ببیند. و اگر گویم بقلب ادراک شوی، قلب
عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تورا عارف
شود. اگر گویم معروفی، تو مقدس از عرفان
موجودات بوده، و اگر بگویم غیر معروفی، تو
مشهورتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی. اگر
چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه
ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی مثالیت
بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی، مع ظهور
این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم، شهادت میدهم
که ساحت جلال قدس از عرفان غیر مقدس بوده
و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد
بود.

نهم شهرالجمال

۶ می

مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده
و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف
متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و
مقصد اعلی مذکور و واضح است . و هر نفسی که به آن
صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و
وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید
و بمقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است
وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی
است ساکن بوده و خواهد بود اگر چه در ظاهر برابر اس
رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد . بلی آن سماء
حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال
بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند ، لو شاء اللّٰه
لیکون النّاس امّة واحدة . و لکن مقصود صعود انفس
طیبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیه ، خود
بشاطی بحرا عظم وارد شوند تا طالبان جمال
ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر
مفصول و ممتاز شوند ...

دهم شهرالجمال

۷ می

... وما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ریب فیہ . ما مورشدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه . و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الارض ، چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدای نمودند . احدی اطلاع بر عنایات خفیّه حقّ و رحمت محیطه او نداشته و ندارد . نظر بر عصیان اهل عالم و خطاهای واقعہ در آن و مصیبات وارده بر اصفیاء و اولیاء ، جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند و لکن الطّاف مکنونه الهیّه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و می فرماید . تفکر لتعرف و کن من الثّابتین .

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین رهانیدن مردمان از تیرکی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی. دوم آسایش ایشان و شناختن ودانستن راههای آن. پیمبران چون پزشکانند که بیروزش کیتی وکسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یکانکی بیماری بیکانکی راچاره نمایند. در کردار و رفتار پزشك جای گفتارنه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشك را با گذشته یکسان نبینند جای گفتارنه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند، بهرچه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوندیکتا خواندند و آنها را از تیرکی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند.

دوازدهم شهر الجمال

۹ می

یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر
هذا الامی الذی شهدت له کتب الله المہممن
القیوم...

بترسید از خداوندیکتا. این مظلوم باشما و امثال
شما معاشر نبوده و کتب شمار اندیده و در مجلس
تدریس وارد نشده. شہادت میدهد به آنچه گفته
شد کلاه او و زلف او و لباس او. آخر انصاف کجا
رفته، هیکل عدل در چه مکان آرمیده، چشم بکشائید
و بدیدہ بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار
آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحر عرفان
ممنوع نشوید. بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض
نموده اند کہ این مظلوم از علما و سادات نبوده. بگو
ای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر نمائید صد ہزار
بار این مقام را اعظم شمیرید و اکبر دانید. قد اظہر
الله امره من بیت ماکان فیہ ما عند العلماء
والفقہاء والعرفاء والادباء. نسمة الله اور ابیدار

نمود و به ندا امر فرمود. فلما انتبه قام ونادى
الكل الى الله رب العالمين...

ای بی خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش
 که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید...
 ای صاحبان بغضاء، قسم بآفتاب فلك بقاء که
 اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معرّف
 نمی نمودم چه که اسم مذکورم ننک دارد از ذکر این
 السن غیر طاهره کاذبه. و در حین که ساکن شده و
 صمت اختیار نمودم، روح القدس از یمینم ناطق
 شده و روح الاعظم قدّام وجهم و روح الامین فوق
 رأسم و روح البهاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر
 بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشاء
 و عروق و اظفار ندا، اللّٰه را استماع نمائید حتی از
 شعراتم می شنوید بانه لا اله الا هو و ان هذا الجمال
 لبهائه لمن فی السموات والارضین...

یا ارض الطّاء یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش
بودی و انوارش از در و دیوارت هویدا. چه مقدار
از نفوس مقدّسه مطمئنّه که بحبّت جان دادند و
روان ایثار نمودند. طوبی از برای تو و از برای
نفوسی که درتوساکنند. هر صاحب شمی عرف
مقصود را از تو می یابد. در تو پدید آمد آنچه مستور
بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان. کدام
عاشق صادق را ذکر نمایم که درتو جان داد و در خاکت
پنهان شد. نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و
نخواهد شد. ما ذکر می نمائیم ترا و مظلومان و
مظلوماتی که درتو مستورند... ای ارض طاء حال
هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی. طوبی
لهم وللذّین هاجروا الیک فی سبیل اللّٰه مالک
هذا الیوم البدیع. طوبی از برای نفوسی که بذکر
و ثنای حقّ ناطقند و بخدمت امر مشغول. ایشانند
آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند.

عالم منقلب است وانقلاب او یوما فیوما در
تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این
فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که
ذکر آن حال مقتضی نه ومدتی بر این نهج ایام
می رود و اذا تم المیقات یظهر بغتة ما یرتعد به
فرائض العالم. اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل
على الافنان ...

یا ثمرتی ویا ورقتی علیک بهائی ورحمتی
 محزون مباش از آنچه وارد شده. اگر در دفتر عالم
 نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که هم و غم را رفع
 نماید. یا ثمرتی دوام از آمر حقیقی ظاهر و این در
 مقامات قضا و قدر است، اطاعتش لازم و تسلیم
 واجب: اجلیست محتوم و همچنین اجلیست بقول
 خلق معلق. اما اول باید بآن تسلیم نمود چه که
 حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده
 و هست و لکن فرّش اعظم است از قبل، لذا تفویض
 و توکل محبوب. و اما اجل معلق بمسئلت و دعا
 رفع شده و می شود. انشاء الله آن ثمره و من معها
 از آن محفوظند...

معلوم آنجناب بوده که کل اسماء و صفات و
 جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه
 باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجابات عن وجهها
 لن یبقی منها الا آیه اللہ الّتی اودعها فیها و هی
 باقیة الی ما شاء اللہ ربّک و ربّ السّموات و الارضین
 تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش، وجود و حیات
 او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اولی آخر
 لا آخر خواهد بود و همچنین مؤمن باقی و حیّ بوده
 و خواهد بود و لم یزل و لا یزال طائف حول مشیت اللّٰه
 بوده و اوست باقی بقاء اللّٰه و دائم بدوام او و ظاهر
 بظهور او و باطن بامر او. و این مشهود است که اعلی
 افق بقا مقررّ مؤمنین باللّٰه و آیات او بوده، ابداننا
 به آن مقصد قدس راه نجوید...

باسم حجبات غلیظہ را بردرید و احنام تقلید
 را بقوت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس
 رحمن وارد شوید. نفس را از آرایش ما سوی اللہ
 مطہر نمائید و در موطن امر کبری و مقر عصمت عظمی
 آسایش کنید. بحجاب نفس، خود را محتجب
 سازید، چہ کہ ہر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال
 منعم مشہود آید. پس در این صورت ہر نفسی
 بنفسہ قابل ادراک جمال سبحان بودہ و خواہد بود،
 چہ اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از اوساقت، و
 در محضر حشر اکبر بین یدی اللہ اگر از نفسی سئوال
 شود کہ چرا بجمال مؤمن نشدہ و از نفسم اعراض
 نمودہ و او متمسک شود بجمیع اہل عالم و معروض
 دارد کہ چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض
 مشاہدہ نمودم، لذا اقتدا بایشان نمودہ از جمال
 ابدیہ دور مانده ام، ہرگز این عذر مسموع نیاید و
 مقبول نکردد، چہ کہ ایمان ہیچ نفسی بدون او
 معلق نبودہ و نخواہد بود...

...روح دررتبه خود قائم و مستقر است . و اینکه در مریض ضعف مشاهده می شود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل، ضعف بروح راجع نه . مثلاً در سراج ملاحظه نمائید . مضمی و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود، در این صورت نور او ممنوع، مع آنکه دررتبه خود مضمی بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن، بقدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهد بود...

... اینکه سؤال از بقای روح نمودی ، این مظلوم
 شهادت می دهد بر بقای آن . و اینکه سؤال از کیفیت
 آن نمودی ، آنه لا یوصف ولا ینبغی ان ینکر الّا علی
 قدر معلوم . انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق
 بصراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آنکه عبادت تربیت
 شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و
 انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند . لعمر الله اشراقات
 آن ارواح سبب ترقیّات عالم و مقامات امم است .
 ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات
 و صنایع عالم . بهم تمطر السحاب و تنبت الارض .
 هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبدا ، موجود
 نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و خواهد بود ...

... اگر در اعمال انبیاء تفکر نمائی بیقین مبین
 شهادت می دهی که غیر این عالم عالمها است .
 حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی
 نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل، قائل و
 معترفند . ولكن طبیعیّن که بطبیعت قائلند
 درباره انبیاء نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و
 نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و
 عذاب نموده اند . حال ملاحظه نمائید جمیع در هر
 عالمی که بوده و هستند انبیاء را مقدّم بر کلّ می -
 دانند . بعضی آن جواهر مجرّده را حکیم گویند و
 برخی من قبل الله می دانند . حال امثال این نفوس
 اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم می دانستند ،
 هرگز خود را بدست اعداء نمی دادند و عذاب و مشقّاتی
 که شبه و مثل نداشته تحمل نمی فرمودند ...

واینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع می شود؟ اگر بحق منسوب است برفیق اعلی راجع . لعمر الله بمقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است . هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است بعد از صعود، جمیع عوالم از او کسب فیض می نمایند . اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مربی حقیقی . در خمیر ملاحظه نمائید که محتاجست بمایه و ارواح مجرّده، مایه عالمند .
تفکر و کن من الشاکرین ...

چهارم شهر العظمة

۲۰ می

... حق رامقدس از کلّ مشاهده کن . اوست مجلی
بر کلّ و مقدّس از کلّ . اصل معنی توحید اینست که
حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مریای
موجودات مشاهده نمائید . کلّ راقائم به او و مستمد
از او دانید . اینست معنی توحید و مقصود از آن .
بعضی از متوهمین باو هام خود جمیع اشیا ، را شریک
حقّ نموده اند و مع ذلك خود را اهل توحید شمرده اند .
لا و نفسه الحقّ . آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید
بوده و خواهند بود . توحید آنست که یک را یک دانند و
مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دورا یک دانند و جوهر
توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک
یک دانی . باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و
نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره .
اینست منتهی مقامات مراتب توحید ...

وامّا ما سئلت من الارواح... اهل بهاء كه در
 سفینه الهیه ساکنند، کلّ از احوال یکدیگر مطلع
 و باهم مانوس و مصاحب و معاشر. این مقام منوط
 به ایقان و اعمال نفوس است. نفوسی که در يك
 درجه واقفند، مطلعند از کمیات و کیفیات و درائج
 و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس
 واقعند، کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه
 از خود اطلاع نیابند... و اما ارواح کفار لعمری
 حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و
 یتضرعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من ابدانهم.
 این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت
 مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم بآفتاب
 افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست
 دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال
 را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن
 منحورّ نه...

الיום باید احبای الهی ناظر بظهور و مایظهر منه باشند. بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای نفس بوده، چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه، اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه ای از کلمات الهیه را ادراک ننموده بودند. مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و مظهر من عنده ناظر شوند عندالله احب بوده.

نقطه اولی روح من فی الملك فداه بمحمد
 حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر
 محسوب بود مرقوم فرموده اند که ... " ما مبعوث
 فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواج مبین
 بسوی تو فرستادیم. و اگر تو عارف می شدی
 و ساجد بین یدی او می گشتی هرآینه بهتر بود از
 عبادت هفتادسنة که عبادت نموده. و از حرف
 اول تو محمد رسول الله را مبعوث می فرمودیم و از
 حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد
 و لکن تو از این شان محتجب ماندی و عنایت
 فرمودیم بآنکه سزاوار بود. " انتهى. حال ملاحظه
 بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است
 و آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاً علی
 بسطامی بوده. و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور
 را فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود اگر بخواهد
 جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید.

آنچه در آسمانها و زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند، چنانچه در هر ذره‌ای آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که کویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته، چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. اینست که فرموده: "الانسان سرّی و انا سرّه."

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق و لکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علت انتشار کردند مشاهده نمی شود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم، و دریاق اکبر از برای صحت بنی آدم. حیات باقیّه منوط به قبول این امر اعزّ ابداعی است. ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید. انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم. این امریست، ضعیف از او بطراز قوت ظاهر و فقیر با کلیل عنا مزین. بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر کرانمایه را مصروف دارید.

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود
 در کتاب پروردگارتو و پروردگار عالمیان . اول نعمتی
 که بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و
 مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده . اوست
 مدرک و اوست هادی و اوست مبین و در رتبهٔ ثانیّه
 بصراست چه که آگاهی عقل از کواهی بصر بوده و خواهد
 بود و همچنین سمع و فواد و سایر نعمت ها که در
 هیکل انسانی ظاهر و مشهود است تعالی تعالی
 قادری که این قوا را در شخص انسانی خلق فرمود
 و ظاهر ساخت . در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوّت
 و احاطه حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است . در قوهٔ
 لامسه تفکر نما که جمیع بدن را احاطه نموده مقرّ
 سمع و بصر واحد و مقرّ او تمام بدن ، جلّت عظمته
 و کبر سلطانه . این در مقام انسان ذکر شد ولکن
 نعمت کلیّهٔ حقیقیّهٔ الهیهٔ نفس ظهور است که
 جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست .

قلم اعلیٰ در کلّ حین ندا می فرماید و لکن اهل
 سمع کمیاب . الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء
 را مشغول نموده ، مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی
 شهادت برفنای آن داده و می دهد . جمیع اهل ارض در
 این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند .
 مشاهده می شود اهل غرب بادی شیئی که فی الحقیقه
 ثمری از او حاصل نه متمسک می شوند بشأنی که الوف
 الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و می دهند و
 اهل ایران مع این امر محکمترین که صیت و علّو
 سموش عالم را احاطه نموده محمود و افسرده اند . ای
 دوستان قدر و مقام خود را بدانید . زحمات خود را
 بتوهمات این و آن ضایع ننمائید شمائید
 انجمن سماء و عرفان و نسائم سحرگاهان . شمائید
 میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید
 احرف کتاب . بکمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که
 شاید موفق شوید بآنچه سزاوار بیوم الهی است .

براستی می گویم فساد و نزاع و مایک رهه العقول
 لایق شان انسان نبوده و نیست. جمیع همت را در
 تبلیغ امر الہی مصروف دارید. ہر نفسی کہ خود
 لایق این مقام اعلیٰ است بآن قیام نماید و الا ان
 یاخذ وکیلا لنفسه فی اظہار هذا الامر الذی بہ تززع
 کل بنیان مرصوص و اندکت الجبال و انصعقت
 النفوس. اگر مقام این یوم ظاہرانی از او را بصد ہزار
 جان طالب و آمل شوند تا چہ رسد بارض و زخارف
 آن. در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باومتشبت
 و متمسک. انشاء اللہ کل موقق شوند بمارادہ اللہ
 و موید گردند بر عرفان مقامات اولیای او کہ
 بخدمت قائم و بشنا ناطقند.

ما هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید
 حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلى
 ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول
 کردند. آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع
 امر بوده و هست. خذوا امر الله و تمسکوا به انه
 نزل من لدن امر حکيم. با کمال شفقت و رحمت
 اهل عالم را بما ينتفع به انفسهم دلالت کردیم
 و راه نمودیم. قسم به آفتاب حقیقت که از اعلى
 افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح
 عالم و تهذيب امم مقصودی نداشته و ندارند. با
 جميع ناس بصدق و صفا بوده اند، ظاهرشان عین
 باطن و باطن نفس ظاهر...

قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده،
 دریا ق اعظم لازم. سواد نحاس، امم را اخذ نموده،
 اکسیر اعظم باید. یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن
 قدرت بوده که اجزای مختلفه در شیئی واحد را
 تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند. اگر چه
 تبدیل آن صعب و مشکل بنظر می آید و لکن تبدیل قوه
 ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم آنچه
 این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است. این
 مقام و این قدرت مخصوص است بکلمه الله.

ای احبّاء ذیل مقدّس را بطین دنیا میالا ئید و
 بما اراد النفس والهوی تکلم مکنید. قسم به آفتاب
 افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیا، مشهود
 است، مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود
 مقدّس و منزّه باشند. اگر بتبلیغ مشغول شوند
 باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علوّ
 همّت و تقدیس فطرت توجه به اشطار نفحات
 مختار نمایند. ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم
 التّوکل علی اللّٰه و لباسهم حبّ ربّهم العلیّ
 الابهی تا کلمات آن نفوس موثر شود.

بگو با حباى الهى كه اول انسانيت انصاف است
 و جميع امور منوط به آن . قدرى تفكر در رزايابلايى
 اين مسجون نماييد كه تمام عمر در يد اعداء بوده و هر
 يوم در سبيل محبت الهى ببلاى مبتلا تا آنكه امر
 الله ما بين عباد مرتفع شد . حال اگر نفسى سبب شود
 و با وهام خود در تفريق ناس سر او جهرا مشغول گردد ،
 او از اهل انصاف است ؟ لا و نفسه المهيمنة على
 العالمين ... اليوم لايق آنكه كل به اسم اعظم متشبهت
 شوند . نيست مهرب و مفرى جز او و ناس را متحد
 نمايند . اگر نفسى در اعلى علو مقام قائم باشد و از او
 كلماتى ظاهر شود كه سبب تفريق ناس گردد از شاطى
 بحر اعظم و علت توجه بشرى جز مقام محمود مشهود
 كه ظاهر است بحدود بشرى جهاتيه ، يشهد كل
 الاكوان بانّه محروم من نفحات الرحمن .

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان برآستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود. هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر با انسانیت مزین و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود. بگوای دوستان امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید. از حق می طلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید. انّه هو المختار.

ای عباد بر راستی گفته می شود و بر راستی بشنوید.
 حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون
 آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کلّ را بملوک و
 سلاطین و امرا واکذارده، چه که لزال علم یفعل
 مایشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متلالی. آنچه
 امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسک بحکومت.
 فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر
 در قبضه اقتدار حکومت است. حقّ چنین خواسته
 و چنین مقدرّ فرموده.

توزدهم شهر العظمة

۴ ژوئن

رک جهان در دست پزشك دانا است. درد را می بیند و بدانائی درمان می کند. هرروز را رازی است و هرسر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود کیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشك دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند، نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کز انکاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنان که در خوابند بیدار شوند...

... اليوم مقامات عنایات الهی مستور است
 چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و
 ندارد و لکن سوف یظهر امرأ من عنده انه لا تضعفه
 قوّة الجنود ولا سطوة الملوك ینطق بالحقّ و یدع
 الكلّ الی الفرد الخبیر. جمیع از برای اصلاح
 عالم خلق شده اند. لعمر الله شئونات درنده های
 ارض لایق انسان نبوده و نیست. شأن انسان
 رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل
 عالم بوده و خواهد بود. بگو ای دوستان این کوثر
 اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری. بنوشید
 و با سمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین
 بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای
 چه خلق شده اند.

ای احزاب مختلفه باتحاد توجه نمائید و بنور اتفاق منور گردید. لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بربیک سریر جالس. این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد. شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجهند و بامر حق عامل، نظر بمقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده و لکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده. و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته. باری بعضد ایقان، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتحاد و اتفاق تمسک نمائید.

جميع احبای الهی را وصیت فرمودیم که ذیل مقدّس رابطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده نیالائید و همچنین وصیت فرمودیم که بما نزل فی الالواح ناظر باشند. اگر وصایای الهیه را که از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمود بکوش جان می شنیدند و باصغای آن فائز می گشتند، حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزین مشاهده می نمودید... لسان قدم در این سجن اعظم می فرماید: "ای احبای حقّ از مفازہ ضیقہ نفس وهوی بفضاهای مقدّسه احدیه بشتابید و در حدیقہ تقدیس و تنزیه ماوی کیرید تا از نفحات اعمالیه کلّ بریه بشاطی عزّ احدیه توجه نمایند.

ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن ... مع آنکه
 ببلای لایحسی در دست اعداء مبتلا، جمیع
 رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم
 آنچه که ارادةالله بآن تعلق یافته بود...
 حال مع این شغل اعظم لایق آنست که احبّاء
 کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امرالله توجّه
 نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول
 شوند... حال قدری تفکر نمایند که دوستان حقّ
 در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هواطیران
 کنند... ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری
 و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست، بلکه ضرّ
 اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آنرا
 نسبت بحقّ می دهند.

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیّه سکون و راحت امم و عمار عالم می فرماید: "لابدبر اینست مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبّث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمّات حربیه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الاّ علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم. اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت. انشاء الله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهینند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند.

توحید بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات
 ساحت عزّ حضرت لایزال را لایق و سزااست که لم
 یزل و لایزال در مکن قدس اجلال خود بوده و فی
 ازل الازال در مقعد و مقرّ استقلال و استجلال خود
 خواهد بود. چقدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش
 از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد
 بود از ذکر سگان ارضین و سماوات. از علّ وجود بحت
 و سموّ کم مصرف در کلّ شیئی ممایشهد ویری آیه عرفان
 خود را و دیعه گذارده تا هیچ شیئی از عرفان حضرتش
 علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه، مرآت
 جمال اوست در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در
 تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و
 صفات و شئونات علم و آیات در آن مرآت منطبق و
 مرتسم گردد علی مقامیشهد کلّ شیئی فی مقامه و یعرّف
 کلّ شیئی حدّه و مقداره و یسمع کلّ شیئی علی انه لا اله
 الا هو.

اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی
 علی ماهی علیه عنایت فرموده ولکن ایام ظهور
 رامقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته، چنانچه
 اگر جمیع قلوب من فی السموات والأرض در آن ایام
 خوش صمدانی بآن شمس عز ربّانی مقابل شوند و
 توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده
 نمایند... این است که در آن ایام احدی محتاج
 باحدی نبوده و نخواهد بود، چنانچه ملاحظه شد که
 اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم
 و حکمتی ناطق شدند که بحر فی از آن، دون آن نفوس
 مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف
 سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند. اینست که احبّای
 الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی
 و بی نیاز بوده اند، بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب
 و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست.

ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شحیه و صور ظلیه مقدس گرداند، بقسمی که آثار حب و بغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید، چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند...

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغانماید. امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر، بشأنیکه مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس. چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج. باب فضل بروجوه کلّ مفتوح. باعاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی پایان پی برند. تجلیات اسم ستّار بقسمی ظاهر که بدکار کمان می نمود از اختیار محسوب. هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه.

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حقّ
 جلّ جلاله را نصرت نمائید. الیوم هرنفسی اراده
 نصرت نماید باید بماله ناظر نباشد، بل بما عند
 الله. لیس له ان ینظر الی ما ینتفعه بل بما
 ترتفع به کلمة الله المطاعة. قلب باید از شئون
 نفس وهوی مقدّس باشد، چه که سلاح فتح و سبب
 اولیّه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی
 که هیکل امر را حفظ می کند و حزب الله را نصرت
 می نماید. لزال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی
 جنود عالم محسوب. بها فتح المقرّبون مدن
 القلوب باذن الله ربّ الجنود.

لا زال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک. گاهی فرات رحمت از او جاری و هنکامی کتاب مبین از او نازل. اوست یکتا و خطیب اول دنیا. لا زال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعہ ناطق. حق شاهد و خلق کواه که آنی خود را ستر ننموده و حفظ ننموده. امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراده امر فرمود. مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر با اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلیٰ. بیانش آفاق را بنور اتفاق منور فرماید. ذکرش نارمحبت برافروزد و سبحات مانعہ و حجبات حائله را بسوزد. یک عمل پاک را از ازا فلا بگذراند و بال بسته را بکشاید و قوت رفته را باز آرد.

الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهـب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضاء نمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد و از مُشرق واحد مُشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بهاء کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد. حبا لله و لِعبادِهِ بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید. ذغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار معب، مکر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد.

سیزدهم شهرالنور

۱۷ ژوئن

ای اهل عالم همه باریک دارید و بزرگ یکشاخسار
بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید.
قسم بافتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور
سازد. حق آگاه، گواه این گفتار بوده و هست. جهد
نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت
و حفظ عالم انسانیست فائز شوید. این قصد
سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال. ولکن تا
افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود
ظهور این مقام مشکل بنظر می آید.

ای اهل بها با جمیع اهل عالم بروح و ریحان
 معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست
 که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت
 القاء نمائید و بنمائید، اگر قبول شد و اثر نمود
 مقصد حاصل و الا او را باو گذارید و در باره او دعا
 نمائید نه جفا. لسان شفقت جذاب قلوب است
 و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و
 مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت
 و دانائی.

اوامر الهیّه از سماء عزّ احدیّه نازل. باید کلّ
 بآن عامل شوید. امتیاز و ترقّی و فوز خلق بآن
 بوده و خواهد بود. هر نفسی که بآن عمل نمود
 رستگار شد. بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق
 تفرید دو امر لازم: اول استقامت بر حبّش بشأنی
 که نفاق ناعقین و ادّعی مدّعین او را از حقّ منع
 ننماید و کان لم یکن شیئاً انکار د و ثانی اتّباع
 اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود
 و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است.

و بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست. تَمَسَّكَ بِهَا وَ كُنْ مِنَ الرَّاسِخِينَ. هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست. اوست سلطان اعمال...

اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر، چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و یاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بِمَا قَضَى اللَّهُ لَهُ وَالْقِنَاعَةَ بِمَا قَدَّرَ لَهُ وَالصَّبْرَ فِي الْبَلَايَا بِلِ الشُّكْرِ فِيهَا وَالتَّوَكُّلَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود...

باری روح قلب معرفه الله است و زینت و اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت...

... ناظر باین مباش که احبای الهی در این ایام بذلت ظاهره مبتلی شده اند. این ذلت فخر عزت‌هاست. کدام عزتست اعظم از آنکه لسان قدم در سجن اعظم بذکر احبای خود مشغول شود. زود است که سحاب مانعه خرق شود و شمس کلمه مشرقه العزة لله ولا حباؤه از افق سماء مشیت مشرق و طالع گردد. جمیع ناس از وضع و شریف طالب این مقام بوده و هستند و لکن بعد از اشراق شمس حقیقت کل ممنوع و محتجب، مکر نفوسی که بحبل عنایت حق متمسک شده اند و منقطعاً عما سواه بشر احدیه توجه نموده اند. حمدکن مقصود امکان را که به این شرافت کبری فائز شدی. عنقریب دنیا و آنچه در اوست مفقود و ببقی العزة لاحبای ربك العزیز الکریم.

قسم بجمال محبوب، اینست رحمتی که همه
 ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن
 فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته. ای علی،
 عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق،
 چه که لزال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ
 نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر رضا
 حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً بمحلّ خود راجع
 شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی
 مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و
 بصیحه وند به مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از
 دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض
 افتاد. ملئکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند...
 هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس
 شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده
 چه که لزال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن...

قسم باسم اعظم حیف است این ایام نفسی
 بشئونات عرضیه ناظر باشد. بایستید بر امر الهی و
 بایکدیگر بکمال محبت سلوک کنید. خالصاً لوجه
 المحبوب حجات نفسانیّه را بنار احدیّه محترق
 نمائید و باوجه ناظره مستبشره بایکدیگر معاشرت
 کنید. کلّ سجایای حق را بچشم خود دیده اید که
 ابدأ محبوب نبوده که شبی بگذرد یکی از احبّای
 الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه
 الهیه مشتعل است. حیف است باین نار مشتعل
 نشوید. انشاء الله امیدواریم... همتتان این باشد
 که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقاهدایت نمائید و
 در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حق از شما
 ظاهر شود، چه که شمائید اول وجود و اول عابدین و
 اول ساجدین و اول طائفین. فوالذی انطقنی بما
 اراده که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از
 ذکر شما در نزد شما. کمان مکنید این سخن وهم است.

آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق
 بوده و خواهد بود، چه که نفوس عالیّه و افئده مجرّده
 هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند، از رتبه
 ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند
 نمود... و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق
 می نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن
 نه و کلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که از
 مشیت امکانیّه، بنفسه لنفسه لا من شیئی، خلق
 شده راجع... حقّ لم یزل در علّو سلطان ارتفاع وحدّ
 خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسـمـو
 امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات
 خواهد بود. جمیع من فی الارض والسماء بکلمه او
 خلق شده اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده اند.
 چگونه می شود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات
 قدم ارتقاء نماید.

دوم شهر الرحمة

۲۵ ژوئن

هر نفسی الیوم مأمور است که به حکمت و بیان
اهل امکان را بحق دعوت نماید و به استقامت کبری
بر امر مالک اسماء قیام کند، قیامی که او را قعود
اخذ نکند و نعاق مشرکین او را مضطرب ننماید.
قسم به آفتاب افق امر هر نفسی که الیوم بذکر و
ثنای حق مابین خلق ناطق شد او از قائمین
مذکور است ولو در فراش مستریح باشد.

سوم شهر الرحمة

۲۶ ژوئن

ای مؤمن مهاجر، عطش و ظما، غفلت را از سلسبیل
قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بـُعدرا بصبح منیر
قرب منور گردان. بیت محبت باقی را بظلم شهوت
فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجیبات
تیره نفسانی میوش. تقوای خالص پیشه کن و از
ماسوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک
حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان
باز مدار. بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل
باش، چه که دون او احدی را از فقر بغنانرساند
و از ذلت نفس نجات نبخشد.

ای عباد، ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوکه غیرمقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرمم را ممنوع و غیرمهطول فرض نموده‌اید. آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته؟ اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع داشته‌اید؟ اگر چشم انصاف بکشاید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت.

ای بندکان، بمبداء خود رجوع نمائید و از غفلت
 نفس و هوی برآمده، قصدسینای روح در این طور
 مقدّس از سترو ظهور نمائید. کلمه مبارکه جامعۀ
 اولیّه را تبدیل منمائید و از مقرر عزّ تقدیس و قدس
 تجرید منحرف مدارید. بگو ای عباد غافل، اگر
 چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را
 احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات
 ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابیم بسی
 شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم. نصایح
 مشفقانه را بکوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید
 و بچشم سرّ و سر در بدیع امرم ملاحظه فرمائید.

ششم شهرالرحمة

۲۹ ژوئن

ای بندکان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحر است
که در قعر و عمق آن لئالی لطیفه منیره ازید از احما،
مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب
بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقسدره در
الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ
نماید. حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نکذارد و
در طلب او قیام ننماید، هیچ از آن بحر و لئالی آن کم
شود و یانقصی براو وارد آید؟ فیئس ماتو همتم فی
انفسکم و ساء ما انتم تنوهمون. ای بندکان تالله
الحقّ آن بحرا عظم لجی و مواج، بسی نزدیک و قریب
است، بلکه اقرب از حبل و رید. بآنی بآن فیض
صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ
ابهائی واصل شوید و فائز گردید.

ای بندگان، اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و مقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهئیه ظاهر و مشهود بینید. این مقام امنع اقدس را بمشتمیّات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید.

هشتم شهرالرحمة

۱ ژوئیه

مَثَلِ شَمَا مِثْلِ طَيْرِي اسْتِ كِه بَا جَنَحُهُ مَنِيْعَهُ دَر
كَمَالِ رُوحِ وَ رِيْحَانِ دَر هَوَاهَايِ خُوشِ سَبْحَانِ بَانَهَايِ
اَطْمِينَانِ طَيْرَانِ نَمَايِدِ وَ بَعْدِ بَكَمَانِ دَانِه، بَابِ وَ كِلِ
اَرْضِ مِيْلِ نَمَايِدِ وَ بَحْرِ صِ تَمَامِ خُودِ رَا بَابِ وَ تَرَابِ بِيَا لَا يِدِ
وَ بَعْدِ كِه اَرَادَهْ صَعُودِ نَمَايِدِ خُودِ رَا عَاجِزِ وَ مَقْهُورِ مَشَاهِدَه
نَمَايِدِ، چِه كِه اَجْنَحُهُ آلُودَه بَابِ وَ كِلِ قَادِرِ بَرِ طَيْرَانِ
نَبُودَه وَ نَخَوَاهِدِ بُوْدِ. دَر اِيْنِ وَ قَتِ اَنْ طَايِرِ سَمَاءِ عَالِيَّه
خُودِ رَا سَاكِنِ اَرْضِ فَا نِيَّه بِيْنِدِ. حَالِ اِيْ عِبَادِ پَرِهَائِ
خُودِ رَا بَطِيْنِ غَفْلَتِ وَ ظَنُونِ وَ تَرَابِ غَلِّ وَ بَغْضَاءِ
مِيَا لَا نِيْدِ تَا اَزِ طَيْرَانِ دَرِ آسْمَانِهَائِ قَدْسِ عَرْفَانِ
مَحْرُومِ وَ مَمْنُوعِ نَمَايِدِ.

ای عباد نیست در این قلب مکر تجلیات انوار
 صبح بقاء و تکلم نمی نماید مکر بر حق خالص از
 پروردگار شما. پس متابعت نفس ننمائید و عهد الله
 را شکنید و نقض میثاق مکنید. باستقامت تمام
 بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از
 بی خردان. دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی
 است بصورت هستی آراسته، دل باو میندید و از
 پروردگار خود مکسلید و مباشید از غفلت کنندگان.
 برستی می گویم که مثل دنیا مثل سرا بیست که
 بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد
 بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب
 مانند...

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود
 فی الجمله امور برخلاف رضاء از جبروت قضا
 واقع شود دلتنک مشوید که ایام خوش رحمانی آید
 و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در
 جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین
 و رزقی مقرر است. البتّه بجمیع آنها رسیده
 فائز گردید.

یازدهم شهرالرحمة ۴ ژوئیه

وجه حق از افق اعلیٰ باهل بها، توجه نموده و می فرماید: "در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید. همت رادرنربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم با اسم اعظم محو شود و کلّ اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده کردند. قلب را منور دارید و از خار و خاشاک ضغینه و بغضا، مطهر نمائید. کلّ، اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده اید. نیکوست حال نفسی که بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نماید.

دوازدهم شهرالرحمة ۵ ژوئیه

موحد الیوم نفسی است که حق را مقدس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حق داند. مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهرمی شود و از نقاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا کذب و ربّ العرش و الثری، بلکه مدّلتدبر ظهور کمالیه صانع و نقاش. ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای باللّه آنست که هر نفسی خود را در جنب اراده حق فانی و لاشیئی محض مشاهده نماید، مثلاً اگر حق بفرماید: "افعل کذا، بتمام همّت و شوق و جذب قیام برآن نماید، نه آنکه از خود توهمی کند و آنرا حق داند.

سیزدهم شهر الرحمة ۶ ژوئیه

باید آنجناب بما اراد الله قیام نمایند. وما اراد الله منزل فی الالواح است، بقسمی که بهیچ وجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند. این است مقام توحید حقیقی. از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسططان معلوم که بهیكل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطق است هدایت کنید. اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باوهمام خود معتكف شده اند و اسسم آنرا باطن گذاشته اند فی الحقیقه عبده امانمند.

چهاردهم شهرالرحمة ۷ ژوئیه

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی. این از افضل اعمال عند غنی متعال مذکور. وبشائی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید، اگرچه من علی الارض بمعارضه ومجادله برخیزند. مثل اریاح باش در امر فالح الاصباح. چنانچه مشاهده می نمائی که اریاح نظر به مأموریت خود بر خراب ومعمور مرور می نماید. نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون ونظر بمأموریت خود داشته و دارد. احباً، حق هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند، لله بگویند و بشنوند، هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن به او واسل.

پانزدهم شهرالرحمة ۸ ژوئیه

اُدُن و اعیه طاهره مقدسه در جمیع احیان از کل اشطار کلمه مبارکه اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجعون اصغاء می نماید. اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست. لعمرالله اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشانی سرور گردند که درهرآنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند. موت از برای موقنین بمتابه کأس حیوان است، فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده اند، این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است...

ای عباد، بر اثر حَقّ مشی نمائید و در افعال مظهر
 قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبیر، که شاید بمعین
 کوثر بی زوال ذوالجلال فائز شوید. و اگر مُقبل و
 مُعرض در یک مقام باشند و عوالم الهی منحصر باین
 عالم بود، هرگز ظهور قلم خود را بدست اعداء
 نمی گذاشت و جان فدا نمی نمود. قسم بافتاب فجر
 امر که اگر ناس بر شحی از شوق و اشتیاق جمال
 مختار، در حینیکه آن هیکل صمدانی را در هوا
 آویختند مطلع شوند، جمیع از شوق، جان در سبیل
 این ظهور عزّ ربّانی دهند.

هفدهم شهر الرحمة ۱۰ ژوئیه

اللّٰه اكبر از این رضوان که در این ایام مفتوح شده و از این بساط احدیتی که گسترده شده، که اگر عبدی از عباد حق در مشرق عالم باشد و عبدی دیگر در مغرب عالم، همیشه مشرقی نفحات قدس احدیت را از شطر مغرب استنشاق کند و این مغربسی نسائم روح محبت را از مشرق استشمام نماید. کویا این بعد صد هزار فرسنگ حکم قدمی اخذ نموده و این منازل بی شمار حکم شبری جسته که ابن مسافت بعیده بهیچوجه منع ننماید و سد نکند. و ذلك حق لا ریب فیہ لوکان الناس فی هواء الروح متحرکا.

هجدهم شهرالرحمة ۱۱ ژوئیه

... آنچه غیر از ذکر و حبّ حضرت محبوب است
اشباحی است فانیه و اظلالی است زائله، لیس
له من قرار. و حکمت الهی در آفرینش این زخارف
فانیه آن بوده تا اغیار باین آایش بی مقدار مشغول
شده، از جمال یار محجوب و محروم مانند. و کلّ
آنچه در عالم ملک و ملکوت موجود است، عکس و
شبحی از عوالم خفیّه الهیه است و غافلان، میّاد
و طالب این اشباح و عکوسند. این است صدهزار
سال می شتابند و آخر مایوسا بتراب راجع می کردند.

ای اهل ارض ندای این مظلوم را باذان جان
استماع نمائید... عزت و ذلت، فقر و غنا، زحمت
و راحت کلّ در مرور است و عنقریب جمیع من
علی الارض بقبور راجع، لذا هرذی بصری بمنظر
باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لایزال
بملکوت باقی در آید و در ظلّ سدره امر ساکن
گردد. اگرچه دنیا محلّ فریب و خدعه است ولکن
جمیع ناس را در کلّ حین بفنا اخبار می نماید.
همین رفتن اب ندائیسست از برای ابن و او را
اخبار می دهد که تو هم خواهی رفت. و کاش اهل
دنیا که زخارف اندوخته اند و از حقّ محروم
گشته اند می دانستند که آن کنز به که خواهد
رسید. لا و نفس البهائم، احدی مطلع نه جز حقّ
تعالی شانه.

ای سلمان، در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای
 الهی راضی باش. ملاحظه کن که این غلام مع آنکه
 از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و
 ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین
 بر اطفا، سراج اللّه و اخماد نار او مشغولند، چنان
 منیر و مستضئ است که به اشراق السّموات و
 الارض، و چنان مابین ناس مشهود که کویا ابداً
 ضرّی بر او وارد نشده. از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت
 دنیا منال. در کلّ احوال بما ناظر باش، چه که کلّ
 آنچه مشهود، مفقود خواهد شد.

عزّت کلّ اسماء و رفعت آن وعظمت و اشتها
 آن بنسبتها الی اللّٰه بوده. مثلا ملاحظه نما در
 بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع،
 آن بیوترا طائفند و از اماکن بعیده بزیارت آن
 بیوت می روند. واین واضح است که احترام این
 بیوت بعلت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله بخود
 نسبت داده ... واین بیوت و طائفین آن عنداللّٰه
 معززند مادامیکه این نسبت منقطع نشده. وبعد
 از انقطاع نسبت، اگر نفسی طائف شود، طائف نفس
 خود بوده و از اهل نار عنداللّٰه محسوب. و همچنین
 در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض، حکم
 صنم بر او جاری و عاکفانش عنداللّٰه از عبده امنام
 بوده و خواهند بود.

بر احبای حق القا کن که در کلمات احدی بدیده
اعتراض ملاحظه نمائید، بلکه بدیده شفقت و
مرحمت مشاهده کنید، مگر آن نفوسیکه الیوم در
ردّ الله الواح ناریه نوشته. بر جمیع نفوس حتم
است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند
بنویسند... چه که الیوم نصرت حق بذکر و بیان
است نه بسیف و امثال آن... اگر نفسی در ردّ من
ردّ علی الله کلمه ای مرقوم دارد، مقامی باو عنایت
شود که جمیع اهل ملاء اعلی حسرت آن مقام برند
و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز... چه
که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امنع
مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات
والارض.

درساحت حقّ کَلّ اسما، واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فعلیه است ... لکن بعد از القای کلمه، تفریق و تفصیل مابین عباد موجود و مشهود، چنانچه هرنفسی که بکلمه بلی موفق شد بکَلّ خیرفائز. قسم بحزن جمال ذوالجلال که از برای مُقبل مقامی مقدر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهرشود، جمیع از شوق هلاک شوند. اینست که در حیات ظاهره، مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده. و هر نفسی که موقن نشد بذکر بلی، عندالله غیرمذکور. فنعوذ بالله عما قدر له من عذاب الذی لا عدل له.

ابتلايم در بين ملل و دول دليلی است قوی
 و حجتیست محکم. در مدت بیست سنه شربت
 آبی براحث ننوشیدم و شبی نیاسودم. گاهی در
 غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر. و اگر ناظر به
 دنیا و ماعلیها بودیم، هرگز باین بلایا گرفتار
 نمی شدیم... امیدوارم که از نفحات مقدّس این
 ایّام نفوسی ظاهر شوند که عالم و مافیهارا فلسفی
 نخرند و عمری از کلّ ماسواه بشطرالله ناظر شوند
 و جان دادن در سبیل رحمن را اسهل شیئی شمردند
 و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ
 دوست مقرّگزینند... تالله حوریات غرفات اعلی
 از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملا، بقا
 از اشتیاق نیاسایند.

هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده ایم...
 پس يك نفس حکم عالم بر او اطلاق می شود و لکن
 در مؤمنین شئونات قدسیه مشهود است. مثلاً
 سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید... موجود.
 و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می شوند. از بعضی
 این عنایات الهیه مستور، چه که خود را بحجبات
 نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم
 داشته اند. و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح
 شده و بلحظات اللّه در آنچه در انفس ایشان
 ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت
 الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود ببصر
 ظاهر و باطن مشاهده می نمایند. و هر نفسی که باین
 مقام فائز شد، "بیوم یغنی اللّه کلاً من سعته"
 فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را
 در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می نماید که جمیع
 اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده

در خود ملاحظه می‌نماید بلکه خود را محیط بر
کلّ مشاهده کند.

الیوم دو امر محبوب و مطلوب است : یکی حکمت و بیان. و ثانی الاستقامة علی امر ربکم الرحمن. هر نفسی باین دو امر فائز شد عندالله از اهل مدینه بقا محسوب و مذکور. چه که باین دو امر، امر الهی مابین عباد ثابت شده و خواهد شد. چه اگر حکمت و بیان نباشد، کل مبتلا خواهند شد. در اینصورت نفسی باقی نه تا ناس را بشریعه احدیه هدایت نماید. و اگر استقامت نباشد، نفس ذاکر مؤثر نخواهد بود.

ای دوستان حق، مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلائیای متتابعه آنکه نفوس موقنه باللّه با کمال اتحاد بایکدیگر سلوک نمایند بشأنیکه اختلاف و اثنینیت و غیریت از مابین محوشود... انسان بصیر درهیچ امری از امور نقصی براو وارد نه. آنچه واردشود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی فطرت او. مثلا اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است، چه که ناظر بایمان او است باللّه. در اینصورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر بعلو عمل خود و جزای آن رسیده و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحق راجع است.

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور
 مظاهر رحمن، اهل امکان دوری می جستند و بر
 اعراض و اعتراض قیام می نمودند. اگر ناس در این
 فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند، جمیع
 بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر
 آنچه او شهادت داده. و لکن حجبات اوهام، انام
 را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدانیه
 منع نموده و می نماید، چه که در آن ایام حقّ به
 آنچه خود اراده فرموده ظاهر می شود نه باراده
 ناس... البتّه اگر باوهام ناس در ازمنه خالیّه
 و اعصار ماضیه ظاهر می شدند، احدی آن نفوس
 مقدّسه را انکار نمی نمود.

رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان. هر
دردی در راه او درمانیست بزرگد. و هر تلخی،
شیرین و هر پستی، بلند. اگر مردمان بیابند و
بدانند، جان رایگان در راه این رنج دهند. این
رنج مفتاح گنج است. اگر در ظاهر منکر است،
در باطن پسندیده بوده و هست.

پیمبران براستی آمده‌اند و راست گفته‌اند...
 عالم بمجازات و مکافات برپا. بهشت و دوزخ را
 خرد و دانائی تصدیق نموده و می‌نماید، چه که
 وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اول و
 رتبه اولی بهشت، رضای حق است. هر نفسی
 برضای او فائز شد، او از اهل جنت علیا مذکور و
 محسوب. و بعد از عروج روح فائز می‌شود بآنچه
 که آمه و خامه از ذکرش عاجز است... حین ظهور و
 بروز انوار خورشید معانی، کلّ دریک مقام واقف
 و حق نطق می‌فرماید بآنچه اراده می‌فرماید. هر
 یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول
 نمود، او از اهل جنت مذکور. و همچنین از صراط
 و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند،
 گذشته و رسیده. و یوم ظهور، یوم رستخیز اکبر
 است.

ای بنده یزدان، شب‌نمی از دریا‌های بخشش
 یزدان فرستادیم، اگر بنوشند. و زمزمه‌ای از آوازهای
 خوش‌جانان آوردیم، اگر بکوش جان بشنوند. به
 پرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن.
 مردمان را مرده انکار، بزندگان بیامیز. هر يك
 از مردمان جهان که بوی خوش‌جانان را در این
 بامداد نیافت از مردگان محسوب. بی‌نیاز با آواز
 بلند می‌فرماید: "جهان خوشی آمده غم‌کین
 مباشید. راز نهان پدیدار شده، اندوه‌کین مشوید.
 اگر بی‌روزی این روز پی‌بری، از جهان و آنچه
 در اوست بگذری و بکوی یزدان شتابی.

ای بندکان، تن بی‌روان مرده‌است و دل بی‌یاد
بزدان پڑمرده. پس بیاد دوست بیامیزید و از دشمن
بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که
بخواهدش خود آنرا یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان
را بآن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است، آنرا
پاکیزه دارید. زبان برای کواهی بزدان است، آن
را بیاد کمرهان می‌لائید.

ای بندکان، سخن دوست شیرین است. کو
کسی که بیابد؟ کجاست کوشی که بشنود؟ نیکو
است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه
جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان
تازه بیند و بمینوی پاینده راه یابد.

پانزدهم شهرالکلمات

۲۷ ژوئیه

ای بندکان، از خواهشهای خود بگذرید و آنچه
من خواسته‌ام آنرا بخواهید. راه بی‌راهنما نروید
و گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان
کم‌راهانند و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی
است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را
از گفتار راست باز ندارد.

ای بندکان، هر که از این چشمه چشید بزندی
 پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد.
 بگو ای زشت کاران، آرزوی شما را از شنیدن آواز بی
 نیاز دور نمود. او را بگذارید تا راز کردگار بیابید.
 و او مانند آفتاب جهان تاب روشن و پدیدار است.
 بگو ای نادانان، گرفتاری ناکهان شما را از پی،
 کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند.
 اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید.
 اوست داننده و دارنده و نگهبان.

یزدان پاک می فرماید آنچه در این روز پیروز
 شما را از آایش پاک نماید و آسایش رساند همان
 راه راه من است . پاکی از آایش، پاکی از چیزهائی
 است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد . و
 آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک
 باشد . و آسایش هنگامی دست دهد که هرکس
 خود را نیک خواه همه روی زمین نماید .

دوست یکتا می فرماید: راه آزادی باز شده
بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از اوبیاشامید.
بگو ای دوستان سراپرده یکانکی بلند شد بچشم
بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید
و برگ یکشاخسار. برآستی می گویم هر آنچه
از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، پسندیده
آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان در سایه
داد و راستی راه روید و درسراپرده یکتایی درآئید.

حضرت خاتم انبیاء روح ماسواه فداه از مشرق
 امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی
 ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند .
 و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات
 شرك نجات بخشند . و لکن قوم براعراض و اعتراض
 قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء
 در جنت علیا نوحه نمودند . در انبیای قبل تفکر
 نما . هر يك باعراض قوم مبتلا گشتند . بعضی را
 بجنون نسبت دادند و برخی را سحار گفتند و
 حزبی را کذاب . بمتابه علمای ایران سالها از
 حق جلّ جلاله ظهور این ایام را می طلبیدند و
 چون افق عالم منیر و روشن گشت ، کلّ اعراض
 نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند .

اول شهرالکمال

۱ ا و ت

انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلًا علی اللّٰه و مقدّسًا عن الحبّ والبغض در امریکه عباد بآن متمسکند تفکر کنند و بسمع و بصر خود بشنود و ببینند، چه اگر ببصر غیر ملاحظه نماید، از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند.

در خاتم انبیاء روح ماسواه فداه، تفکر نمائید.
 چون آن نیر حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق
 نمود، احزاب اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش
 قیام کردند. وارد شد بر آن حضرت آنچه که عیون
 ملاء اعلى کریست و افئده مخلصین و مقربین
 محترق کشت. باید در سبب و علت اعتراض تفکر
 نمود... شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر او امر
 الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آنچه
 در دست قومست از اشارات ظهور و اخبار و نصوص
 ظاهر می کشتند، احدی اعراض نمی نمود، بلکه کلّ
 فائز می شدند بآنچه که از برای او از عدم بوجود
 آمده اند و از نیستی بحت بات بطراز هستی مزین
 کشته اند.

سوم شهرالکمال

۲ اوت

حضرت عیسی بن مریم علیه سلام الله و عنایتہ
بآیات و اضحات و بیّنات باہرات ظاہر شد و
مقصودش نجات خلق بودہ. ہر منصفی شاہدوہر
خبیری کواہست. آنحضرت از برای خود چیزی
نطلبیدہ و نخواستہ و مقصودش ہدایت کمرہان
بصراط مستقیم الہی بودہ. لکن وارد شد بر آن
جمال اقدس آنچه کہ اہل فردوس نوحہ نمودند و
بقسمی بر آن حضرت امر صعب شد کہ حقّ جلّ جلالہ
بارادہ عالیہ بسماء چہارم صعودش داد. آیا سبب
آنچہ ظاہر شد چہ بود؟ لعمر اللہ اعراض علماء.
چہ کہ حنّان و قیافا کہ از فریسیین بودہ اند، یعنی
علمای توراہ مع علمای اصنام انکار نمودند و بسبب
ولعن مشغول گشتند.

چقدر محیط است بدایع فضل بی منتهايش که
 جميع آفرينش را احاطه نموده، بر مقامیکه ذره‌ای
 در ملك مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات
 عزّ احدیّت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدّل
 است بر انوار شمس وحدت او. و بشانی صنع خود
 را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان
 عقول و افئده اراده معرفت پست ترين خلق او
 را علی ماهوعلیه نمایند، جميع خود را قاصر و
 عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب
 عزّ حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک. عرفان عرفاء
 و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او
 راجع بوده و خواهد بود.

چون ابواب عرفان و وصول بآن ذاتِ قدیمسود
 و ممنوع شد محض جود و فضل درهرعهد و عصر
 آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه
 اشیا، مستشرق فرموده و آن جمال عزّ احدیه را از
 مابین بریّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص
 مخصوص فرموده لأجل رسالت تاشدایت فرماید
 تمام موجودات را بسلسال کوشربی زوال و تسنیم
 قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیا، از کدورات غفلت
 و هوی پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقا که مقام قدس
 بقاست درآیند. اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه
 و جلوّه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون
 سلطان احدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که
 عین اطاعة الله است مامور فرموده.

ای مومن باللّه، در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی. مثلا ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی، در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی، هر آن ویومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی. پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمائیه برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاقل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید.

ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات
 انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی
 و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نغمات
 عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی
 بشنوی. ای احمد چشم ودیعه من است، اورا بغبار
 نفس و هوی تیره مکن. و گوش مظهر جود من است،
 او را باعراض مشتیه نفسیه ازاد. خای کلمه جامع
 بازمدار. قلب خزینه من است، لدائی مکنونه
 آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار. دست
 علامت عنایت من است، آنرا از اخذالواح مستوره
 محفوظله محروم نما.

بکوی عباد، فیض رحمت بی منتهایم از سما،
مکرمت بی انتهایم چون غیث هاطل در نزول و
جریان است. بادیده مقدس و گوش منزّه و استقامت
تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید.
بکوی بندکان من، بتحدید نفس و تقلید هوا خود را
مقید و مقلد مسازید، چه که مثل تقلید مثل سراب
بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را
سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود. از
سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال
بی مثال در آئید.

لَوْلُوْ قَدْرَتِ رَبَّانِي رَا اَز لَوْلُوْ مَصْنُوْعِي فَرْقِ دَهِيْدِ
 وَتَمِيْزْ كِذَا رِيْدِ . چِه كِه مَصْنُوْعِي اَن بَمَلَا قَاتِ اَبِ
 فَا نِي وَ مَعْدُوْمِ شُوْدِ وَ قَدْرَتِي اَن بَمَلَا قَاتِ اَبِ صَا فِي
 وَ مَنِيْر كِرْدِدِ . پِس جِهْدِ بَلِيْغِ وَ سَعِي مَنِيْعِ نَمَا يْدِ
 تَا لَوْلُوْ قَدْسِ صَمْدَانِي رَا مَن دُوْنِ اَشَارِهْ بَدَسْتِ اَرِيْدِ
 وَ اَن مَعْرِفَتِ مَظْهَرِ نَفْسِ مَن بُوْدِهْ وَ خَوَاهِدِ بَسُوْدِ
 وَ لَمْ يَزَلْ بِاَبِ عِنَا يْتِ مَن زَنْدِهْ وَ حَيِّ وَ بَا قِي
 خَوَاهِدِ بُوْدِ .

ای بندگان من، جمال قدم می فرماید که از ظلّ هوی
و بعدو غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید
و چون ارض تسلیم شوید تا ریا حین معطره ملّونه
مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید. و چون
نار مشتعل شوید تا حجات غلیظه را محترق
نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ
الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید
تا در مکن قدس ولایتم در آئید.

ای بندگان من، از مدینه و همیه ظنیّه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید. و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به ملک هستی آوردم. بی طلب عنایت فرمودم و بی سوال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیشان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیه بملائکه حفظیه حفظ فرمودم. حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او رابر او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید.

بکوی عباد، باب رحمتم را که بر وجه اهل
 آسمانها و زمین کشودم بدست ظلم و اعراض مبندید
 و سدره مرتفعه عنایتم را بجور و اعتساف قطع
 منمائید. براستی می فرمایم قلب مخزن جواهر
 ممتنعه ثمینه من است، محلّ خزف فانیّه دنیای
 دنیّه مکنید. و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ من
 است، او را بغبار تیره بغضا میلائید. بصفاتم
 متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در
 جبروت قدسم درآئید.

ای بندکان من، آنچه از حکم بالغه و کلم طیبه
جامعه که درالواح قدسیه احدیه نازل فرمودم
مقصود ارتقای انفس مستعدّه است بسموات عزّ
احدیّه والاّ جمال مقدّس از نظر عارفین است و
اجلال منزه از ادراک بالغین... در سراج مزیئه
در لیل مظلمه که در محضر شماروشن است مشاهده
نمائید. آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا
جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور
او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد؟ لافوالذی نفسی
بیده، بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم
افاضه نور می نماید و این مدح و ذم بقائلین راجع
بوده و خواهد بود، چنانچه مشهود ملاحظه میشود.
حال ای عباد، از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة
عزّ ربّانی مشتعل و مُضئ است خود را ممنوع
نمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة
استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج نوگل

و انقطاع از ماسوی اللہ از ہبوب انفاس مشرکین
حفظش نمائید.

چهاردهم شهرالکمال

۱۴ اوت

ای عباد، لئالی صدف بحرمدانی را از کنز
علم و حکمت ربّانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی
بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در
مظاهر این کلمات محکّات محشور نمودم و ختم
اناء مسک احدیه را بیدالقدره مفتوح نمودم
و روایح قدس مکنونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول
داشتم. حال مع جمیع این فیوضات منیعۀ محیطه
و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خودرا منع نمائید،
ملامت آن برانفس شما راجع بوده و خواهد بود.

مثلاً ملاحظه در ارض طیبه منبته نمائید که مقصود زارع از سقايه، سقايه زرع خوداست. و بسا حجره صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتبع مشروب می شوند. پس مقصود از نزول فیض فیاض، مزارع احبای او بوده که محل انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعداء و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتبع برشحات فضلیه و قطرات سحابیه مرزوق و مشروبند.

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط
 حضرت سلطان بیمثال و ملیک ذوالجلالی است
 که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات
 را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم
 ظاهر فرمود و از ذلّت بُعد و فنا نجات داده به
 ملکوت عزّت و بقا مشرف نمود و این نبود مکر
 بمصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود،
 چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و
 استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون
 و انوجاد نیاید. و بعد از خلق کلّ ممکنات و
 ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان
 را از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود
 که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار
 نمود.

چون ما بین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا درهرعهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید: عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی. و دو مقام در او خلق فرماید: یک مقام حقیقت که مقام لا ینطق الاّ عن اللّٰه ربّه است... و مقام دیگر مقام بشریت است... و این کینونات مجردّه و حقایق منیره و سایط فیض کلیّه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند... تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مختفی کشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد...

اگر ناس بدیده بصیرت ملاحظه نمایند مشهود شود که این محن و بلایا و مشقت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است. و این راحت و عزت معروضین از حق، نفس مشقت و عذاب و زحمت است. زیرا که نتیجه و ثمره این بلایا راحت کبری و علت وصول بر فراف اعلی است و پاداش و اثر این راحت، زحمت و مشقت عظمی است و سبب نزول در درک سفلی. پس در هیچوقت و احیان از نزول بلایا و محسن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شد، بلکه بعروة الوثقای صبر باید تمسک جست و بحبل محکم اصطبار تشبث نمود. زیرا اجر و ثواب هر حسنه‌ای را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را.

... مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ماسوی اللّه است، یعنی ارتقاء بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید. یعنی حبّ شیئی و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید، چنانچه مشهودا ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیّه و تشبّث با سبب باطله جسته و از نعیم باقیّه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند... باری مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود، بلکه توجه الی اللّه و توسّل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدا و منتهای آن.

ای برادر من تا بمصر عشق در نیائی بیوسف جمال
 دوست و اصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری
 نگذری چشم باطن نکشائی و تا بنار عشق نیفروزی
 بیارشوق نیامیزی و عاشق را از هیج چیز پروا نیست
 و از هیج ضرّی ضرر نه. از نار سردش بینی و از دریا
 خشکش یابی... عشق هستی قبول نکند و زندگی
 نخواهد، حیات در ممت بیند و عزّت از ذلّت جوید.
 بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر
 باید تا قابل کمند دوست گردد. مبارک کردنی که
 در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش
 بخاک افتد. پس ای دوست از نفس بیگانه شو تا
 بیگانه پی بری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان
 الهی جای گیری. نیستی باید تا نار هستی
 برافروزی و مقبول راه عشق شوی.

سالك بعد از ارتقاي بمراتب بلند حيرت بوادى
 فقر حقيقى و فناى اصلى وارد شود و اين رتبه مقام
 فناى از نفس و بقاى باللّه است و فقر از خود و غناى
 بمقصود است . و در اين مقام كه ذكر فقر مى شود يعنى
 فقير است از آنچه در عالم خلق است و غنى است به
 آنچه در عوالم حقّ است ، زيرا كه عاشق صادق و حبيب
 موافق چون بلىقاي محبوب و معشوق رسيد از پرتو
 جمال محبوب و آتش قلب حبيب ، نارى مشتعل
 شود و جميع سرادقات و حجابات را بسوزاند ، بلكه
 آنچه با اوست حتى مغز و پوست محترق گردد و جز
 دوست چيزى نماند... و در اين مقام ، واصل مقدّس
 است از آنچه متعلّق بدنياست . پس اگر در نزد
 واصلين بحر وصال از اشياء محدوده كه متعلّق به
 عالم فانى است يافت نشود چه از اموال ظاهريّه
 باشد و چه از تفكرات نفسيّه باسى نيست ...

ای دوستان حق، کمر خدمت محکم بر بندید و
 اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید
 و اگر بخصوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد
 ظاهر شوید، ذیل تقدیس از مفتریات ابلیس و
 مظاهرش طاهرماند و آلوده نشود و کذب مفتترین بر
 عالمیان ظاهر و هویدا گردد. و اگر نعوذ باللّه
 عمل غیر مرضیه از شما مشاهده شود، جمیع بمقَرَّ
 قدس راجع است و همان اعمال، مُثَبِّتِ مفتریات
 مشرکین خواهد شد و هذا لحقّ یقین.

مشاهده نمائید در نفوسیکه در هر سنه بر
 مظلومیّت سیدالشّهداء روح ماسواهفداه و اصحاب
 او نوحه و ندبه می نمایند و بر ظالمان لعنت میکنند
 و خود بظلمی ظاهر شده اند که ظلم ظالمان قبل
 نزدش معدوم صرف بوده. فی الحقیقه بر خود
 لعنت می کنند و شاعر نیستند. و مطالع ظلم الیوم
 علماء عصرند که از حقّ اعراض نموده اند و بظنون
 و اوهام خود تمسّک جسته اند. قسم بآفتاب افق
 توحید که در اعصار قبل هم سبب ظلم امثال این
 نفوس شده اند، چه که بفتوای آن انفس غافلّه،
 مطالع عزّ احدیّه شربت شهادت را نوشیده اند.
 نفوسیکه با سیدالشّهداء محاربه نموده اند بعضی
 از نفوس بودند که در هر سنه سه ماه صائم بودند و
 شب و روز تلاوت قرآن می نمودند...

وجه عالم بر لامذهبی متوجه بوده. در کلّ سنین بل در کلّ شهر بل در کلّ ایام از ایمان و ایقان و عرفان بعید و بظنون و اوهام نزدیک و تمام مدّتی باین نحو خواهند بود، چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده. ولکن محزون مباش، چه که اشراقات شمس حقیقت رطوبات زائده طبیعت را جذب خواهند نمود و تشتتات حروف را جمع خواهند نمود و این فقره نه مخصوص باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده... بعد از انقضاء مدّت مذکوره در کتاب، بغتة امر الله مرتفع و جمیع بآن متوجه.

نفوسیکه موفق شده‌اند برضی‌اللّه و امره، بعد از خروج ارواح از اجساد باجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد، چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر...

فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکر نماید بیقین مبین می داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم کذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود. و لکن این قدر ذکر می شود که ارواح مجردة که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً من شبهات الامم عروج نمایند، لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای آفرینش است، فنا آنرا اخذ ننماید و شعور و ادراک و قدرت و قوت او خارج از احصاء عقول و ادراکست. انوار آن ارواح مربی عالم و امام است. اگر این مقام باسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد.

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باوست، و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شیئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود. و تجلی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر. مثلا در مرایای قلوب حکماتجلی فرمود، حکمت ظاهر شد. و همچنین در مرایای افتدۀ عارفین تجلی فرمود، بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده. جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر به انسان قائم و از او ظاهر. و انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود. و اسماء حسنی و صفات علیاطائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت ماسوی اللّه را بسوخت...

اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود،
عندالله احبّ است از عمل نفسی که پیاده بشطر
اقدس توجه نماید و بلقاي معبود در مقام محمود
فائز گردد. امانت از برای مدینهٔ انسانیّت به
مثابه حمن است و از برای هیکل انسانی بمنزلۀ
عین، اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش
نابینا مذکور و مسطور است.

مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال ترقی و استعلاء بوده و بعد توقف نموده. یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم، ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکامن عز ربانیّه ممنوع نمودند. قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبکم... الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال، ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده...

از مصائب وارده مکدر م باشید، چه که لایزال بلایا
 مخصوص اصفیای حق بوده و خواهد بود. پس نیکو
 است حال نفسی که بماورد علیه راضی و شاکر باشد،
 چه که وارد نمی شود بر نفسی من عندالله الا آنچه از
 برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین
 سموات و ارض. و چون ناس باین سر و سر آن آگاه
 نیستند، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده
 می نمایند. لم یزل و لایزال بر مقرر اطمینان ساکن
 باشید و از اثمار عرفان مرزوق.

پیمبران چون پزشکانند که پیرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند، تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه. چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند...

حقّ جلّ جلاله عالم را بملوک که مظاهر قدرت
اویند عطا فرموده و بجنود ظاهره مدائن ظاهره
را حفظ نموده و می نماید و جنودیکه مخصوص ذات
قدم عزّ بیانه و عزّ ذکره است اعمال طیّبه و اخلاق
مرغیّه بوده و هست . دوستان الهی باید بتقوی
اللّه قلوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه
سزاوار نیست مقدّس دارند . طوبی از برای نفسی
که به حکمت و بیان و روح و ریحان عباد را متذکّر
دارد و بافق آگاهی کشاند .

چهاردهم شهرالاسماء ۲ سپتامبر

امروز روز تبلیغ است وکلّ باومامورتا مخلصین بمقامی که در کتاب الهی نازل شده فائز شوند "من احيى نفسا فکانما احيى الناس جميعا" و حیاتیکه در کتاب الهی مذکور است حیات افتده و قلوب است بعرفان محبوب . اگر نفسی باین مقام فائز نشود از میتین محسوب . لذا باید در لیالی و ایام دوستان حقّ جهد بلیغ نمایند که شاید کمشکان را بسبیل مستقیم هدایت نمایند و تشنکان را از این رحیق حیوان بچشانند . هر نفسی باین مقام فائز شد از جواهر وجود لدی اللّٰه مذکور . از شماتت اعداء و اقتدار اولی البغضاء محزون مباشید . زود است که اول بمدح و ثنا و ثانی بضعف و فنا تبدیل شود .

پانزدهم شهر الاسماء ۳ سپتامبر

اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آنجناب در مغرب و اراده نماید بعرفان الله فائز گردد، بر آنجناب حتم است مع استطاعت که بآن ارض توجه نماید و رحيق حيوان را بقدر استطاعت و قابليت او بر او مبذول دارد... اگر در آيات منزله از سماء فضل تفكر نمائی شهادت می دهی که حقّ جلّ و عزّ بآنچه امر فرموده و می فرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود. البته باید تبليغ امر نمائی و بخدمت مشغول گردی. طالبان بحر هدايت را محروم ننمائید و لكن باندازه عطا نمائید.

بهترین ثمری که بشجره بیان منسوب است
 این کلمه مبارکه است : تخمهای حکمت رادراراضی
 طیبه باندازه و مقدار مبذول دارید. انشاءالله
 بحرارت نار کلمه الهیه جمیع را مشتعل نمائی
 و بشطراققدس دعوت کنی... بشفقت پدری با
 جمیع اهل ارض معاشر باش و همچنین از ثدی
 حکمت جمیع را تربیت نما. درهیج حالی از احوال
 از حکمت چشم برمدار. اوست سبب اعلائی امر و
 او علت سکون اضطراب و قوه قلوب و اطمینان
 نفوس بوده و خواهد بود.

هفدهم شهر الاسماء ۵ سپتامبر

خدمت اعظم و اکبر تبلیغ امر او است . باید
مبلّغین بحکمت و بیان باین امر خطیر مشغول
گردند . و شرایط مبلّغین تقدیس و تنزیه است و
همچنین توکل و انقطاع . طوبی لمن تزیّن بطراز
الانقطاع فی تبلیغ امر الله مالک الابداع . طوبی
از برای عبادیکه خالما لوجه الله قصد بلاد نمایند
لأجل تبلیغ امر و انتشار آثار . لعمر الله ارض
بقدم آن نفوس افتخار نماید . امروز خادم امر
الهی و مبلّغ آیاتش از اعلى الخلق در کتاب مذکور .

بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و می-
 نمایند و بکمان خود شهادت فائق خواسته‌اند. آیا
 رضیع اگر سمّ طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز؟
 لا و نفسی و لو یصیح و یبکی. چنانچه شنیده‌اند و
 مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه
 حاضر و از حقّ جلّ شانه خواستند آنچه را خواستند
 و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب
 خسران شد... و نفوس دیگر بعد آن وصلوا بما
 ارادوا، بالمرّه از حقّ اعراض نمودند... مقصود
 آنکه احبّای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربّهم
 الکریم مکدّر و محزون نباشند، چه که آن منبع کرم
 و مخزن جود... لم یزل و لایزال معطی و باذل
 بوده و خواهد بود.

اشتغال عباد بمشتهیات نفس وهوی در زخارف
دنیا سبب غفلت ، و غفلت چون قوت یابد بضلالت
مبدل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و
علت این امور غیر مرضیه است جزای اعمال ، و الا
امر الله اظهر از شمس است .

حقّ جلّ نكره خود را غفور و رحيم و رحمن و كريم خوانده. چگونه می شود بامورات جزئیّه از احبّای خود بگذرد و یا نظر رحمت باز دارد... لعمری انّه قد كان بالمنظر الاعلى والمقام الاسنى لا ينظر الاّ حسنات احبّائه و ماورد عليهم فى سبيله و يتجاوز عمّا دونها... همیشه حقّ ناظر باعمال خیریه بریّه بوده و هست مگر نفسی كه فى الحقیقه از او رائحه اعراض مرور نماید.

... وقتی که این مظلوم در زیر غلّ و زنجیر در ارض
 طا بود، در حالتیکه دو روز بر او گذشت و چیزی بلب
 نرسید و دیناری با او نبود، در آن حین اغنی العالم
 بوده کسیکه غنای او در منتهی درجه فقر حاصل و از
 ذلّت و ننگ عالم در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و
 خجل نه، تابوده و هست غم مخور، سرورها از پی.
 دلتنگ مباش، فرح بی منتهی از عقب. در نفس
 این عالم ابواب لا تحصی موجود، انشاء الله با صبع
 اراده بکشاید و عوالم جدیده در این عالم مشاهده
 گردد. اوفقی را دوست داشته و دارد و با او مجالس
 و موانس. اگر بر تراب جالسی غم مخور مالک عرش
 بائست ... لذت بیان رحمن و حلالت های آن
 تلخی های دنیای فانیّه را مبدّل فرماید و زائل نماید...

سوم شهر العزّة

۱۰ سپتامبر

... بذكر الله مأنوس شو و ازدونش غافل، چه که
ذکرش انیسی است بی نفاق و مونسى است با کمال
وفاق، میهمانى است بی خیانت و همدمیست بی ضرر
و جنایت، مجالسى است امین و مصاحبى است با ثبات
و تمکین، رفیقى است با وفا بشأنیکه هر کجاروى با
تو آید و هرگز از تو نکسلد. غم را بسرور تبدیل
نماید و زنگ غفلت بزدايد. اليوم یومی است که
کلمه جذبیه الهیه مابین سموات و ارض معلق و
جذب می فرماید جواهر افنده ممکنات را. و آنچه
از نفوسیکه از امکانه ترابیه صعودنموده اند حکم
ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری .
قسم بافتاب معانى که اگر مقدار ذره ای از جوهر
بل اقل در جیلی مستور باشد، البته کلمه جذبیه
و فصلیه آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند ...

چهارم شهر العزّة

۱۱ سپتامبر

... کأس بقا بآتمّ ظهور و بروز بایادی ملائکة
جنت و نار در دورآمده. پس نیکو است حال نفسی
که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را باهلش
واگذارد... امرحقّ را الیوم چون شمس ملاحظه نما
و جمیع موجودات را مرایا. و هریک از مرایا که به
شمس توجه نمود و مقابل گشت، صورت او در او ظاهر
و هویدا و الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی،
انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلك
محرور بل مفقود. و الیوم مقابل نشده مکر
معدودی و ایشانند جواهر وجود عندالله.

قلم قدم می فرماید : جز سمع کلماتم نشنود و
 جز چشم بجمال معارف نکردد. بصر که بر مدهوی
 علیل شد چگونه بمنظر اکبر ناظر شود؟ طبیب
 جمله علّتها حَبّ بوده و شافی جمیع امراض وُدّم
 خواهد بود. حَبّ السّهی را مطهّر دان، در هر محل
 که وارد شود اجنبی نماند. علّت را بصحّت و جرم
 را برحمت تبدیل نماید. طوبی از برای نفوسی
 که باین فضل لا عدل لها فائز شوند.

... بر اثر قدم غلام قدم کذار و مشی کن و ابدأ
 از امورات وارده محزون مباش. فوالذی نفسی
 بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی منحصر باین
 عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند
 اهلس مشهود است، ابدأ خود را در بلا یای لایحیی
 معذب نمی ساختم. فکر در انبیای مقربین نما
 و در ضربیکه بر هر یک در سبیل الهی وارد شده.
 قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذرّه شعور
 باشد، بذکر این بیان و تفکر در آن ابدأ بدنیسا
 اعتنا ننماید و از وجود و فقدانش محزون نکردد...

... عالم منقلب، و احدی سبب آنراندانسته.
 بأسا و ضرّاء احاطه نموده. ارض آرام نخواهد
 گرفت مگر بندای اُسکُنّی ولكن نظر باسّ اساس
 سیاست الهی و اصول احکام ربّانی در القای
 کلمه توقّف رفته و می رود و از قبل این کلمه علیا
 از قلم اعلی جاری و نازل: خیمه نظم عالم به دو
 ستون قائم و برپا مکافات و مجازات. نظر به
 جزای اعمال، خلق در خسران و وبال مشاهده
 می شوند... تفکر در انقلابات دنیا نما، لعمری
 لا تسکن بل تزداد فیکلّ یوم. هذا ما یخبرک به
 الخبیر. خلق از ندای حقّ و حلاوت آن محروم
 بوده و هستند، عجب در آنست که از ندای عالم
 هم محرومند...

سبحانه سبحانه، از او می‌طلبیم عباد خود را
 مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات
 مقدّس و استقامت بر آن: عُبراتی که از خشیّة اللّٰه
 نازل شود، قطرات دمی که در سبیلش بر خاک
 ریزد. این دو امر لازال لدى العرش مقبول بوده
 و هست. و چون ثانی نهی شد، ثالثی بر مقامش
 نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی
 او، بشناسد و بشناساند.

قسم به یکتا خداوند بیمانند که ذره‌ای در سموات و ارض حرکت نمی‌کند مگر باذن و اراده حقّ. و عالم است بآنچه در قلوب عباد مستور و مکنون است و قادر است بر اینکه ارض و من علیها را بکلمه‌ای مسخر فرماید و لکن اگر این امورات ظاهر شود کلّ طوعاً کرها تصدیق نمایند و مدعن شوند و لکن چنین تصدیق را اعتباری نه لذا گاهی ظهورات قدرتیّه الهیه ظاهر و گاهی مستور و باطن. در حین ظهور اهل حضور را بسماء شهود کشاند و حین بطون اهل یقین و ظنون را تفصیل فرماید.

دهم شهر العزّة

۱۷ سپتامبر

این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یمدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند. لعمری لو اخرج الحجاب فی هذا المقام لتطیرن الارواح الی ساحة ربّک فالق الاصبح ولكن چون بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ ننماید.

وکلّ بآداب طاهره مابین بریّه مشی نمایندو
 سبب هدایت ناس شوند. بعضی عقول شاید که
 بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیّه را لأجل
 عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق ننمایند
 ولكن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع
 و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بماینافع به
 الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی نماید
 مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم باشد. اگر احبّای
 الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند،
 ضرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن
 نفوس ابدا محلّ امانت کلمه الهیّه و اسرار مکنونه
 ربّانیّه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض
 ناس بوده و خواهند بود و عن وارثهما قهر الله و
 غضبه و عذاب الله و سخطه.

دوازدهم شهر العزّة ۱۹ سپتامبر

از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی
تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند واحدی
اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایّام
ایّام ظهور عقل است مابین بریّه، مگر آنکه نفسی
لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل
اعظم نماید و نیکو است حال او که بحبّ الله و
امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر
عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید.
این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان
و محبّت او لازم است.

هر نفسی اليوم بكتاب الهی عمل نمود و قلبش
از شبهات و ضغینه و بغضاء و مالا یلیق لِانسان
طاهر و مقدّس شد، او از اهل ملاء اعلی محسوب و
اگر بمقام بلند شهادت فائز شود این منتهی عنایت
است درباره او و لکن جمیع این امور معلق باراده
حقّ جلّ جلاله است و مدتهاست که از قلم مقصود
حفظ عباد ظاهر و مسطور. لذا شهادت دست
نمی دهد الا بندرت آنهم لأجل حیات عالم
و ظهورات صنایع و علوم و فنون. وجود این مقام
مثل وجود عنقا است در اقطار عالم، بقول مذکور و
بفعل مفقود.

۲۱ سپتامبر

چهاردهم شهرالعرزة

... اليوم يوم نصرت است و نفس الحق جميع
حقايق عالين و ارواح مقربين كه طائف حولند
مسئلت نموده كه بقميص ظاهر هيكلية انسانيه
ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امرالله قيام
نمايند. از براي احدي سزاوار نيست كه طلب
خروج از اين عالم در ايام ظهور مالك قدم نمايد،
بلکه بايد في كل الاحيان ناظر الي افق الرحمن
از خدا بخواهد كه خدمتي از او در اين امر ابدع
امنع ظاهر شود ولو بذكر كلمه اي از كلمات او باشد...

...مظلومیتم مظلومیّت اسم اولّم را از لوح
 امکان محو نمود و از سحاب قضا امطار بلا فی
 کلّ حین بر این جمال مبین باریده. اخراج از
 وطنم را سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از
 دیارم را علّتی جز رضای مقصود نه. در موارد
 قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در
 مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت. در ظهورات
 فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان
 احدیّه شعله فروزنده. شئونات قدرتم سبب حسد
 اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضا.
 هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی
 براحتم سر از فراش برنداشتم. قسم بجمال حقّ
 که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم
 خود را بنار افکند...

شانزدهم شهر العزّة ۲۳ سپتامبر

قلم قدم می فرماید که از اعظم امور تطهیر قلب است از کلّ ماسوی اللّٰه. پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی... از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو. دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکن قدس یقین در آی... يك شجر را صدهزار ورق و صدهزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند. پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عزّ و وحدانیّه منصرف منما.

ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر
رحمت صمدانی، قرب جمال دوست را بدو جهان
تبدیل ننمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید
و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل
مبندید. لب محلّ ذکر محبوبست، او را بسّاب
کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است، او
را بتوجه اشیا، فانی مشغول ندارید. آب حیات
از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان.

هجدهم شهر العزّة ۲۵ سپتامبر

این غلام فانی در منتهی مقام حبّ، دوستان الهی را ببدایع نصح احدیّه و جواهر حکمت سلطان صمدیّه متذکّر می نماید که شاید نفسی قد مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و وودّ و ارتفاع سیر نماید. اقلّا اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند. از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم. حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد.

باید کلّ بحکمت متمسک باشند و بفضل حقّ جلّ جلاله مطمئن . بعضی از نفوس حین باسما مضطرب و خائف مشاهده می شوند و این لایق نبوده و نیست ، چه که مرگ حتم است و می رسد ، البتّه اگر در راه حقّ وارد شود احلی و احب بوده و هست ، لعمر اللّٰه در کام مخلصین اعذب از کوشر و سلسبیل است . حقّ غالب و قادر و مقتدر بوده و خواهد بود مَنْ یُقَدِّرُ أَنْ یَمْنَعَ مَا أَرَادَهُ ؟ باید کلّ بکمال استقامت و اطمینان ظاهر شوند . بگو شهادت امری است عظیم و از کبریت احمر نفیس تر و کمیاب تر است . نصیب هر کس نبوده و نیست .

اول شهر المشية ۲۷ سپتامبر

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است
و قدر این مظلومیّت را دانسته، تو هم بدان.
لعمرالله مظلومیّت بسیار محبوب است. کوشش
عرفان رحمان را پنهانی بنوش و قدر بدان. ایام
غلبه ظاهریه خواهد آمد و لکن این لذت را نخواهد
داشت. و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را
با حالت مذکوره مشاهده نمائی. اینست بیان
احلی که از قلم اعلی جاری شد.

حقّ جلّ جلاله لازال مظلومیت را دوست داشته و دارد. لذا بر او وارد شده و می شود آنچه که سحاب صیحه زند و روح الامین نوحه نماید. اینست آن مقامی که زفرات مقربین صعودنموده و عبرات مخلصین نازل شده. اگر اراده حقّ جلّ جلاله تعلق نمی گرفت احدی قادر بر تعدی بر او نبود. کلّ در قبضه قدرتش اسیرند و نزد ظهور قوتش ضعیف و ذلیل.

حمد محبوبی را لایق و سزااست که لم یزل بوده
 و لایزال خواهد بود. رحمتش جمیع من فی الوجود
 را احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیّه اظهار
 برهانست که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود
 تا کلّ بعرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از
 عالم است فائز شوند و در رتبه ثانیّه اوامر الهیّه
 بوده تا کلّ باین مرقّات اعظم بمکان قدس تجرید
 و مواقع عزّ توحید ارتقاء جویند. طوبی از برای
 نفوسی که الیوم باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه
 بنصرت امر مالک بریّه قیام نمایند.

چهارم شهر المشیة

۳۰ سپتامبر

انشاء الله باید جميع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند. ومعنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده اینست که هر يك از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند، یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیا فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار می نمایند از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند. اینست معنی مواسات و حدّ مواسات تا این مقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتهیات نفسیه عند الله مذکور. اعاذنا الله و ایاکم عن کلّ ما لا یحبّه. انشاء الله باید جميع بکمال تقدیس و تنزیه بذكرش ذاکر باشند.

پنجم شهر المشیة ۱ اکتبر

علت آفرینش ممکنات حبّ بوده، چنانچه در حدیث مشهور مذکور که می فرماید: کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ. لهذا باید جمیع بر شریعت حبّ الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه رائحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد. کلّ ناظر بر حبّ بوده، در کمال اتحاد حرکت نمایند، چنانچه خلافی مابین احدی ملحوظ نشود. در خیر و شرّ و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند. انشاء الله امیدواریم که نسیم اتحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حبّ و انقطاع بخشد.

ششم شهر المشیة

۲ اکتبر

اگر نظر بفضل و حکمت‌های اخری نمی بود هر
آینه نفوسیکه اقلّ من ذر سبب اذیت و ضرّ احبّای
الهی شده اند باسفل درک چحیم راجع می گشتند
و آنی ارض حمل آن نفوس نمی نمود. و این درباره
نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست و الا
نفوسی که بکمال عناد برخاستند و بمشارق حبّ
الهی و مطالع ذکر او در این ظهور اعظم باعراض
و اعتراض قیام نمودند بید قدرت اخذ شده و
خواهند شد. ان ربّک لهو المنتقم الا خدا القدير.

قلم اعلیٰ اهل بها را بفیوضات رحمانیّه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کلّ به نصح اللّٰه مالک اسما، بما اراده المحبوب فائز شوند. جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست. باید احبّای الهی بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصایح مشفقانه و اعمال طیّبه کلّ را بافق هدایت کشانند. بسا از نفوس که خود را بحق نسبت داده اند و سبب تزییع امر اللّٰه شده اند. اجتناب از چنین نفوس لازم.

امروز آنچه دیده می شود کواهی می دهد و بندگان را بخداوند یکتا می خواند. امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار. بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور نمائید چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بریک دستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید. بگذارید آنچه در جهان دیده می شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده. ای دوستان بشتابید بشتابید. بشنوید بشنوید.

ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال
 ریاست نداشته و ندارد. و مقصود رفع آنچه سبب
 اختلاف احزاب عالم و تفریق امام است بوده و
 هست تا کلّ فارغ و آزاد شوند و بخود پردازند.
 استدعا آنکه دوستان این ذیل را بغبار اکاذیب
 نیالایند و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است
 از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند. سبحان
 الله امروز روزیست که عقلاء از این مظلوم اخذ
 رأی نمایند و از حقّ بطلبند آنچه را که سبب
 عزّت و آسایش است ولکن کلّ برعکس بر اطفاء
 این نور ساطع لمیع جاهد و سعی.

ای دوستان، دریای جود در امواج و آفتاب کرم در اشراق. امروز روز ستایش است نه زمان آرایش. بگو ای دوستان روان را از آرایش دنیا پاکسازید و بستایش دوست یکتا بپردازید. روز زبان امروز است، چه که مخصوص ثنا خلق شده. روز دیدار امروز است، چه که محبوب پدیدارگشته. بپرهای محبت رحمن پرواز نمائید که شاید بقرب معنوی فائزگردید. ای دوستان از هجران محزون مباشید، روز شادی است. وقت اندوه نه، هر که به محبت رحمن برخاست از ماست و هر که بغیر ما مشغول از اغیار محسوب. این است بیان رحمن.

یازدهم شهرالمشیة

۷ اکتبر

ای دوستان، ارض معرفت رحمن خراب و ویران مشاهده شد. لذا زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا اعراق فاسده و گیاههای لایسمنه را به تدابیر کامله قطع نماید و بامطار اوامر الهیه آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیّبه و اشجار مثمره شود. اینست مقصود از ارسال رسل و انزال کتب. ای دوستان در صد تربیت کمر اهان و بیدانشان باشید که شاید نهالهای وجود انسانی بطراز ربیع رحمانی سرسبز و خرم شوند.

... اصحاب نار باش و اهل ریا مباش . کافر
 باش و ماکر مباش . در میخانه ساکن شو و در کوچه
 تزویر مرو . از خدا بترس و از ملا مترس . سربده
 و دل مده . زیر سنگ قرارگیر و در سایه تحت
 الحنك مأوی مگیر . اینست آوازه‌های نی قدسی
 و نغمات بلبل فردوسی که جسدهای فانی را
 جانی بخشد و جسم تراپی را روان ، روح مسیحی
 دهد و نور الهی بخشد و بحر فی عالم فانی را
 بملك باقی کشد .

نخستین گفتار کردگار اینست : باسینه‌پاک
 از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش
 پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوارروز
 اوست بیارید. امروز روز دیدار است، چه که
 یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. بجان پاک بشتابید
 شاید برسید و بآنچه سزاوار است پی برید. از آب
 پرهیزکاری خود را از آلودگی‌های ناشایسته پاک
 نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید. روشنی
 نخستین در روز پسین پدیدار. بسه چیز دیدار
 دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و
 دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.

چهاردهم شهرالمشیه ۱۰ اکتبر

بگو ای دوستان راهنما آمد. گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهبانمودار. راه، راه اوست بیابید و گفتار، گفتار اوست، بشنوید. امروز ابر بخشش یزدان می بارد و خورشید دانائی روشنی می بخشد و بخود راه می نماید. جوانمرد آنکه راههای کمان را گذاشت و راه خدا را گرفت. ای دوستان دست توانای یزدان پرده های کمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است. بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید.

اتحاد در رتبه اولیه اتحاد در دین است . و
 این اتحاد لازال سبب نصرت امرالله در قرون و
 اعصار بوده واجتماع ، سیف معنوی الهی است .
 مثلا حال اکر دولتی ملاحظه نماید اکثری از اهل
 مملکتش خرق حجاب نموده اند و بافق ظهور الهی
 اقبال کرده اند ساکت شود و آنچه گفته شود بشنود
 و هرنفسی باصفا فائز شد بعرفان حق جلّ جلاله
 فائز است مکر نفوسی که بالمره از رحمت الهی
 دورند و باستحقاق کامل سزاوار بطش و غضب .
 آن نفوس در هر حال محروم و ممنوعند .

اتحاد در مقامی اتحاد در قول است . و این بسیار لازم است . مثلا ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد که از قلم مولی الایجاد نازل شده محروم و ممنوع کردند . از جمله ناصر حق بیان بوده و هست . در این ظهور اعظم اعمال و اخلاق جنود حقند و بنصرت مشغول . بیان اگر باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک . در الواح ، کلّ را وصیت فرمودیم به بیاناتیکه طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند .

در مقامی اتحاد اعمال مقصود است ، چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد. این مظلوم ایامیکه از زوراء بادرنه نفی می شد در بین راه در مسجدی وارد. صلاة مختلفه در آن محل مشاهده نمود . اگر چه کلّ لفظ صلوة بر او صادق و لکن هر يك با سبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه بآنچه از قلم رحمن نازل شد عمل می نمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز می گشتند . اختلاف اعمال سبب اختلاف امر کشت و امر ضعیف شد... شریعت رسول الله روح ما سواه فداه را بمثابة بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لایتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شده مابین عباد.

از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام
 امر و ارتفاع آن مابین عباد. برتری و بهتری که
 بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت.
 نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و بافق
 اعلی ناظرند باید خود را در يك صُقع و يك مقام
 مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و بحول و
 قوۀ الهی محقق گردد عالم جنت ابهی دیده شود.
 بلی انسان عزیز است، چه که در کلّ آیه حق موجود
 ولكن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع
 دیدن خطائست کبیر. طوبی از برای نفوسی که
 بطراز این اتحاد مزینند.

از جمله اتحاد نفوس و اموال است... و این اتحاد، اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است... و از این اتحاد مواسات ظاهر. و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست. و این مواسات در مال است نه در درونش نه در فوقش... این مقام فوق مساوات است. مساوات آنکه انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید. خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوب است، چه که کلّ از نعمت قسمت می‌برند و از بحر فضل نصیب. و آنان که سایرین را بر خود ترجیح میدهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است، چنانچه ذکر شد.

بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه در الواح نازل شده عامل شوید. تا سمع نیابید لب نکشائید و تا ارض طیبه مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت را ودیعه نکذارید. القاء کلمه الهی وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین ارض. بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند بآنچه که ضرش باصل سدره راجع است. قل یا قوم خافوا الله و لا تكونوا من الظالمین... ارض جرز لایق انبات نه و سمع شرك لایق اصغاء کلمه توحیدنه.

ای پسر روح، هر طیری را نظر بر آشیان است
و هر بلبلی را مقصود جمال گل مکر طیور افئدۀ
عباد که بتراب فانی قانع شده از آشیان باقی
دور مانده‌اند و بگل‌های بعد توجه نموده از گل‌های
قرب محروم گشته‌اند. زهی حیرت و حسرت و
افسوس و دریغ که بابریقی از امواج بحر رفیق
اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند.

ای پسر انصاف، کدام عاشق که جز در وطن
معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مظلوم
راحت جوید. عاشق صادق را حیات دروصال است
و موت در فراق، صدرشان از صبر خالی و قلوبشان
از اصطبار مقدّس، از صد هزار جان در گذرند و
بکوی جانان شتابند.

ای پسر تراب، کور شوتا جمالم بینی و کر شو
تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شوتا از
علم نصیب بری و فقیر شوتا از بحر غنای
لایزالم قسمت بیزوال برداری. کور شو یعنی از
مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع
کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من
تا با چشم پاک و دل طیب و کوش لطیف بساحت
قدسم در آئی.

در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسمم بر کَلّ
 ممکنات تجلی فرمودم، بشانی که احدی را مجال
 اعراض و اعتراض نبوده. و جمیع عباد را برضوان
 قدس بی زوالم دعوت فرمودم و بکوشش قدس لایزالم
 خواندم. مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از
 اصحاب ضلال ظاهر بشانیکه لن یحصیه الا الله.
 تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و
 بر صاص غلّ و بغضا، مجروح ساختند، تا آنکه روحم
 برفیق اعلی راجع شد و بقمیص ابهی ناظر واحدی
 تفکر ننمود که بچه جهت این ضرر را از عباد خود
 قبول فرمودم، چه که اگر تفکر می نمودند در ظهور
 ثانیم باسمی از اسمایم از جمال محتجب نمی -
 ماندند.

ای مردکان فراش غفلت، قرنہا گذشت و عمر
 گرانمایہ را بانٹھا رساندہ اید و نفس پاکی از شما
 بساحت قدس ما نیامد. در ابحر شرک مستغرقید
 و کلمہ توحید بر زبان می رانید، مبعوض مرا
 محبوب خود دانستہ اید و دشمن مرا دوست خود
 گرفتہ اید و در ارض من بکمال خرمی و سرور مشی
 می نمائید و غافل از آنکہ زمین من از توبیزار است
 و اشیای ارض از تو در کریز. اگر فی الجملہ بصر
 بکشائی صد ہزار حزن را از این سرور خوشتردانی
 و فنا را از این حیات نیکوتر شمری.

ای خاک متحرک، من بتو مانوسم و تو از من
مأیوس. سیف عصیان شجرهٔ امید ترا بریده و در
جميع حال بتو نزدیکم و تو در جميع احوال از من
دور و من عزت بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو
ذلت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت
باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.

هشتم شهرالعلم

۲۳ اکتبر

ای پسر هوی، اهل دانش و بینش سالها
کوشیدند و بوصول ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها
دویدند و بلقay ذی الجمال نرسیدند و تونا دویده
بمنزل رسیده ای و نا طلبیده بمطلب واصل شدی
و بعد از جمیع این مقام و رتبه بحجاب نفس
خود چنان محتجب ماندی که چشمت بجمال دوست
نیفتاد و دستت بدامن یار نرسید. فتعجبوا من
ذلك یا اولی الابصار.

ای پسر خاک، جمیع آنچه در آسمانها و زمین
 است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ
 نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم. و
 تو منزل و محلّ مرا بغیر من گذاشتی، چنانچه در
 هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود
 غیر خود را یافت، اغیار دید و لا مکان بحرم جانان
 شتافت و مع ذلك ستر نمودم و سرنکشودم و
 خجلت ترا نپسندیدم.

ای پسر جود، در بادیه‌های عدم بودی و تو
 بمدد تراب امر در عالم ملك ظاهر نمودم و جمیع
 ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو
 گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن أم دو چشمه
 شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ
 تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بمصرف
 جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و
 رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این
 مراتب آن بود که بجبروت باقی ما در آئی و قابل
 بخششهای غیبی ما شوی و تو غافل چون به ثمر
 آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بکمان باطل
 خود پرداختی بقسمی که بالمرّه فراموش نمودی و
 از باب دوست بایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن
 نمودی.

۲۶ اکتبر

یازدهم شهرالعلم

ای بیگانه با بیگانه، شمع دلت برافروخته
دست قدرت من است آنرا ببادهای مخالف نفس
و هوی خاموش مکن و طبیب جمیع علتهای تو
ذکر من است فراموشش منما. حبّ مرا سرمایه
خودکن و چون بصر و جان عزیزش دار.

دوازدهم شهرالعلم

۲۷ اکتبر

ای پسر رماد، براحات یومی قانع مشو و از راحت
بیزوال باقیه مگذر و کلشن باقی عیش جاودانرا
بگلخن فانی ترابی تبدیل منما. از زندان به
صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان
برضوان دلکش لامکان بخرام.

ای دوستان من، در سبیل رضای دوست مشی
 نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود،
 یعنی دوست بیرضای دوست خود در بیت او وارد
 نشود و در اموال او تصرف ننمایید و رضای خود را
 بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری
 مقدم نشمارد. فتفکروا فی ذلك یا اولی الافکار.

ای رفیق عرشی، بد مشنو و بد مبین و خودرا
 ذلیل مکن و عویل برمیاری. یعنی بد مکتو تا
 نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو
 بزرگ ننماید و ذلت نفسی میسند تا ذلت تو
 چهره نکشاید. پس با دل پاک و قلب طاهر و
 صدر مقدس و خاطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ
 از آنی محسوبست فارغ باش تا بفراغت از این
 جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت
 باقی مریابی.

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی، از معشوق
 روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیال شیطانی
 دل محکم بسته‌اید. ساجد خیالید و اسم آنرا حق
 گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آنرا کل گذارده‌اید.
 نه نفس فارغی از شما بر آمد و نه نسیم انقطاعی
 از ریاض قلوبتان وزید. نصایح مشفقانه محبوب
 را بباد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید
 و چون بهائم در سبزه‌زار شهوت و امل تعیّش
 می‌نمائید.

ای پسر کنیز من، در فقر اضطراب نشاید و در
غنا اطمینان نباید. هر فقری را غنا در پی و هر
غنا را فنا از عقب و لکن فقر از ماسوی اللہ نعمتی
است بزرگ، حقیر شمارید، زیرا که در غایت آن
غنا باللہ رخ بکشاید و در این مقام "انتم
الفقراء" مستور و کلمه مبارکه "واللہ هو الغنی"
چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر
و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد
و مقرر یابد.

ای پسران غفلت و هوی، دشمن مرا در خانه
 من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید،
 چنانچه حبّ غیر مراد در دل منزل داده‌اید. بشنوید
 بیان دوست را و برضوانش اقبال نمائید. دوستان
 ظاهر نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست داشته
 و دارند و لکن دوست معنوی شما را لأجل شما
 دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما
 بلایای لاتحمی قبول فرموده. بچنین دوست
 جفا مکنید و بکویش بشتابید. اینست شمس کلمه
 صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق
 فرموده. افتحوا آذانکم لإصغاء کلمة اللّٰه المہیمن
 القیوم.

ای مغروران باموال فانیه، بدانید که غنا
سَدِّست محکم میان طالب و مظلوب و عاشق و
معشوق. هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و به
مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس
نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی
منعش ننماید و از دولت ابدی محروم نشکر داند.
قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را
روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر من است
بغیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید
بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق
من، زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و
اعرفید از نفوس عباد من.

ای پسران آدم، کلمه طیبه و اعمال طاهره
 مقدسه بسماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید
 تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک
 شود و بساحت عزّ قبول در آید، چه که عنقریب
 صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای
 خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند.
 اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم‌مشیت
 ربّانی اشراق فرمود. طوبی للمقبلین.

ای پسر عیش، خوش ساحتی است ساحت هستی
 اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر
 از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط
 مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی.
 اگر باین مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت
 و خطا فارغ کردی.

سوم شهر القدره

۶ نوامبر

ای ابناء غرور، بسطنت فانیه ایامی از جبروت
باقی من گذشته و خود را با سباب زرد و سرخ می-
آرائید و بدین سبب افتخار می نمائید. قسم به
جمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب در آوردم
و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر
کسانی که برنگ من در آیند و آن تقدیس از همه
رنگها است.

ای فرزند کنیز من، لا زال هدایت باقوال بوده
 و این زمان بافعال کشته. یعنی باید جمیع اعمال
 قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال
 کلّ شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص
 دوستان ماست. پس بجان سعی نمائید تا بافعال
 از جمیع ناس ممتاز شوید. كذلك نصحناکم فی
 لوح قدس منیر.

پنجم شهرالقدره

۸ نوامبر

ای بندکان من، شما اشجار رضوان منید. باید
باشمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خودودیکران
از شما منتفع شوند لذا بر کلّ لازم که به صنایع
و اکتساب مشغول کردند. اینست اسباب غنایا
اولی الالباب و انّ الامور معلقه باسبابها و فضل
اللّه یُغنیکم بها. و اشجار بی ثمار لایق نار بوده
و خواهد بود.

ششم شهر القدره

۹ نوامبر

ای دوستان من، سراج ضلالت را خاموش کنید
و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید
که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود
جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول
نمایند. عروس معانی بدیعه که وراى پرده‌های
بیان مستور و پنهان بود بعنایت الهی والطف
ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا
شد. شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام
و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد.
دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید...

جهد کن که شاید نفسی را به شریعه رحمن وارد نمائی. این از افضل اعمال عندغنی متعال مذکور و بشائی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن ماموری منع ننماید اگرچه من علی الارض به معارضه و مجادله بر خیزند. مثل اریاح باش در امر فالق الاصباح. چنانچه مشاهده می نمائی که اریاح نظر بمأموریت خود در خراب و معموره مرور می نماید. نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر به مأموریت خود داشته و دارد. احباء حق هم باید ناظر به اصل امر باشند و به تبلیغ آن مشغول شوند. لله بگویند و بشنوند. هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع. هر نفسی اعراض نمود جزای آن باو واصل.

هر نفسی که الیوم از رَحیق اطهر ابھی نوشید
 باعلی ذرّوۀ قرب و وصال مُرتقی و من دون آن در
 اسفل درک بُعد و انفصال بوده، اگرچه در کُلّ
 احيان بذکر رحمن ناطق و باوامرش عامل باشد،
 چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از
 صهبای احدیّه محرومند کُلّ درتیه بُعد سائر. و
 قرب و بعد در ظهور مظاهر الهیّه معلوم و مشهود،
 هر نفسی که بحرّم ایقان توجّه نمود او از اهل قرب
 محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده و
 خواهد بود.

و اینکه از حین ارتفاع امرالله سئوال نموده
بودید، اِنَّ لَهُ وَقْتٌ مَّخْصُوصٌ فِی کِتَابِ اللّٰهِ. ولكن
این ایام افضل بوده و هست، چه که ظلم ظالمین
و انکار علماء و اعراض و اعتراض جهلا به منزلۀ
مُصَفِّی، آنچه خالص است وارد می شود و اجرام
از دخول ممنوع. قدر این ایام را باید بدانیم.
محبت و الفت و عرفان این ایام را لذت دیگر و
روح دیگر است. در ایام ارتفاع امر و غلبه ظاهره
هر نفس مردوده ادعای ایمان می نماید.

و ایسکه مرتوم داشتند بودید که در محبت اللّه
 اتفاق جان محبوبتر است یا ذکر حق بحکمت و بیان؟
 لعمر اللّه انّ الثّانی لخیر. چه که بعد از شهادت
 جناب بدیع علیّه من کلّ بهاء ابهائه کلّ را به
 حکمت امر فرمودند. باید اسئال آنجناب به کمال
 حکمت بتلیغ امر مشغول باشند که شاید کمرا همان.
 سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب
 که مرجع من فی السموات و الارض است فائز گردند.
 شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب.
 فی الحقیقه شیه و ندی نداشته و نخواهد داشت
 و لکن اگر خود واقع شود محبوب است. جمیع
 امور معلق بقبول حق است و حق کلّ را بحکمت
 امر فرموده. اگر نفسی بآن ناظر و عامل گردد و
 از او نساد و انمال شنیعد کند سبب تخییم امر
 اللّه است ظاهر نشود و بعد بحدوث فتنه شربست
 شهادت بیاشامد این مقام اعلیٰ المقام بوده ...

اليوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فواد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان با شراقات شمس معانی مستنیر و فائز شود. و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده‌اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند، براههای مهلك تقلید مشی نموده‌اند و از مناهج تجرید محروم شده‌اند. امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده. اینک بعضی از ادراک او محتجب مانده‌اند نظر بآنست که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده‌اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نکردند.

قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن
 و اندازه ناس تکلم می فرماید، چه که اکثری از ناس
 ببلوغ نرسیده اند و الا بابی از علم بر وجه عباد
 مفتوح می فرمود که کلّ من فی السموات والارض به
 افاضه قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده
 نموده بر اعراش سکون مستقر می شدند. و نظر
 به عدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار
 حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و
 مستور مانده، تا حین حرفی از آن نازل نشده و
 بعدالامر بیده، یفعل ما یشاء ولا یسئل عما یشاء.

یکبار بطور تقدیس قدم کذار و بقلب فارغ و
 لسان طاهر "ربّ آرئی" کوتا لزال از مکمن
 قدس بیزوال "انظر ترانی" بشنوی و به لقاء
 جمال بی مثال حضرت ذوالجلال فائز کردی یعنی
 لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات
 انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و
 الشهود بما نطقت سدره الطور. اینچنین احاطه
 فرموده فضل سلطان یفعل مایشاء و لکن الناس
 هم فی و هم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین.
 اینست شأن این ناس که لزال بقول حق افتخار
 می نمایند و از نفس او معرض. مثلا حجرراطوان
 می کنند و از اماکن بعیده طی سبیل های صعبه می
 نمایند و از جان و مال می گذرند تا بزیارتش فائز
 شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صدهزار
 امثال این حجر خلق می شود غافل بل معرضند.

عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند
 خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و
 بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الارباب درآیند و در
 سبیل محبوب از هیج آبی مخمود نشوند و از هیج
 ناری جزع ننمایند. غیرمعبود را مفقود شمرند و
 ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و درکّل
 اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس
 رحمن کشند. قسم بآفتاب معانی که انوار این
 نفوس اهل ملاء اعلی را مستنیر نماید چنانچه
 شمس اهل ارض را.

زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید
و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید
الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید.
فتوبی للثابتین، چه که امتحان برای کلّ بوده و
خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء
ربُّک. اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر
نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر
نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه
را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی.

حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در
 اوست و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی
 محاربه و یا مجادله نماید. سلطان جلال جمیع
 ارض از برّ و بحر آنرا بیدملوک گذاشته و ایشانند
 مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظلّ
 حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلك ان
 ربّك لعليم و خبیر. و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای
 خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز و حی صمدانی
 و خزائن حبّ الهیه اند. و لم یزل اراده سلطان
 لایزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و
 مافیها و علیها ظاهر نماید تا قابل شوند از برای
 انوار تجلیات ملک اسماء و صفات. پس باید
 در مدینه قلب بیکانه راه نیابد تا دوست بمقرّ
 خود شتابد.

نصرت امرالله اليوم اعتراض باحدى ومجادله
 بنفسى و محاربه مع شىئى نبوده و نخواهد بود.
 بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسيف
 لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسيف حديد.
 پس هر نفسى که اراده نصر الهى نماید بايد اول
 بسيف معانى و بیان مدینه قلب خود را تصرف
 نماید و از جميع ماسوى الله او را مطهر سازد و
 بعد بمداین قلوب توجه کند. این است نصرت
 امرالله که اليوم از مشرق اصبع مليك اسماء اشراق
 فرموده.

هجدهم شهر القدره ۲۱ نوامبر

اليوم بايد احبّاي الهى بشانى در مابين عباد
ظاهر شوند که جميع را بافعال خود برضوان ذوالجلال
هدايت نمايند. قسم بافتاب صبح عزّ تقدیس که
ابدا حقّ و احبّاي او که منسوب باويند ناظر بارض
و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود. چه اگر
مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر
بوده و بکلمه‌ای جميع عالم را تصرف می فرمود.
ولکن سلطنت بسلاطين عنایت فرموده و حکمت
به متفرّسين و عرفان به عارفین و حبّ قلوب عباد
خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر
نبوده و نخواهد بود. و این هم نظر بعنایست
کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه
طاهر و مقدّس شوند و بمقام باقیه که رضوان عزّ
احدیّه است وارد کردند.

ای نسیم صبا، چون قاصدی ملاحظه نمی شود،
 تو برائحه قمیص بها از رضوان بقا بر مریدین و
 احبابم مرور نما و بنفثات روح و آیات ظهور جمیع
 را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من
 علی الارض و تعلق بآن پاک و مقدّس شده بفر دوس
 اعظم راجع شوند. ولکن ای نسیم بانقطاع تمام
 مرور نما بشأنیکه اگر ضرّ عالمین بر تو وارد شود
 صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه
 ننمائی، چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ
 و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض
 مقدّس نشوی، قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز
 بحمل اسرار ربّانی نگردی.

قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت این هیاکل احدیه از غیب به عرصه شهود آمده‌اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده‌اید جمیع را تحمل فرموده‌اند. شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود. و اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن بوده، شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود، چنانچه اگر بعبادت اهل سموات و ارض قیام‌نماید و از عرفان الهی محروم باشد، هرگز نفعی بعالمین آن نبخشیده و نخواهد بخشید... و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترك نماید امید امید نجات هست.

آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل، و از او خلق بوجود آمده. اوست واسطه فیض اولیه. از اول خلق علی ماهو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیئی و قبل وجوده و بعد وجوده. و اول و آخر خلق محدود نشده و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته. لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست. و حدوث عالم نظر به آن است که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحقّ جلّ جلاله بوده و هست. و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول گفته شد اول و آخر خلق محدود نیست. احدی رائقه قدم ادراک نکند. قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم نسبی و اضافی.

طوبی از برای نفوسی که مطهراً از شئونات الخلق و مقدساً عن الظنون والاهام در ریاض علم الهی تفرّج نمایند تا از هر شیئی آیات عظمت را مشاهده کنند... و در صدد آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم... که شاید تیرکیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد. اینست فضل اکبر و مقام اعظم. اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که می خوابد و باسم که برمی خیزد؟

چهارم شهرالقول

۲۶ نوامبر

... ملاحظه کن پلک باین رقیقی که مشاهده می‌شود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اثمار و الوان و ما عندهم محروم و ممنوع ماند. حال اگر حجاب غلیظ ظنون بر قلب وارد شود چه خواهد نمود... از حق بطلب کلّ را از حجابات مانعه مقدّس فرماید که شاید بمقصد از خلقت پی برند و بعرفان کنز مکنون محتوم فائز شوند و از این رحیق محتوم بیاشامند.

امروز صاحبان ابصار جمیع ذرّات کائنات رابا
 فرح و سرور مشاهده می نمایند، چه که بآنچه از
 اوّل لا اوّل بشارت داده اند ظاهر شده. لعمر
 محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبی اقلّ از سم ابره
 محبّه الله باشد و یا نور انصاف، باین بیان مشنعل
 شود، اشتعالیکه عالم را بحرارات محبت الله فائز
 نماید. ای اهل بهاء این سست عنصرهای عالم
 را بگذارید بحال خودشان و با نفس مشتعله و
 ارجل مستقیمه و ایادی قویّه و ابصار حدیده و
 آذان واعیه و قلوب زکیّه و السن طلّقه بکوئید
 و ببینید و بشنوید.

ششم شهرالقول

۲۸ نوامبر

... جهد نما که در جوانی باخلاق رحمانی و انوارابهائی فائز و منیرشوی. این ایامی است که شبه آن مشاهده نشده. زهی حسرت از برای نفوسی که در چنین ایام بحبل اوهام متمسک شدند و از مالک انام محروم مانده اند. حیات جان بماء نکر رحمن بوده و اگر قلب انسانی از این ماء لطیف روحانی زنده شود باقی و پاینده خواهد بود. مصباح دل حبّ اللّه بوده، او را بدهن نکربراعروز تا باعانت دهن ذکریه مصباح حبیه بکمال نور و ضیاء ظاهر شود و از آن نور باطن عالم ظاهر منور گردد. اینست نصیحت حقّ که از قلم امر جاری شد.

آیا علمای عصر همچو کمان می نمایند که در احیان ظهور مظاهر حق، اهل ارض رایگان امر محبوب امکان را پذیرفته اند؟ آیا تفکر در رزایا و بلایا و ضراً و بأسای آن نفوس مقدسه نمی نمایند؟ آیا در کلمه مبارکه "مایاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن" تفکر نمی کنند؟ آیا سبب چه بود که یهود بر روح قیام نمودند و علمای عصر بر قتلش فتوی دادند؟ و بچه علت بر خاتم انبیاء خروج نمودند و اصحابش را کافر و غافل و مفسد می شمردند؟ لازال مظاهر و مطالع و مشارق در دست اعداء مبتلا. ولکن آنچه در سبیل حق وارد در کام جان بسیار شیرین.

برخی مشاهده می‌شوند که بمذاهب الهی متمسکند و نفسی را که بکلمه او مذاهب عالم‌ظاهر او را باطل و غافل می‌دانند و هر قسمی از اقسام ظلم را بر او وارد می‌آورند. و گروهی آنچه بحس ظاهر در آید آنرا مصدقند و مادون آنرا منکسر. قاتلهم الله بکفرهم. اگر کور متولد می‌شدندوهم لسانی نمی‌یافتند، بظهور هیچ شیئی از اشیا، اقرار و اعتراف نمی‌نمودند... بی‌عقلی و بی‌شعوری و بی‌درایتی آنقوم بمقامی است که انسان متحیر است. بگو اگر عوالم الهی منحصر به این عالم و ظهورات اوست پس جمیع انبیاء و اولیاء و اصفیاء خسارت نموده‌اند.

نهم شهرالقول

۱ دسامبر

رکد شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرک
و در هر حین مدد ربّانی باو میرسد و الاّ از ظلمهای
اهل ارض و علمای بلاد کلّ فانی و معدوم مشاهده
می شدند. از حقّ بطلبید تراب یقین را بآب علم
عجین فرماید و نفوسی برانگیزاند تا به مثابه
جبال در امر غنی متعال راسخ و ثابت مشاهده
کردند و در مقامی مقیم شوند که امری از امور
ایشان را از حقّ جلّ جلاله منع ننماید و بآبی از
عالم دیگر بر وجود بکشاید. لعمرالله هر نفسی
بعرفی از آن فائز شود جمیع من علی الارض را به
مثابه کفّ تراب مشاهده کند.

دهم شهرالقول

۲ دسامبر

امروز مکلم طور باین کلمه ناطق : هودرقميص
آنا ظاهر، و مکنون بانا المشهودناطق. کلپارهای
عالم مشکل است باین مقام فائز شوند. این کلمه
مبارکه کوثر زندگانی است از برای اهل استقامت
و حقیقت، و سم قاتل است از برای نفوس معرضه
غافله. سحاب اعتساف افق انصاف را اخذنموده
و غمام ظلم انوار عدل را منع کرده ولکن عنقریب
نفوس غافله معرضه خود را در خسران عظیم
مشاهده نمایند. ظلم ظالمین و تعدیات غافلین
سبب ارتفاع امر بوده و هست. و آنچه که سبب
نوحه مقربین است اعمال نفوسی است که خود را
بحق نسبت داده و می دهند و ارتکاب نموده و
می نمایند آنچه را که در جمیع کتب الهی نهی از
آن بتصریح نازل.

در جمیع احوال ببلایاهای متواتره منوالیه مبتلا بوده و هستیم و لکن معذک بفضل اللّٰه و رحمتہ و قدرته و سلطانه بذکرش ذاکریم و به تبلیغ امر اعظم مشغول. آنچه حمل شده و میشود مقصود آنکه افتده و قلوب از شئونات نفسیه و هوائیّه مقدّس شوند و بمنظر اقدس ناظر گردند تا بعنایت رحمانی در این دنیای فانیه کسب مقامات باقیه نمایند. امطار رحمت رحمن در کلّ احوال از سحاب فضل نازل. تا کی نفوس پژمرده بطراز حیوة بدیعه فائز شوند... اگرچه آنچه وارد شده ظاهر آن بسیار تلخ و ناگوار بوده و لکن در باطن چون فی سبیل اللّٰه بوده بسیار شیرین است. عنقریب معرضین نادم و خاسر مشاهده شوند و مقبلین بکمال عزّ و تمکین. هذا حتم عند ربّک.

امروز روز اباهر و خوفی نیست ، بقوادم
 انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیز اریاح آنه
 لا اله الا هو استماع کنید. از جداول و انهار چشم
 بردارید، چه که بحر اعظم امام وجوه است . از
 ناسوت و شئونات آن که سبب و علت بغی و فحشاء
 و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت
 مقرر گزینید... امروز روز سمع و بصر است ، ببینید
 و بشنوید. لعمر الله آنچه فوت شود ابد بر
 تدارك آن قادر نبوده و نخواهید بود... شنیده
 را بگذارید و باآثار رجوع کنید تا قدرت حق و
 سلطنت حق و علو حق و سمو حق و علم حق و
 احاطه حق را بفهمید و ادراک نمائید.

امروز سید ایام است و جمیع قرون و اعصار
 طائف حول او. قدر این روز امنع اقدس مبارک را
 بدانید و بمایرتفع به امرالله عمل نمائید. جهد
 کنید تا بمتابه اوراق خریف دیده نشوید، چه که
 بیک هبوب ساقط مشاهده می شوند. باید در سبیل
 محبت الهی بمتابه جبل ثابت و راسخ ملاحظه
 کردید. امروز نسمة الله در مرور و روح الله در
 بیدای امر بلبیک ناطق. قدر خود را بدانید و مقام
 خود را بشناسید و بمکر و حیل خادعین سبیل
 مستقیم را از دست مدهید. لئالی محبت رحمن
 را با سمش در کناز جان محفوظ دارید.

امروز روز نکروشناست و امروز روز عمل و انقطاع .
 مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزد هبوب اریاح
 چگونه خاضع و خاشع و با و تسلیم مشاهده می شوند .
 اگر از جنوب در هبوبست بآن جهت مایل ، کذلک
 بجهات اخری . انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده
 شود . انشاء الله باید کلّ نزد هبوب اریاح مشیت
 الهی بکمال تسلیم و رضا ظاهر شوند ، یعنی به
 اراده او حرکت نمایند و بمشیت او ناطق و ذاکر
 و عامل . از حقّ بطلبید تا شما را موید فرماید بر
 استقامت کبری بشائی که ندای غیر حقّ را از
 نعيق و نعیب شمرید .

ای اهل دیار الهی، انشاء الله ثابت و مستقیم باشید. شما از عناصر قویّه قدیره غالبه مهیمنه محیطه ظاهر شده اید. این مقام بلند اعلی را از دست مدهید. بحبل قدرت متمسک باشید و بذیل عنایت متشبث. امروز باید شأن هر صاحب وجودی ظاهر و هویدا گردد، چه که امروز روز حشراکبر است و نشر اعظم. هر مکنونی بشهود آید و هر مستوری واضح و آشکار گردد. امروز آن روزی است که لسان رحمن در فرقان خبر داده: "يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْفِطْرَةَ الْإِسْلَامَ الَّذِي كُنْتُمْ عَلَىٰهَا وَوَعْدَ اللَّهِ حَتَّىٰ تَمُوتُوا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ".

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ شَرِّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتٍ فَاصِحَاتٍ يَتَذَكَّرُ أَكْثَرُهَا. "جهت نمائید تا اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و استقامت کامله در امر مالک بریه از شما ظاهر شود.

قدر این یوم عظیم را بدانید و بما امرتم به
 فی الكتاب عمل نمائید. قسم بآفتاب افق امر هر
 نفسی الیوم بعرفان حق فائز شد او از مقربین در
 کتاب مبین مذکور و مسطور است. باید کلّ به
 اعمال خالصه و اخلاق مرضیه و آداب حسنه مابین
 عباد ظاهر شوند. بگوای دوستان، حقّ از برای
 وداد و اتحاد آمده، نه از برای ضغینه و عناد. کلّ
 در ظلّ سدره منتهی یعنی کلمه علیا جمع شوید
 و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغول گردید و از
 کوّس حمراء، کوثر اصفی را باسم مالک اسماء به
 نوشید. امروز روز فرح اعظم است، بلکه فرح اعظم
 طائف حول این فرح بوده و خواهد بود. بیاد
 دوست یکتا مسرور باشید و در جنّات محبتش سائر.

لعمراللّه اگر نفسی این رحیق اطهر را که از
 ید قدرت مالک قدر کشوده شد بیاشامد، خود را از
 عالم و عالمیان در سبیل محبوب امکان فارغ و آزاد
 مشاهده نماید، بشأنی که مغلّین و معرضین و ملحدین
 و معتدین را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد. به
 استقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمائید. امروز
 روزیست که هر نفسی آنچه اراده نماید بآن فائز
 می شود، چه که ابواب عنایت مفتوح است و بحر
 کرم در امواج و آفتاب جود در ظهور و اشراق. و اگر
 در بعض امور، ظهورات عنایت تأخیر شود این نظر
 بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود، نباید از
 آن محزون شد.

این ایامی است که حق جلّ جلاله بکلّ متوجه
وکلّ را بطراز ذکر مزین فرموده. عیسی بن مریم
که بیک کلمه مبارکه که از مطلع بیان الهیه اصفا،
نمود بنار محبت مشتعل شد؛ اشتعالی که میاه
عالم او را منع ننمود و مخمود نساخت. و آن کلمه
این بود که فرمود: ای بنده من و فرزند کنیز من.
و حال فضل بمقامی رسیده که مکلم طور از مقسّر
عرش ظهور، ذکور و اناث و صغیر و کبیر را بدایع
اذکار خود ذکر می فرماید. اگر نفسی فی الحقیقه
در این کلمه مبارکه تفکر نماید، تمام عمر بِلُکِ
الْحَمْدِ يَا اِلَهَ الْعَالَمِينَ ناطق شود.

طوبی از برای مقربین یعنی نفوسی که بسَلَم
 بلا بذروه علیا ارتقاء جسته‌اند. ایشانند اولیای
 حقّ جلّ جلاله. لازال بافق اعلی ناظر بوده و
 هستند. بآسا ایشانرا از توجه منع ننمود و ضراً
 از اقبال باز نداشت، بلکه حوادث عالم و مصیبات
 آن، نار محبت را مدد نمود و بر شعله افزود. هر
 نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فناى عالم
 آگاه شود، او را هیچ شیئی از اشیاء پزمرده ننماید
 و از روح و ریحان باز ندارد. فرحش باللّه است و
 عیشش لله. همدمش انا لله و محاحبش انا الیه
 راجعون. بعد از آنکه قلبی بانوار معرفت منور
 شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جلّ جلاله
 پرکشت، دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و
 کدورات نازله، در آن وارد شود و یا داخل گردد.

در بلا یای وارده بر نفس حق و همچنین آنچه بر انبیاء وارد شد تفکر نما. جذب محبت الهی چنان اخذشان نمود که بلا یار رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب. اعراض عالم و انکار امم ایشانرا از اقبال منع ننمود و از فرح اکریباز نداشت. از حلاوت بیان رحمن و ما قدر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده می نمودند... و اگر عوالم و شئوناتش منحصر باین عالم بود هرگز خود را باین ایادی اعدا تسلیم نمی نمودند. قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح است. لزال آن جواهر وجود در مقام تسلیم و رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر باز نداشت. چون قلب ببحر اعظم متصل شد، عالم و ما عند الناس را بمتابه ظل مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد.

طوبی از برای نفسی که بر خدمت امر قیام نماید و ضعفا را در مکر و حیلۀ اشقیاء حفظ کند. از حق میطلبیم اولیائش را موقت فرماید بر استقامت، بشائی که عالم و عالمیان را معسوم شمرند و خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند. اگر حق جلّ جلاله آنچه را ستر نموده، اقلّ از خردل کشف نماید، کلّ از ما عندهم منقطع و بما عند الله تمسک نمایند. امروز روزی است که آنچه در قلوب مستور ظاهر و آشکار شود. آن اُنکر ما انزلہ الرحمن فی الفرقان قوله تبارک تعالی: "یا بُنِیَّ اِنَّهَا اِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ اَوْ فِی السَّمَوَاتِ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَاتِ بِهَا اللّٰهُ" و این مقام عدل است که حق جلّ جلاله ذکر فرموده. بگو ای دوستان جهد نمائید که شاید فائز شوید بامری که عرف بقا از او استشمام کردد.

سوم شهرالمسائل

۱۴ دسامبر

باید اهل الله بکمال روح و ریحان با کلّ معاشر باشند که شاید کمکشتکان وادی خلالت به انوار هدایت فائز کردند. عیسی بن مریم با عشاریسن معاشرت می فرمودند و اکثری از ناس اعتراض نمودند. فرمودند که من آمده ام که با خطاکاران معاشرت نمایم که شاید متنبّه شوند و از باطل به حقّ راجع کردند. و معاشرت و ملاطفت و امثال آن از شئون حکمت است که کلّ بآن مأمورند.

امری که اليوم واجب و لازمست تبلیغ امرالله بوده و خواهد بود، چنانچه در اکثری از الواح نازل شده. باید آنجناب بکمال حکمت باین امر اکبر اعظم مشغول باشند و ضعفا را از اوهام نفوسی که خود را از اهل علم می شمرنند حفظ نمایند تا که از معین استقامت کبری بیاشامند و باین مقام که ذرّوه علیا و غایه قصوی است فائزگردند. اگر نفوسی در آن ارض یافت شوند و خالصا لوجه الله در قرای اطراف بتبلیغ امرالله مشغول گردند بسیار محبوبست. ولکن آن نفوس باید از فوارس میدان انقطاع باشند، بشانیکه غیرحق را مفقود صرف شمرنند و رایة انه لا اله الا هو را برکل بقاع مرتفع مشاهده نمایند. لله حرکت نمایند و لله تکلم نمایند و فی الله مجاهد باشند و الی الله سائر.

طوبی از برای نفسی که راه را دید و به آن پیوست ، بشأنی که منع اهل عالم او را از توجّه بصراط مستقیم باز نداشت . صراط در رتبه اولیّه و مقام اولّ نفس حقّ جلّ جلاله است الذی باعلی النداء ینطق بین الارض و السماء و در مقامی احکام و اوامر اوست که در کتاب از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور . حمد کن مقصود عالمیان را که فائز شدی بآنچه علمای عالم از آن غافل و محتجبند الا من شاء الله . وصیت می نمائیم ترا باستقامت ، چه که سارقین و خائنین موجود . اگر فرصت یابند لؤلؤ محبت الهی را بر بایند .

امروز سحاب ظلم انوار آفتاب عدل را ستر
 نموده و اسباب ظاهره، غافلین را بشانی مغرور
 داشته که بمحاربه و مجادله برخاسته‌اند و به
 اعتساف تمام قیام کرده‌اند و بکمان خود بر اطفای
 نور احدیه و اخمد نار سدره الهیه قادرند.
 هیئات هیئات بعد از کوششها و سعیهای فرعون
 و ملاء او، حضرت کلیم از بیت او ظاهر رعمالانغه،
 یدالله فوق ایدیهم... ای دوستان کل را وصیت
 می‌نمائیم بآنچه که سبب اعلائی کلمة الله است.
 جنودی که لم یزل و لایزال قوی و غالب بوده
 اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود.
 طوبی از برای نفوسی که باین جنود مدائن قلوب
 را فتح نموده‌اند. از حق بطلبید دوستان خود را
 از اعمال مضره حفظ فرماید و بماینبغی لایامه
 تائید فرماید.

هفتم شهرالمسائل

۱۸ دسامبر

امروز هرنفسی اراده نصرت نماید باید از ما
عنده بگذرد و بما عندالله ناظر باشد... هرنفسی
لله برخاست قعود او را نبیند و توقّف او را اخذ
نکند. بجنود بیان بروج وریحان کمراهان را
هدایت نماید و ضعیفانرا قوّت بخشد. از این
کلمه علیا نفسی تعجب ننماید. این مریم علیه
سلام الله و سلام انبیائه صیادی را ملاحظه فرمود
که بصید ماهی مشغول. فرمود دام را بگذار و بیا
تا ترا صیاد اُنام نمایم. بعد از این کلمه: کلّیل
بود نطق یافت، جاهل بود ببحر علم در آمد،
فقیر بود بملکوت غنا راه یافت، ذلیل بود قصد
ذروه عزّت نمود. کمراه بود بانوار فجر هدایت
فائزگشت، چه که از خود گذشت و بحق پیوست.
آمال را بنار حبّ سوخت و حجیات را به اصبع
یقین شق نمود.

اليوم باید از دوستان الهی که از من فی الامکان
 در سبیلش گذشته‌اند و بحبل محبتش تمسک
 جسته‌اند رایحه‌ایمان بشأنی متضوع باشد که جمیع
 عالم آنرا بیابند، بلکه اهل قبور از آن نفحه
 مسکیه بحیات ابدیه فایز شوند. بگوای احبای
 الهی امروز روز اشتعال است و امروز روز توجه
 است و امروز روز ذکر و شناست و امروز روز فرح
 اعظم و سرور اکبر است. باید جمیع با کمال
 اتحاد و تقدیس و تنزیه بذکر حق مشغول باشید
 و بحرارت محبة الله بشأنی ظاهر شوید که
 افسردهای عالم مشتعل شوند.

حمد مقدّس از ذکر و حدود مالک وجود و سلطان
 غیب و شهود را لایق و سزااست که بیک کلمه حکم
 صراط و میزان و ساعت و قیامت و حساب و جنت
 و نار را ظاهر فرمود. هر نفسی اقبال نمود و با صفا
 فائز گشت او از اصحاب فردوس اعلیٰ لدى اللّٰه
 مذکور و از قلم اعلیٰ مسطور و هر نفسی اعراض نمود
 او از اهل نار لدى المختار مذکور. یا ورقتی ... در
 لیالی و ایام بذکرش مشغول باش و بحبش متمسک.
 اگر در ظاهر از ظلم ظالمین و بغضای معاندین
 از ملکوت عزّت دوری، ولكن در باطن در اعلیٰ
 المقام بر سریر عزّت ساکن و جالس. عنقریب
 عزت‌های ملوک و مملوک و امرا و علما کلّ بعدم
 راجع و کلمه مبارکه العزة لله و لا لولائه ظاهر و
 هویدا گردد.

اختلاف سبب و علت تضييع امرالله بوده و اتحاد و اتفاق سبب علو امر... قلم اعلى در كل احيان احببای خود را بآنچه سبب راحت و آسایش و نجاتست تعليم نموده و امر فرموده و لكن اكثرى از آن غافل. افق هدى از غيوم هوى تاريك شده. حزن اين مظلوم از ظلم ظالمان نبوده، چه كه هر وقت و هر حين ظلمى بر شجره امر وارد، سبب ارتفاع آن كشته چنانچه مشاهده نمودى و مى نمائى، و لكن از اعمال بعضى از دوستان حزن وارد.

امروز جذب احدیت ظاهر، نفحات وحی بشائی متضوع که عالم وجود را معطر نموده. یا حزب الله باید بشائی مشاهده شوید که سطوت قوم و ظلم آن نفوس ظالمه، شمارا محزون ننماید. يك تغییر از عقب موجود و آنست امر محتوم الهی. هر نفسی را اخذ نموده و می نماید و اگر این تغییر که موتش نامیده اند لوجه الله واقع شود هیچ فضلی بآن نرسد و هیچ مقامی بآن برابری ننماید و لکن در صورتی که روح در حین صعود، از ماسوی الله فارغ و آزاد باشد.

امروز باید دوستان طرّاً باخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمة اللّٰه و ابقاء نفوس است مشغول گردند. رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیّبه مقامش از جمیع اعلی و اقدم بوده و هست. بگو ای دوستان، لعمر اللّٰه جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک دماء و اعمال خبیثه کل نهی شده، نهیا عظیما فی کتابه العظیم ...

قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن اعظم مشرق و ظاهر است ایدا اراده جمال قدم نزاع و جدال و مایتکدر به القلوب نبوده و نیست. به الواح رجوع نمائید. می فرماید: عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان.

مقصود از این ظهور آنکه ناربعضاء که در افتده
 و قلوب ادیان مشتعل است بکوشربیان ندح ربانی
 و وعظ سبحانی اطفاء پذیرد و خاموش شود و ساکن
 گردد... لسان برای نکر حق است. حیف است
 بغیبت بیالاید و یا بکلماتی تکلم نماید که سبب
 حزن عباد و تکدر است. معاشرت با جمیع احزاب
 را اذن دادیم مگر نفوسی که رایحه بغضاء در امر
 الله مولی الوری از ایشان بیابید. از امثال آن
 نفوس احتراز لازم. **أَمْرًا مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ
 الْعَظِيمِ.**

لوح محفوظ می فرماید: آیات نازل و بینات
 ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع،
 ولکن کل غافل و محجوب مکر نفوسی که از جذب
 ندا منقطعا عن الأشياء بافق اعلی توجه نمودند.
 ایشانند ایادی امر حق مابین خلق، طوبی از برای
 نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت
 و بکلمه مبارکه یفعل مایشاء تمسک جست. هر
 نفسی باین کلمه فائز شد بیقین مبین فائز می شود
 و آنچه از افق اعلی ظاهر بکمال تسلیم و رضا اخذ
 می نماید.

اگر از منزل پرسی سجن و اگر از غذا پرسی
 بلایا و محن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر
 از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی نماید
 بآن سرور من علی الارض . حبس را قبول فرمودیم
 تا کردنهای عباد از سلاسل نفس وهوی فارغ شود
 و ذلت اختیار نمودیم تا عزت احبّاء از مشرق اراده
 اشراق نماید . همچو مدان که حق عاجز است . قسم
 باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را
 بکلمه ای اخذ نماید . مع ذلك از ظلم ظالمین چشم
 پوشیده و حمل بلایای لا تحصی فرموده تا کل را به
 مدینه باقیه ابدیه کشاند .

در بلاای حسین تفکر نما. در ظاهر بلا می نمود
 و شدید و عظیم بود، و لکن بحر رحمت از او موج و
 نور مبین از او مشرق و شمس فضل از او بازغ.
 شریعت غرّای رسول اللّه را شهادت آن حضرت
 معین و ناصر شد. عمل آن حضرت بکینونته، آفتا
 آسمان فرقان بوده و حدیقه معانی را او ساقی و
 آبیاری. اگر سَرّی از اسرار بلاای فی سبیل ذکر
 شود، جمیع رایگان قدم میدان نمایند و شهادت
 طلبند.

حمد محبوبی را لایق و سزااست که لمیزل بوده
 و لایزال خواهد بود... اوست دانای یکتا و سلطان
 یفعل مایشاء. اوست مقصود عالمیان و محبوب
 عالمیان. طوبی از برای نفوسی که به اصغای
 ندایش فائز شدند و بافقس اقبال نمودند. ایشانند
 عبادی که ذکر مقامات و وصفشان در فرقان و کتب
 قبل از قلم اعلی ثبت شده. ایشانند آن نفوسی
 که در سبیل الهی خوف ایشان را اخذ ننماید و
 حزن واردنشود. ایشانند نفوسی که شماتت اعداء
 و استهزاء جهلا ایشانرا از افق اعلی منع نمود
 و اشارات امم و شئونات عالم از استقامت بر امر
 مالک اسماء محروم نساخت. ایشانند لئالی بحر
 استقامت و جواهر وجود.

حق جلّ جلاله از برای آن ظاهر تا جمیع من
 علی الارض بعرفان و لقایش فائز شوند. و بعد از
 کشف سبحات و خرق حجبات، اکثری غافل و منکر
 مشاهده شدند. چه بسیار از علما و فقها که خود
 را از اعلی الخلق می دانستند بعد از اشراق آفتاب
 حقیقت از ادنی الخلق محسوب شدند. قد جعل
 الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم. چه مقدار
 از اهل قصور که بقبور راجع گشتند و چه مقدار از اهل
 عزّت که بذلت تمام مشاهده می شوند. لعمر الله
 ذلت در کفر بالله است و عزّت در ایمان باو. آیا
 جواهر و زخارف و قصور و اعراش، انسان را از عقوبات
 الهی حفظ می نماید؟ لا و نفس الله. عنقریب
 آنچه مشاهده می نمایند بعدم راجع شود؛ شاهد و
 مشهود هر دو فانی و مفقود گردد.

ایادی امرالهی مربی عباد بوده وهستند. قلم
اعلی کلّ را وصیت فرمود بتربیت اولاد و اطفال.
در اشجار ملاحظه نمائید: قبل از پیوند ثمرش
قابل ذکرنه و بعد از آن ظاهر می شود آنچه که
شایسته تعریف است. شجر که از نبات محسوب
است بتربیت جزئی باین مقام فائز، حال در اشجار
وجود تفکر نمائید، اگر بتربیت مربی حقیقی فائز
شوند، باصلاح عالم توجه نمایند.

آنچه از منکرین و غافلین در این امر ظاهر می‌شود کل برهانی است اعظم بر حقیقت حزب اللّه. صدهزار طوبی از برای نفسی که در سبیل دوست اسم و عزّت را رایگان داد. عالم بیک عمل پاک معادله نمی‌نماید. زود است که آنچه را لسان حکایت می‌کند چشم ادراک نماید... بسیار از نفوس حال سائل و آملند که فی سبیله تعالی طائف حبس شوند و با سلاسل هم آغوش گردند. لعمر اللّه این سلاسل از صدهزار حمایل اولسی و احبّ است، چه که آن بحق منسوب و این بمطالع ظلم...

جميع عالم از برای عرفان این یوم مبارک خلق
 شده اند و از عدم بوجود آمده. این است آن یومی
 که معادله ننماید بآنی از آن اعصار و قرون ،
 نیکوست حال نفسی که بعرفانش فائز شد و از
 انوارش منورگشت . امروز روز خدمت و نصرت است
 و نصرت ، تبلیغ امر او بوده و خواهد بود... اگر
 باین مقام اعلی فائزشوی بکل خیر فائزی . جهد
 نما که شاید از عرف بیان ، کمکشتهای را به افق
 رحمن هدایت نمائی . این است از اعظم اعمال
 نزد غنی متعال جميع امور در قبضه اقتدار حق
 بوده و هست . بیک کلمه بعد را بقرب تبدیل
 فرماید و فراق را بوصول و سم هجران را بشهد
 لقا . اوست مهیمن و اوست مقتدر .

سوم شهر الشرف ۲ ژانویه

این ندا در مقامی نار سدره طور است، چه که
افئده مخلصین و مقربین بآن مشتعل و در مقامی
کوثر حیوان از برای حیات عالم. طوبی از برای
نفسی که بآن فائز شد. انه بجل الی مقام لا تخوفه
الجنود و لا تضعفه قدرة العالم. و هنگامی
نوریست ساطع، مقبلین را بصراط مستقیم و نباء
عظیم راه نماید و هدایت فرماید... بقدرت وقوت
حق جلّ جلاله، بر امر قیام نما و بروح و ریحان و
حکمت و بیان غافلین را آگاه کن و کمراهان را
براه راست برسان.

چهارم شهر الشرف

۳ ژانویه

بگو ای قوم قدر یوم را بدانید. امروز آفتاب
کرم از افق عالم مشرق و لائح و امواج بحر بیان
وجوه ادیان ظاهر. خود را محروم نمائید. لعمر
الله ما بین ملاء اعلى جشنی ظاهر و مجلسی برپا،
چه که امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و
کوم الله بلقا فائز و مدینه مبارکه طیبه از آسمان
نازل، شمس لا زال فی وسط السماء. این نور را
سحاب منع ننماید و کسوف اخذ نکند. لازال
قمرش ساطع و لائح و انهارش جاری و ساری و
اشجارش باثمار لا تحصى مزین. یوم، یوم فرح
اکبر است طوبی للفائزین.

پنجم شهر الشرف

۴ ژانویه

اگر این مظلوم را در دریا غرق نمایند از جبال
سر برآرد وَالْمَلِكُ لِلَّهِ كَوَيْدٌ و اگر در ارض تحت
طبقات آن دفن نمایند از سما، ندایش ظاهر شود
و عباد را بفردوس اعلیٰ كشاند. مانع در آن ساحت
معدوم و حجاب مفقود. الامرُ بیده، یفعلُ مایشاء
و یحکمُ ما یریدُ و هو العزیزُ الحمید... عباد اگر
اقبال نمایند بمانفعمهم فائز گشته اند و اگر اعراض
کنند انه غنیٌ عنهم. یشهد بذلك کتابه المبین.
در حین بلا و بأسا و ضرا ناطق و بآنچه سبب فوز
اعظم و هدایت امم بوده من غیر ستر گفته.

ششم شهر الشرف ۵ ژانویه

جميع عالم منتظر ايام الله بودند، چه که حق جلّ جلاله در کتب و زبر و صحف خود وعده داده، چنانچه در فرقان که اعظم برهان الهی است می فرماید: "أَنْ أُخْرَجَ الْقَوْمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَبَشِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ." و این آیه مبارکه از قبل نازل و حق جلّ جلاله جیب خود را بآن اخبار فرموده . جميع نفوس در شبها و روزها لقای این یوم مبارک را آمل و سائل بوده اند و در حین اشراق این یوم از افق اراده الهی کل معرض و غافل مشاهده شدند. ای دوستان، محبوب امکان را بکمال خضوع و خشوع و ابتهال حمد نمائید، چه که شمارا تأیید فرمود بر امری که اکثر عالم از آن مع طلب محروم ماندند. جميع السن کائنات از عهده شکر این نعمت کبری برنیامده و نخواهد آمد. بشنوید وصیت مظلوم آفاق را و جهد نمائید تا برضای دوست فائز شوید. مقامی از این مقام اعظم تر مشاهده نمی شود.

هفتم شهر الشرف ۶ ژانویه

آذان و ابمار شکی نبوده و نیست که از برای مشاهده و اصغای این ایام خلق شده و وجود از برای عرفان حضرت موجود. و لکن ناس را غبار نفس و دخان هوی از مشاهده افق اعلی منع نموده. فی الحقیقه نفوسی که الیوم فائز شدند، از جواهر خلق نزد حق محسوب و مذکور. لعمر اللّٰه در صحیفه حمرا از قلم اعلی درباره آن نفوس نازل شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد. سوف تظہر آثاره و انواره... امروز اهل بهاء، نفوسی هستند که از غیر اللّٰه خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند.

هشتم شهر الشرف ۷ ژانویه

در اول ظهور ملاحظه نما. شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر، کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند، از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر، بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول. جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله می گفتند ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اظهارش فتوی دادند. و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی بکلمه لبیک فائز گشتند. کذلک جَعَلْنَا اَعْلِيَهُمْ اَسْفَلَهُمْ و اَسْفَلَهُمْ اَعْلِيَهُمْ.

نهم شهر الشرف ۸ ژانویه

در ابن مریم تفکر نما. حناَس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل دادودر حضور آن خبیث يك لطمه بر وجه مبارك آنحضرت وارد آمد ولکن صیّاد سمك که بصید ماهی مشغول بود، حضرت روح بر او مرور نمود، فرمود بیاترا صیّادانسان نمایم. فی الحین توجه نمود و از بحر و سمك و ما- فیه گذشت. يك کلمه از علم ندیده بملگوت علم ارتقاء جست. بالآخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطر نمود. ذلك من فضل الله يعطيه من يشاء.

عالم را بمتابه هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بنفسه صحیح و کامل خلق شده و لکن باسباب متغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده، چه که بدست اطبای غیرحاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیبی حاذق صحت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده. و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی الجمله در صحت آن سعی نمایند، مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً بایشان راجع شود. چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیه نبوده و نخواهند بود الا علی قدر معلوم. و دریاق اعظم که سبب و علت صحت اوست، اتحاد من علی الارض است بر امر واحد و شریعت و آداب واحده...

یازدهم شهرالشرف ۱۰ ژانویه

در این ایام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لأجل حیات عالم و اتحاد و نجات اهل آن فدا نموده. معذک کل بر ضرش قیام نمودند تا آنکه بالاخره در سجنی که در احراب بلاد واقع است مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده‌اند، یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند، محلیح را مقسد کمان نموده‌اند.

ای اهل ثروت و قدرت، حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آنرا از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحیی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشقت دانسته‌اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده‌اید اقللاً وصایای مشفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصفاء، نمائید.

دوازدهم شهرالشرف ۱۱ ژانویه

ای اصحاب بهاء، برسفینه بقا راکب شوید و بر
بحر حمرا در این مدینه کبریا حرکت نمائید و در
این مقام، قدر خود را دانسته که احدی در این
موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و
نخواهد بود، چه که الیوم جمیع کشتیها در غمرات
طمطام فنا مبتلا گشته اند مگر این فُلك قدسی
سبحانی و سفینه عز رحمانی که هر که با او تمسک
یافته از فتنه ایام محفوظ ماند و مقدس فرموده او
را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرنین. و
این است فضل پروردگار که مخصوص است باوراق
سدره تقدیس که از جیب قمیص ابها، بضیا، ابدع
اصفی ظاهر گشته اند. پس قدر این فیض بدیع و
فضل منیع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما
را از ظلّ سدره رحمن منع نمایند و در ارض از
محروم شدگان محسوب شوید.

سیزدهم شهرالشرف ۱۲ ژانویه

بعضی از دوستان از بحر عطای مقصود
عالمیان مسألت نموده‌اند که ایشان را بر امر
مستقیم دارد و در حین عروج بیقین مبین صعود
نمایند. قل یا اولیائی، در قرون و اعصار حزبی
خود را اعظم و اعلم و افقه و اتقی می‌شمرند و
باعمائم بیضا و خضرا بمثابه اعلام مابین عباد
بترویج شریعت غرّا علی رَغْمِهِم مشغول بودند.
و چون مُنزل آیات و مظهر بیّنات کشف حجاب
نمود و از افق اراده، اشراق فرمود، همان نفوس
گفتند آنچه را که هیچ ظالمی نگفته و عمل کردند
آنچه را که هیچ مشرکی عمل نکرده. اگر نفسی
اراده نماید از سلسبیل استقامت بیاشامد و بمقام
ایقان باللّه فائز گردد باید قلب را از ماسوی اللّه
فارغ و آزاد سازد.

چهاردهم شهرالشرف ۱۳ ژانویه

جميع اشياء شهادت داده اند بر عظمت ظهور
الله ولكن عباد از ظهور غافل و باصنام هوى
عاكف. نيكوست حال نفسى كه باسم مالك انام
حجبات اوهام را خرق نمود و بغايت قصوى وافق
اعلى فائزگشت. هر نفسى اليوم بعرفان الله فائز
شد مثل آن است كه بعرفان نبیین و مرسلین از
اول لا اول الى آخر لا آخر فائز بوده و هست. این
يوم بدیع را مثل و مانندی نبوده و نیست. هر
چشمی مشاهده نمود او سلطان چشمهاست و هر
لسانى بذكرش فائزگشت او مالك لسانهاست...
وصیت می نمائیم ترا بآنچه اليوم سبب ارتفاع
امراست. از حق بخواه تا ترا مؤید فرماید بر
اصغای بیانش، چه اگر نفسى لذت بیان را بیابد،
اهل امکان قادر بر تحریف او نبوده و نخواهند
بود.

پانزدهم شهر الشرف ۱۴ ژانویه

ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان
هوای قرب و لقا، غلام روحانی که درکنائز عصمت
ربّانی مستور بود بطراز یزدانی و جمال سبحانی
از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی
طالع شد و جمیع من فی السموات والارض رابقمیص
هستی و بقا از عوالم نیستی و فنا نجات بخشید
و حیات بخشود. و آن کلمه مستوره که ارواح جمیع
انبیاء و اولیا باو معلق و مربوط بود از مکن غیب
و خفا بعمره شهود و ظهور جلوه فرمود. و چون
آن کلمه غیبیه از عالم هویه صرفه واحدیّه محصنه
بعوالم ملکیه تجلی فرمود، نسیم رحمتی از آن
تجلی برخاست که رایحه عصیان از کل شیئی
برداشت و خلعت جدید غفران برهیاکل نامتناهی
اشیاء و انسان درپوشید.

شانزدهم شهر الشرف ۱۵ ژانویه

ای عاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای
قرب ذوالجلال، هنگام قرب و وصال است نه موقع
ذکر و جدال. اگر صادق معشوق چون صبح صادق
ظاهر و لائح و هویدا است. از خود و غیر خود بلکه
از نیستی و هستی و نور و ظلمت و ذلت و عزت
از همه بپردازید و از نقوش و اوهام و خیال دل
بردارید و پاک و مقدس در این فضای روحانی و
ظلّ تجلیات قدس صمدانی با قلب نورانی
بخرامید. ای دوستان، خمر باقی جاری و ای
مشتاقان، جمال جانان بی نقاب و حجاب و ای یاران،
نار سینای عشق در جلوه و لمعان. از ثقل حبّ
دنیا و توجه بآن خفیف شده چون طیور منیر عرشی
در هوای رضوان الهی پرواز کنید و آهنگ آشیان
لایزالی نمائید.

هفدهم شهرالشرف ۱۶ ژانویه

اگر مردمان ارض بشنیدن نداء الهی فائز شوند
کل بافق اعلی توجه نمایند و از رحیق الهی
بیاشامند. قسم ببحر علم الهی که اگر بکوش
حقیقی نغمه‌ای از نغمات طیور عرش را ادراک
کنند، جان در ره دوست ایثار نمایند و از محلّ
فدا زنده برنکردند، چنانچه شاربان کوثر معانی
برنکشند و آنچه بود و نبود از مال و جان و اهل،
در سبیل آن شمس حقیقت دادند. فنعیم اجر
العاملین. اگر نفسی قطره‌ای از بحر محبت
بیاشامد و یا برشحه‌ای از بحر انقطاع فائز شود
جمیع عالم را شبه یک کفّ تراب مشاهده نماید و
آنچه در آسمانها و زمین است او را از سبیل دوست
منع ننماید.

هجدهم شهر الشرف ۱۷ ژانویه

مالِ فانی عباد را از مالِ باقی منع نموده .
باشیای فانیه بشائی تمسک نموده اند که از نعمت -
های باقیه الهی ممنوع شدند . بگوای عباد ، ایام در
مرور و اشیاء فانی . جهد نمائید ، شاید فائز شوید
بمصباح عنایت حقّ جلّ جلاله . مقرر رجوع بر
حسب ظاهر تاریک و ظلمانی مشاهده می شود ،
سراج لازم . و تنهائی را رفیق واجب . سبحان
الله ، باز هم سبحان الله . انسان از برای تکسب
در دنیا بچندین اسباب خود را محتاج مشاهده
می نماید و جمیع همش بتحصیل آن متوجه و حال
آنکه بتغییر و فنایش موقن است . و حال از برای
عالمی که بدوام ملك و ملکوت باید در آن ساکن
شود تدارکی ننموده . بگو یا قوم خُذ الْعَمَلْ قَبْلُ
أَنْ يَأْتِيَ الْأَجَلَ .

چه مقدار از عباد که از قبل و بعد مشتاق لقا بودند و بشارت آنرا از کتب الهی شنیدند و لکن چون صبح یوم الهی طالع شد و بحروصال مواج ، کل محروم مشاهده شدند الا معدودی . بعضی از ناس را غرور منع نموده و برخی را زخارف و حزبی را اوهام و ظنون و گروهی را بغی و فحشا . و سبب و علت کل ، علمای عصر بوده و هستند .

الیوم یومیست که اگر از نفسی امری فوت شود،
 بقرنهای لایحوی تدارك آن ممکن نه. انشاء الله
 باید بیقین کامل بحق متمسک باشی و از دوش
 منقطع. قسم بآفتاب افق سجن که اگر ناس فی-
 الجملة در آنچه در این ظهور اقدس امنع ظاهر
 شده تفکر نمایند از عالم و عالمیان بگذرند و بدل
 و جان بشطر رحمن توجه نمایند. ولکن بصر به
 حجاب اکبر که هواهای بشریه است از نظر بمنظر
 اکبر محروم مانده و قلب از طلب ممنوع کشته.
 در جمیع احوال بشطر غنی متعال ناظر باش و
 صریح قلم اعلی را که مابین ارض و سما مرتفع
 است بسمع جان اصفا نما تا حلاوت آنرا بیابی و
 بذکر دوست از عالم و آنچه در اوست غنی و آزاد
 شوی.

ای دوستان، هر چیز مرغوب قیمتی را سارقان از عقب بوده. باید لئالی محبت الهی را که افضل و الطف و احسن جواهرات عالم است بکمال جدّ و جهد در خزائن قلوب محفوظ دارید. براستی میکویم دزدان در کمین گاه مترصدند تا فرصت یابند و بغارت مشغول گردند. باید جمیع بحافظ حقیقی متمسک شوند تا از شرور انفس اماره محفوظ مانند.

قلم اعلی می فرماید که آنچه از جمال قدم ظاهر شده حجت بوده بر کلّ من فی السموات والارض .
 و اگر عباد تفکر نمایند از قیامش مابین اعدا بر سلطنتش موقن شوند و بر قدرتش مدعن . و لکن چون درتیه نفس و هوی سالکند لذا از اشراق شمس بها از افق بقا محتجب مانده اند و بنفوسیکه خود را از بعوضه حفظ می نمودند توجه نموده از جمال احدیه محروم گشته اند . بگو ای قوم افعال چون ظهور مابین ارض و سما مشرق و مزیئی و هر نفسیکه اقلّ من حین قلب را از وساوس شیاطین مطهر نماید بعرفان ربّ العالمین و مالک یوم الدین فائز گردد .

بشنو ندای غنی متعال را بلسان ابدع احلی .
 الیوم یومیست که باید هر نفسی منقطعاً عن کلّ
 الجهات بذکر سلطان آیات مشغول شود . لا تنظر
 الی ما ذکر ، بل بما اشرق من هذا الافق الذی منه
 طلعت شمس العظمة والاقتدار . بتمام جدّ وجهد
 بر نصرت امر قیام نما . زود است که ثمرات اقبال
 و اعمال را اهل حق در ملکوت مشاهده نمایند .
 الیوم یوم عجز و ابقهال است . نیستی بحسب
 محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی باین مقام
 فائز شد عند الله از اهل مدائن بقا محسوب است .

پنجم شهرالسلطان ۲۳ ژانویه

نصرت حق و تبلیغ امرش به حکمت و بیان بوده و خواهد بود. و بیان هم باید به اندازه هر نفسی ظاهرشود. بگوای دوستان از قبل از قلم اعلی جاری و نازل که حبه‌های حکمت و عرفان الهی را در ارض طیبه جدیده مبذول دارید. شما اطبای معنوی هستید و حکمای حقیقی. ناس به مرضهای جهل و نادانی مبتلا هستند. باید مرض هر یک معلوم شود و بعد به دریاق اسم اعظم علی قدره و مقداره معالجه گردد. مثلا اگر یکی از اهل فرقان که بمرض اوهام مبتلایند و منتهی سیر و عرفانشان محصور است بنقابت و ولایت در اول توجه ذکر الوهیت شود البته هلاک گردد... لذا باید در اول امر بقدر وسعت صدر او با او تکلم نمود تا از مقام طفولیت برتبه بلوغ فائز شود.

امروز روزیست که کل احباب باید بشطروهباب
 ناظر باشند و بخدمت امر الله قیام نمایند. در امر
 این مسجون ببصر حدید و قلب لطیف تفکر کن...
 ملاحظه نما مع آنکه در سجن اعظم بیلابی لا تحصی
 مبتلا، در جمیع احوان قلم اعلی بذكر مالک اسماء
 مشغول و متحرک است. و همچنین باید نفوس
 مقبله بتمام همت بر خدمت امر قیام نمایند و
 سلسبیل عرفان که از بحر بیان رحمن جاری است
 بر عباد الهی مبدول دارند تا کل بحیوة باقیه فائز
 شوند و از اثواب خلقه عتیقه فارغ گردند و من
 غیر ستر و حجاب بوجه حق توجه نمایند. اینست
 تکلیف کل... بکوش جان ندای الهی را اصغاء
 نما و مشیت و اراده خود را در مشیت و اراده او
 فانی نما یعنی نخواه مکر آنچه را او خواسته.

قلم رحمن قاصدان یمن عرفان را بیدایع انکار
 خود متذکرمی دارد که شاید کل از خواهشهای خود
 بگذرند و بامر او ناظر باشند و باراده او حرکت
 نمایند. و این فضل اعظم است از برای کل اگر
 بیابند و بآن فائز شوند. شکی نبوده و نیست که
 آنچه را حق بآن امر می فرماید اوست کوثر حیوان
 و محیی ابدان، چه که لم یزل و لایزال باحبّای
 خود ناظر بوده و آنچه سبب نجات و راحت و
 وصول بحق بوده کل را بآن امر فرموده. الیوم بر
 کل لازم است که بردای تقدیس و تنزیه مزین
 شوند، چه که نفوسی که بمشتریات نفسانیّه
 متوجّهند قابل مقرّ اطهر و لایق منظر اکبر نبوده
 و نیستند.

هشتم شهر السلطان

۲۶ ژانویه

بعد از عرفان مطلع وحی الهی و مشرق او امر
دمدانی استقامت از اعظم اعمال بوده. باید نفوس
مقبله بشانی مستقیم باشند که جمیع اهل ارض اگر
بخوانند ایشان را از بحر قرب دور نمایند خود را
عاجز مشاهده کنند. نیکوست حال نفسی که از کأس
استقامت آشامید و باین فیض اعظم فائز شد.
اوست از مقرّبین. ای دوستان جهد نمائید تا
کمکشتگان وادی اوهام را بافق یقین کشانید. انّه
لَهُو النّٰجِحُ الْعَلِیْمُ.

مظلوم آفاق اهل میثاق را ندای امید و بافق
 اعلی دعوت می فرماید. حزبهای عالم یعنی ام
 مختلفه در لیالی و ایام طلب لقا می نمودند و
 بکمال عجز و ابتهال ادراک یوم الله را سائل و آمل
 و چون آفتاب حقیقت از افق مشیت اشراق نمود
 کل بر اعراض قیام نمودند و بکمال جدّ و جهد در
 اطفاء نور الهی کوشیدند. این است شأن نفوس
 غافلۀ محتجبه. قسم باشراقات انوار شمس حقیقت
 که هر نفسی فائز شد و حین ارتفاع ندا بجواب
 مؤید کشت او از اهل علیین در صحیفه الهی مذکور
 و مسطور. طوبی از برای نفسی که با اسم دوست
 زنده شد و بر حبش مستقیم و بیادش جان داد.

دهم شهر السلطان ۲۸ ژانویه

محبوب عالمیان می فرماید ای بندگان اول
امری که سبب ایمان و ایقان و تقدیس و تنزیه است
توحید ذاتم بوده از اشباه و امثال. هر نفسی باین
مقام فائز شد او از موحدین لدی العرش مذکور است
و اسمش در الواح الهی مسطور. ان شاء الله به
فضل رحمانی باین مقام فائز شوید و از این رَحِیق
بیشامید. و چون قلب و جان از توجه بما سوی
الله پاک و مقدس شد باید بآنچه در الواح نازل
است عامل شوید تا هیاکل عباد در ظاهر هم مقدس
و منزّه گردند. این است مقامی که ظاهر عین باطن
است و باطن عین ظاهر و این مقام محبوب بوده
و دون آن مردود.

یازدهم شهر السلطان ۲۹ ژانویه

اليوم كلّ من على الارض مكلفندبمتابعت اوامر
الهي، چه كه اوست سبب نظم عالم وعلت آسایش
امم. ان شاءالله بايد جميع بما ارادالله فائز
شوند و بآنچه حكم فرموده عامل کردند. دنيا را
وفائی نبوده و نیست. جهدنمائید تا در این ایام
فانیه کسب لئالی باقیه نمائید. عمل پاک و مقدس
البتّه در کتاب حفظ الهي محفوظ خواهد ماند.
طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد.

دوازدهم شهر السلطان ۳۰ ژانویه

ان شاء الله احبای الهی از ماسوایش منقطع باشند و باو ناظر . امروز روز بزرگیست . طوبی از برای نفوسی که بتوهمات انفس محتجبه از شاطی احدیه ممنوع نشده اند و زلال کوثر عرفان را از ید رحمن نوشیده اند . حق ظاهراً و باهراً خلق را ندا می فرماید و بمقامات باقیه دائمه دعوت می نماید . مع ذلك بعضی از عباد بتوهمات لا یغنیه از حق محجوب مانده اند . لم یزل آیاتش ظاهر و بیناتش مشرق . نیکوست حال کسی که در لیالی و ایام بآیاتش انس گیرد و قرائت نماید . اوست محیی وجود و مربی غیب و شهود .

سیزدهم شهر السلطان ۳۱ ژانویه

نیکوست حال نفوسی که برات آزادی از مطلع امر الهی اخذ نموده اند و از نار جهل و شرک محفوظ مانده اند. جمیع ناس منتظر ایام اللّه بوده اند و چون شمس ظهور از افق سماء مشیت الهی اشراق فرمود کل از او غافل و بغیر او مشغول و متوجه مکر نفوسی که ندای ربّانی را بسمع فؤاد شنیده اند و بافکش توجه نموده اند. الیوم یوم خدمت است. الیوم یوم عمل خالص است. بایسد جمیع دوستان بعنایت رحمن باعمال حسنه و بسه اخلاق مرضیه و بیانات شاغیه بهدایت عباد مشغول شوند. انّه ولیّ المحسنین.

چهاردهم شهر السلطان ۱ فوریه

امروز هر نفسی بافق اعلیٰ توجّه نمودا و از اهل
توحید حقیقی لَدی اللّٰه مذکور و مسطور، چه که
این یوم مبارک بحق وحده منسوبست و در کتب
قبل و بعد بیوم اللّٰه موسوم و مذکور. جمیع عالم
از برای عرفان این امر اعظم خلق شده اند و لکن
جزای اعمال کل را منع نمود و محروم ساخت مگر
نفوسیکه ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت
نفس و هوی نجات بخشید. اگر بجمیع اعضا و
جوارح و عروق و شعرات الی الیوم الذی لا آخر
له حقّ جلّ جلاله را ستایش نمائی و حمد کنی هر
آینه نزد این فضل اعظم معدوم صرفست.

پانزدهم شهر السلطان ۲ فوریه

... کل بیقین مبین می دانند که موت ظاهره
جمع را اخذ نماید و مفری از برای احدی نبوده
و نیست. در اینصورت اگر انسان بشهادت کبری
فی سبیل الله مرزوق شود البته بهتر و محبوب تر
است از آنکه در فراش بمرضهای متعدده مختلفه
منکره جان سپارد. باید الیوم هرنفسی موافق
آیات الهیه که در الواح منیعه نازل شده مشی
نماید یعنی خارج حکمت از او سرنزد و بحکمت
الهیه که بآن مأمور است در کل احوال ناظر باشد
و فساد و جدال از او ظاهر نشود. در اینصورت اگر
ظلمی بر او وارد شود فی سبیل الله بوده و خواهد
بود. قسم بافتاب ظهور که ابن مقام را مثل
نبوده و نیست. اگر نفسی صدهزار جان نثار این
مقام نماید قابل نبوده و نخواهد بود...

شانزدهم شهر السلطان ۲ فوریه

لحاظ عنایت متوجّه اولیا بوده و هست . و
اولیا نفوسی هستند که از ماسوی اللّه فارغ و آزادند،
بحیل محبت الهی متمسکند و بمانزل فی الکتاب
عامل و بر امر بشائی مستقیمند که از برای ملحدین
و ناعقین و خادعین مجال ذکر نبوده و نیست .
در ظلّ علم انّی انا لله ساکنند و بصریر قلم اعلی
زنده و مسرور . ایشانند عبادی که وصفشان در
کتب الهی از قبل و بعد مذکور . از کوثر بیان
نوشیده اند و از رحیق مختوم قسمت برده اند .
ضوضاء عالم نزدشان احقر از طنین ذباب . لله
راجعند و الی الله راجع .

هفدهم شهر السلطان ۴ فوریه

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور رحمن اهل امکان دوری می جستند و بر اعراض و اعتراض قیام می نمودند. اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده. و لکن حجبات اوهام، اناام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزمدانیّه منع نموده و می نمایند، چه که در آن ایام حق به آنچه خود اراده فرموده ظاهر می شود نه باراده ناس... البتّه اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر می شدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمی نمود.

هَجْدَهُمْ شَهْرَ السَّلْطَانِ ۵ فَوْرِيَه

غیب هویت و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور
و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی
است از وصف هر وامفی و ادراک هر مُدرکی.
لم یزل در ذات غیب خود بوده و هست و لایزال
بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود.
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ. چه میانه او و ممکنات نسبت و ربط و فصل
و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه
ممکن نه، زیرا که جمیع من فی السّموات و الارض
بکلمه امر او موجود شدند و باراده او که نفس
مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرضه
شهود و هستی قدم گذاشتند.

نوزدهم شهر السلطان ۶ فوریه

مقصود حق جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیه معرفت بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود، نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را بآن هیاکل مقدّسه راجع فرمود... ولکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده اند، چنانچه هر صاحب بصر در این فقره کواهی داده و می دهد

میان پیمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همکی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه. پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده. پس چون کسی بپنهان این گفتار پی نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد. دانای بی‌نا را از گفته او لغزش پدیدار نشود. اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر يك به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان، خردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است، چنانچه او هرگاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه. پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است. ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است. چه هرگاه که خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد.

ناظر بحکم الله باشید. آنچه الیوم بفرماید و بحلیت آن حکم نماید او حلال است. کلمه صحیح حق آن است. باید جمیع بامر حق ناظر باشند و بما یظهر من أفق الإراده، چه که با سمش عَلسَم یفعل ما یشاء مرتفع و رایت یحکم ما یرید منسوب. مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام می شود و همچنین بالعکس. برهیج شیئی از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده. آنچه ظاهر شده و می شود از کلمه حق جلّ جلاله بوده.

سوم شهر الملك ۹ فوریه

عالم را غبار تیرهٔ ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته. بگوای احباب قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است. اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بداوم ملك و ملكوت از برای او باقی خواهد ماند. جهد نمائید تا الیوم عملی از شما خالماً لله ظاهر شود.

الیوم هیکل عدل تحت مخالف ظلم و اعتساف
 مشاهده می شود. از حق جلّ جلاله بخواهید تا
 نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید، چه
 اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک می نمایند که آنچه
 از قلم حکمت جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب
 است از برای جهان. راحت و امنیت و مصلحت
 کل در آنست و الا هر یوم بلای جدیدی ارض را اخذ
 نماید و فتنه تازه ای برپا شود. انشاء الله نفوس
 عالم موفق شوند و سرچ بیانات مشفقانه را به
 مصابیح حکمت حفظ نمایند. امید هست که کل
 بطراز حکمت حقیقی که اسّ اساس سیاست عالم
 است مزین گردند.

حق جلّ جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا
 جمیع من علی الارض بمتابه یک نفس مشاهده
 شوند... وقتی باین کلمه علیا نطق نمودیم تا
 انوار آفتاب عدل جمیع احزاب مختلفه را منور
 فرماید و بمقام اتحاد کشاند: لیس الفخر لمن
 یحب الوطن بل لمن یحب العالم. اگر نفسی
 صغیر این طیر معانی را که در این هواء بافضاء
 نورانی طیران می نماید اصفا کند بطراز فراغت
 کبری مزین شود. این است معنی حریت حقیقی
 ولكن الناس اکثرهم لا يشعرون.

بگو ای دوستان، حق را بچشم او ملاحظه کنید، چه که بغیر چشم او، او را نخواهید دید و نخواهید شناخت. این است کلمه حق که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق کشته. طوبی للعارفين و طوبی للناظرين و طوبی للمستقیمين و طوبی للمخلصين و طوبی للفائزين. اليوم آفتاب جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و مشهود. طوبی از برای نفوسی که ببصر خود توجه نمودند و بآن فائز گشتند.

مقصود از علم منفعت عباداست و آن صنایع
 بوده و هست . لزال فرموده و می فرمایند قدر
 اهل صنایع را بدانید، چه که سبب و علت تسهیلات
 امور شده اند . اساس دین به شریعة اللہ محکم و
 اساس معاش به اهل صنایع . مقصود از علم علمی
 است که منفعت آن عاید خلق شود نه علمی که
 سبب کبر و غرور و نهب و ظلم و ستم و غارت
 گردد .

بغی و طغی را بگذارید و بتقوی متمسک شوید.
 نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدس نمائید و
 بطراز الهیه مزین دارید. فساد و نزاع شأن اهل
 حق نبوده و نخواهد بود. از اعمال شنیعه اجتناب
 نمائید و در مسالك تقدیس و تسلیم و رضا سالك
 شوید. جهد نمائید تا صفات و اخلاق الهیه از
 شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون مابین
 بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف بایکدیگر
 معامله کنید. خیانت را بامانت و غیبت را به
 تزکیه نفس و ظلم را به عدل و غفلت را به ذکر
 تبدیل نمائید.

به علما از قول بها بگو ما بزعم شما مقصریم،
 از نقطهٔ اولی روح ماسواه فداه چه تقصیری ظاهر
 که هدف رصاصش نمودید. نقطهٔ اولی مقصر، از
 خاتم النبیین روح العالمین له الفدا چه تقصیری
 باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید.
 خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و
 افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح بزعم
 باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی
 آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم
 بزعم باطل شما کاذب و مقصر از حضرت خلیل چه
 تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگوئید
 ما آن نفوس نیستیم می گوئیم اقوال شما همان اقوال
 و افعال شما همان افعال.

یوم یوم اللّٰه است و کلّ ما سواه بر هستی و عظمت و اقتدار او کواه. بعضی شناخته و کواهی داده و برخی کواهی می دهند و لکن او را نشناخته اند. شکی نبوده و نیست که کلّ در حقیقت اولیّه ل عرفان اللّٰه خلق شده اند. من فاز بهذا المقام قد فاز بكلّ الخیر. و این مقام بسیار عظیم است بشأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را بانتهای نرساند. طوبی از برای نفسی که در یوم اللّٰه به عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد. اوست از مقدّسین و مقربین و مخلصین، اگر چه این مقام در خود او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد.

یازدهم شهر الملک ۱۷ فوریه

سالکین سبیل ایمان و طالبین کوس ایقان باید
نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس
نمایند. یعنی کوش را از استماع اقوال و قلب را
از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق
با سباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه.
و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند
تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان
الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی
گردند.

اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند. اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند. مشاهده کن اگر ناس خود را معلق بر دو قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمی ساختند و مؤمن بالله می شدند مجال اعراض از برای این علما نمی ماند چون خود را بی‌مُرید و تنها ملاحظه می نمودند البته بساحت اقدس الهی می شتافتند و لابد بشریعه قدم فائز می گشتند.

سیزدهم شهرالملك ۱۹ فوریه

آنچه در ارض مشاهده می‌نمائی ولو در ظاهر مخالف ارادهٔ ظاهریهٔ هیاکل امریه واقع شود ولیکن در باطن کل بارادهٔ الهیه بوده و خواهد بود... و اگر نفسی در این بیان مذکور تفکر نماید مشاهده می‌نماید که ذره‌ای از ذرات حرکت نمی‌کند مگر بارادهٔ حق و احدی بحرفی عارف نشده مگر بمشیت او.

فی الحقیقه فرق را برداشته‌اند و خود را حق
 پنداشته‌اند. حق مقدّس از کل. در کل، آیات او
 ظاهر. آیات از اوست نه او. در دفتر دنیا کل
 مذکور و مشهور. نفس عالم کتابی است اعظم.
 هر صاحب بصری ادراک می‌نماید آنچه را که سبب
 وصول بصراط مستقیم و نباء عظیم است. در
 تجلیات آفتاب مشاهده نمائید. انوارش عالم را
 احاطه نموده و لکن تجلیات از او و ظهورات اوست
 بنفس او نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده میشود
 حاکی از قدرت و علم و فضل او است و او مقدّس
 از کلّ.

پانزدهم شهر الملک ۲۱ فوریه

در اجل محتوم، محبوب تسلیم و رضا است .
در سراج ملاحظه نما . مادام که دهن و فتیل موجود
می شود، او را از اریاح عاصفه و شئونات اخری باید
حفظ نمود . این مقام هر نفسی آنچه ذکر شد قرائت
نماید البتّه محفوظ ماند و بشفا فائز گردد و این
است اجل معلق که از قبل و بعد ذکرش مابین
عباد بوده . و اما چون دهن و فتیل بانتهای رسد
دیگر اسباب و آلات ثمر نداشته و نخواهد داشت .
این است مقام اجل محتوم . اگر چه حقّ جلّ جلاله
قادر است بر تغییر آن و لکن ضرر آخر ظاهر، لذا
اگر انسان بروح و ریحان و توکل و تسلیم در این
مقام فائز شود لعمر اللّٰه از اهل فردوس اعلیٰ مذکور
گردد .

شانزدهم شهر الملک ۲۲ فوریه

هر نفسی که از کلمه اللّٰه معرض شد، در نار و از اهل نعی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور. این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور کلمه ظاهر می شود. ولکن نفوسی که موفق شدند برضی اللّٰه و امره، بعد از خروج ارواح از اجساد باجر اعمال در دار اُخری فائز خواهند شد، چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه. اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود ولکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر.

هفدهم شهر الملک ۲۳ فوریه

قسم بآفتاب معانی که از برای حق جنتهای
لا عدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی
مقصود از رضای او و دخول در امر او بوده و بعد
از ارتقای مؤمنین از این عالم بجنّات لا عدل لها
وارد و بنعمتهای لایحصری متنعم. و آن جنان ثمرات
افعالی است که در دنیا بآن عامل شده... و بعد
از صعود روح، بجنّات لا عدل لها و همچنین بنار
لا شبه لها که ثمر اعمال مقبل و معرض است
خواهند رسید. و لکن نفسی غیر حق ادراک آن
مقامات ننموده و نخواهد نمود. و از برای مؤمن
مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع
نعمتهای بی منتهای الهی که در جنتهای عزّ
صمدانی مقدر کشته و همچنین از برای معرض فوق
آنچه مسموع شده از عذابهای دائمه غیر فانیسه

هجدهم شهر الملك ۲۴ فوریه

اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل
از سمّ ابره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر
حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند.
سبحان الله موت در حبّش علّت حیات ابدی و
بقاء سرمدی گردد. در زحمت موت راحتها مقدر
و در عذابش نعیم باقی مستور... موقنین را این
نقل مکان سبب ورود در جنّت علیا است و علّت
حصول نعمائی که غیر از حق قادر بر احصاء آن
نبوده و نیست. ولکن حکم محکم الهی از برای
اشرار نار است و از برای ابرار نور. اگر جمیع
عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم
مداد از شرح مقام موحدین و نعماء مقدره مخصوص
ایشان بر نیاید.

نوزدهم شهر الملک ۲۵ فوریه

خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده
در اعلیٰ علیین صاعد خواهد کردانید. در این
مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی
که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت
و باهم مستعرج باعلیٰ علو خواهند شد... درک
عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود. هر
آنچه در قوه خیالیه دست دهد آن عالم سوای آن
است. در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان
نمود الا ما انتم من الرؤیا تشهدون.

از نوم سئوال شده بود. او عالمی است از عوالم الهیه و مدل و مشعر بر امورات نامتناهییه. از جمله دلیل بر عالمی که بدو و ختم و اول و آخر در او مشاهده نمی شود، چنانچه حال امری در نوم مشاهده می شود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه می گردد... اگر تفکر در او کنسی مطالب لانهایه ادراک نمائی و همچنین دال است بر حشر و بعث بعد از موت... انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است. فهرستی است که در او مثال کُلِّ مَا خُلِقَ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ موجود. و روح چون از تقییدات عرضیه و شئونات وهمیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید و هر چه فراغتش بیشتر سیرش شدیدتر و ثابتتر و صادقتر است.

اینکه در ظهور بعد اعمال قبل عندالله مقبول نبوده نظر بآن است که اعمال، فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس او است. و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع او امر الهی طائف حول اوست محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نمی بخشد اگر چه بعمل کلّ ممکنات عامل شود، چنانچه عرفان بیت انسان را کفایت ننماید از عرفان منزل و مثبت آن. و اگر نفسی الیوم تارك باشد جمیع اعمال را و عارف بحق باشد نجات از برایش باقی. و لکن اگر نعوذ بالله از حق محتجب باشد و بتمام اعمال مشغول، مفرّی از برای او نه و عندالله از اهل سجّین و نفی و نار مذکور.

اگر انسان بتمامه ظاهر نماید آنچه را که مستور است فوضاً بلند شود، چه که مخالف است در صورت با آنچه در دست اهل صورت است. و اگر هم تمام ستر نماید احدی برستکاری ابدی فائز نکرده. مشی خود جمال قدم در عراق و سایر بلدان دستور العمل کافی است از برای کل. اکثری از علماء در عراق لیالی و ایام تلقاء وجه مقصود عالمیان بعضی سائل و برخی طالب و بعضی مفتش و جمعی محقق. می فرمودند اگر بغیر این مشی نمایم فصل اکبر ظاهر. در این صورت کسی تقرّب نجوید تا اصغای کلمة الله نماید.

... اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر، از قبل نبوده و کلّ بدیع است این قول هم صحیح و تمام است، چه اگر حقّ جلّ ذکره بکلمه‌ای‌الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بآن تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کُنْتُمْ تَنفِکِرُونَ ... و همچو بدانید که ظهور حقّ مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابته بین بریه، بلکه در حین ظهور، کلّ اشیا، حامل فیوضات و استعدادات لاتحمی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می شود.

قسم بجمال قدم که این ایام در هر حین از سما،
 عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل... موسی
 که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم که
 بقول عرفا در عشرهٔ اول افعال خود را در افعال
 حق فانی نمود و در عشرهٔ ثانی صفات خود را در
 صفات حق و در عشرهٔ ثالث ذات خود را در ذات
 حق. و گفته‌اند و چون بقیهٔ هستی در او باقی
 بود لذا خطاب "لَنْ تُرَانِي" شنید. و حال لسان
 الله ناطق و می‌فرماید يك بار "آرنی" کو و صد هزار
 بار بزیارت ذوالجلال فائز شو. کجا است فضل این
 ایام و ایام قبل.

کلمه الهیه جامع کل معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور. طوبی لمن بلغها و أخرج اللدالی المکنونه فیها. اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن. همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق می نماید، همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیه اشراق فرمود بر کل تجلی می فرماید. استغفرالله من هذا التشبیه، چه که شمس ظاهره مستمد از کلمه جامع بوده. فکّر لتعرف. ولكن اشراق شمس ظاهره ببصر ظاهر ادراک می شود و اشراق شمس کلمه ببصر باطن. فوالذی نفسی بیده که اکر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد و اکر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده نماید.

یوم یومی است که جمیع نبیین و مرسلین از جانب ربّ العالمین کلّ را بشارت بآن داده‌اند و همچنین بظهور مکلم طور. برهان کلیم بعصا ظاهر و برهان این مظلوم بقلم باهر. حضرتش بایک عما براسیاف عالم زد و این ظهور با یک قلم بر جمیع امم. و در مقام دیگر برهان کلیم توراة بوده و دلیلی که از حضرت مسیح باقی مانده اوراق انجیل بوده و هست و حجّت باقیه حضرت خاتم کتاب فرقان که فارق بین حقّ و باطل است. سبحان الله حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهود. ظاهر شد آنچه که هر صاحب بحری شهادت داده بر اینکه شبه و مثلی نداشته و ندارد و معذک قوم از مراد الهی محجوب و از ریحیق مختوم محروم.

آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من علی الارض. کلّ باید بمتابه جناح باشند از برای یکدیگر. فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور. کلّ از تراب مخلوق و با و راجع. ای اهل بهاء، زینت انسان با سبب دنیا نبوده بلکه بعرفان حق عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده. شما لئالی بحر احدیتید. در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزّت او بنفس او بوده. اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهور طراوت و لطافت او خواهد شد. زینت او بنفس اوست. کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون نباشید.

کتاب اقدس بشانی نازل شده که جاذب و جامع
 شرایع الهیه است. طوبیٰ لِفائِزین، طوبیٰ
 لِّلعارفین، طوبیٰ لِّلمتفکرین، طوبیٰ لِّلمتفرِّسین.
 و بانبساطی نازل شده که کلِّ راقب از اقبال احاطه
 فرموده. سوفَ یظہر فی الارضِ سُلطانُه و نُفودُه
 و اقتدارُه. اِنَّ رَبَّکَ لَہو العَلیم الخَبیر.

اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی
 آن خضوع فی الحقیقه بحق راجع، چه که ناظر
 بایمان اوست. البتّه در این صورت اگر نفس
 مقابل مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر
 شود شخص بصیر بعلوّ عمل خود و جزای آن رسیده
 و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع
 است. همچنین اگر نفسی استکبار نماید آن
 استکبار بحق راجع است. نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ
 یا اولی الألیاب.

ناس ضعیف اند و بمقام بلوغ نرسیده اند. در
 بلایا و فتن مشاهده می شود اکثری از احبّاهم
 متزلزل و مضطرب می شوند. لذا نظر برحمت
 سابقه و عنایت محیطه کلّ را بحکمت امر نمودیم
 و در هر مقام که ذکر تبلیغ شده ذکر حکمت از قبل
 و بعد بوده. اگر کلمه فصلیه بتمامها ظاهر شود
 ناس بالمرّه اجتناب نمایند. در اینصورت کسی
 کوش به بیانات که سبب هدایت بریه است نمی-
 دهد و با اهل بها تقرّب نمی جویند تا بعرفان
 مطلع امر فائز شوند. جمعی از جهلاء، رؤسای
 ناس واقع شده اند و از علماء مذکورندوآن نفوس
 نظر بحفظ مراتب خود بکمال جدّ و جهد در منع
 ناس سعی می نمایند خاصّه اگر بهانه بدستشان
 افتد.

باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر بذیل توکل کامل توکل نمائی. اینست شفای امم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات. و توکل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرهاست و ثمرها.

نیکواست حال نفسی که بحق راجع شدوبه رفیق
 اعلی صعود نمود مع حالتی که اهل ملاء اعلی
 استنشاق محبت محبوب نمایند. از برای چنین
 نفسی نباید محزون بود. نشهد انه ارتقی الی
 الرفیق الاعلی و فاز بانوار ربّه العلی الاعلی .
 باید از برای نفوسی که در سجن دنیا مانده اند
 محزون بود بلکه نوحه و ندبه نمود. اگر قدری
 بطرف فؤاد و حکم بالغه الهیه توجه نمایند
 بعین الیقین مشاهده نمایند که آنچه وارد می شود
 بر احبای حق آن بهتر است از برای ایشان از آنچه
 در آسمانها و زمین است که در هر حال بمنتهای
 فضل و کرم با چنین نفوس معامله شده می شود.

از حق جلّ جلاله سائل و آمل که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض ایدهم اللّٰه را بر صلح اکبر تائید فرماید. این است سبب اعظم از برای راحت امم. سلاطین آفاق و فقهم اللّٰه باید با اتفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسّک فرمایند. امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجّه کنند. و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عساکرو آلات و ادوات حرب لازم نه الا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم...

جميع بلایا و رزایا نظر به آن حمل شده کسه
 جميع ناس بطراز اخلاق رحمانیه و صفات ملکوتیه
 مزین شوند. و تا احبای الهی از این کأس نیا شامند
 قادر بر اسقای دیگران نخواهند بود، باید اول خود
 بنوشند و بعد بنوشانند. لازال مقصود حق جلّ
 جلاله از ارسال رسل و تنزیل کتب و قوانین منقنه
 و شرایع متشرعه اموری چند بوده و از جمله آن حفظ
 نفوس و حفظ حقوق نفوس بوده و این منوط به
 ظهور امانت است فیما بین ناس. وصیّت کن
 احبای الهی را که بکمال امانت و دیانت و ما ذکر
 من قبل بین ناس رفتار نمایند. هر نفسی که باین
 شرایط مزین است بحق منسوب و از حق محسوب
 و من دون آن ایدا مقبول نبوده و نیست.

حق جلّ و عزّ شاهد و گواه است که لایزال ناس را
 بمحبت و اتحاد امر نمودیم. اگر بریه حلاوت کلمات
 الهیه را که از مصدر امر نازل ادراک می نمودند
 البته بآنچه مأمور بودند عمل می نمودند. ستّاربت
 حق بشائی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی
 خطا مشاهده شود ابدا ذکرش از قلم امر جاری نه،
 بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق
 نموده اند. این عمل حق، چنانچه جمیع شاهد و
 گواهند لولا یمنعهم الهوی عن الصدق و الصفا .
 در این صورت عبادی که ناظر به منظر اکبرند
 متابعت حق نمایند تا چه رسد بآنکه ندیده
 بگویند و نشنیده را ذکر نمایند.

سبحان الله قلم اعلى در ليالى و ايام اوليا، رابه معروف امر فرموده و از منكر نهى. در بعضى الواح اين كلمه عليا نازل: طوبى از براى نفسى كه بشنود و نگويد. اكر نيكوئى از كسى بينند به مكافات قيام كنند. اكر ضررى مشاهده كنند صبر نمايند و بخدا گذارند. ضرب و شتم و جنك و جدال و قتل و غارت كار درنده هاى بي شه ظلم و نادانى است. اهل حق از جميع آن مقدس و مبرا.

کَلَّ عِبَادَ رَا بَه نَصَائِحِ مَشْفَقَه نَصِيحَتِ نَمُودِيم
 كِه اَحَدِي مَتَعَرَّضِ اَحَدِي نَشُود وَنَفْسِي بَا نَفْسِي
 مَجَادَلَه نَنمَائِد. بِالْمَرَّةِ حَكْمِ قَتْلِ دَرِ الْوَاخِ بَسَدِيْعِ
 مَمْنُوعِ شَدَه... نَصْرَتِ حَقِّ بَه نَصَائِحِ حَسَنَه وَمَوَاعِظِ
 حَكِيْمَه بُوْدَه نَه بَه مَنَازَعَه وَ مَجَادَلَه. بَشْنُوِيْد
 نَصَائِحِ قَلَمِ اَعْلَى رَا وَ اَز حَكْمِ اللّٰهِ تَجَاوِزْ نَمَائِيْد.
 دَرِ اَيْنِ ظَهْرِ فِسَادِ بِالْمَرَّةِ نَهِي شَدَه... قَسَمِ
 بِاَفْتَابِ اَفَقِ تَقْدِيْسِ كِه اَكْرَ اَحْبَابِمِ كَشْتَه شُوْنِد
 مَحْبُوبِ تَرَا سَتِ نَزْدِ اَيْنِ عِبْدِ اَز سَفَكِ دَمِ نَفْسِي ...
 لَا زَالِ حَقِّ اَنْجَه خَيْرِ نَاسِ بُوْدَه فَرْمُودَه وَ بَانَ حَكْمِ
 نَمُودَه. اَكْرَ بَهْدَايْتِ اِقْبَالَ نَمُودَنْدِ اَيْنِ خَيْرِ رَاجِعِ
 بَانَ نَفُوسِ مَقْبِلَه خَوَا هَدِ بُوْدِ وَالْاِ اِنَّ رَبِّكَ لَغَنِيٌّ
 عَنِ الْعَالَمِيْنَ .

ای اهل عالم، بعد از کشف حجاب، جمعی بآیات متمسک. آیات نازل نمودیم. و برخی به بینات متشبث، آنرا اظهار داشتیم و حزبی به احکام متوجه، شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم. آنچه خواستند مجری شد و هرچه گفتند به اصغاء فائز. مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه کوشها مستعد شود از برای يك کلمه علیا و آن اینست: یاملاء الارض لا تجعلوا دین الله سبباً للبعضاء و اکسر این کلمه در عالم محل اخذ نماید کل خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند. بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق.

بگو ای عباد و صایای مظلوم را بشنوید. اول هر امری و هر زکری معرفه الله بوده. اوست ممدکل و مربی کل. و اول امری که از معرفت حاصل می- شود الفت و اتفاق عباد است، چه به اتفاق عالم منور و روشن. و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر. و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و ارشاد و محبت است بردباری و نیکوکاری است. در یکی از الواح به این کلمه علیا نطق نمودیم: طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضاء.

وجه قدم... حزب الله را وصیت می فرماید به تربیت اولاد. اگر والد در این امر اعظم که از قلم قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حقّ پدری ساقط شود ولدی الله از مقصّرین محسوب. طوبی از برای نفسی که وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و باو متمسک شود. انه یأمر العباد بما یؤیدهم و ینفعهم و یقرّبهم الیه و هو الامر القدیم.

انقطاع بنفسه موثر و جاذب است . در اکثری
از الواح ذکر این مقام از قلم اعلی جاری و نازل .
اوست طراز اول از برای برء انسان از امراض و
علل . طوبی لعبد تمسک به انه من الناصرین فی
کتاب الله رب العالمین . امروز تقوی الله بمثابه
سراج است و اوست اول نوری که از افق سماء
انقطاع اشراق نموده و اوست رداء اعظم الطف
از برای هیاکل عباد . طوبی لرأس تزین به و
لهیکل فاز به ... لعمرالله یک قلب اکر مقدس
شود و از شئونات دنیا فارغ ، قلوب را بقسوت
روحانیّه تقلیب نماید و بقلب وجود راه نماید .

ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل اللّٰه بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود. بذیل عفت تمسک نمائید و همچنین به حبل امانت و دیانت. صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را. یا حزب المظلوم شمائید رعاة عالم. اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدس دارید و به طراز تقوی اللّٰه مزین نمائید.

نوزدهم شهر العلاء

۲۰ مارس

امروز روز نکر و ثنا و روز خدمت است. خود را محروم ننمائید. شما نهایهائی هستید که از دست عنایت در ارض رحمت گشته شده‌اید و از امطار کرم نمو نموده‌اید. شما را از عاصفات شرک و قاصفات کفر حفظ فرموده و به ایادی شفقت تربیت نمود. حال وقت اثمار و اوراق است. و اثمار سدرهٔ انسانی اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست و این اثمار را از غافلین منع ننمائید اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر و الا دروهم فی خوضهم یلعبون. یا حزب الله جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفه عالم به آب بردباری و شفقت شما از ضغینه و بغضاء پاک و پاکیزه شود.

۹۹	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۲۶
۱۰۰	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۲۷
۱۲۲	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۲۸
۱۳۴	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۲۹
۱۳۶	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۰
۱۴۶	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۱
۱۵۷	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۲
۱۶۱	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۳
۲۰۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۳۵
۱۶۵	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۶
۱۷۴	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۸
۱۶۵	مجموعه الواح بعد از نزول کتاب اقدس	۳۹
۱۲	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۰
۱۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۱
۱۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۲
۱۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۳
۱۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۴
۱۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۵
۳۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۶
۲۰۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۷
۴۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۸
۴۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۴۹
۴۹	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۵۱
۵۲	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۵۲
۵۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۵۳

۵۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۵۴
۷۰	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۵۵
۷۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۵۷
۷۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۵۸
۸۲	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۵۹
۹۱	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۰
۹۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۱
۹۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۲
۱۰۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۳
۱۰۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۴
۱۰۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۵
۱۰۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۶
۱۱۱	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۷
۱۱۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۸
۱۱۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۶۹
۱۹۰	مجموعه الواح مبارکه	۷۰
۱۱۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۱
۱۲۲	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۲
۱۲۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۳
۱۲۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۴
۱۲۹	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۵
۱۷۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۶
۱۳۱	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۷
۱۳۲	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۸
۱۳۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله	۷۹

۱۳۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۰
۱۳۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۱
۱۳۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۲
۱۳۹	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۳
۱۴۱	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۴
۱۵۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۵
۱۵۷	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۶
۱۵۹	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۷
۱۶۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۸
۱۶۹	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۸۹
۱۷۰	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۰
۱۷۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۱
۱۷۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۲
۱۸۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۳
۱۸۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۴
۱۸۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۵
۱۸۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۶
۱۸۵	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۷
۱۸۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۸
۱۹۶	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۹۹
۱۹۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۱۰۰
۲۰۳	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۱۰۱
۲۰۴	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۱۰۲
۴۶۳	امر و خلق جلد سوم	۱۰۳
۲۰۸	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	۱۰۴

مفحه كتاب
ماخذ

مفحه
كتاب

٢٠٨	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١٠٥
٢٠٩	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١٠٦
٢١٠	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١٠٧
٢١٠	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١٠٨
٢١٠	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١٠٩
٢١١	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٠
٢١١	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١١
٢١٤	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٢
٢١٧	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٣
٢١٧	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٤
٢١٨	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٥
٢٢٢	منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللّٰه	١١٦
١٥٦	مجموعه الواح مبارکه	١١٧
٣	مجله پیام بهائی شماره ٩٩	١١٨
١٠٣٥	محاضرات	١١٩
١١١	مجموعه الواح مبارکه	١٢٠
١٢٤	مجموعه الواح مبارکه	١٢١
١٢٥	مجموعه الواح مبارکه	١٢٢
١٥٣	مجموعه الواح مبارکه	١٢٣
١٥٥	مجموعه الواح مبارکه	١٢٤
١٥٧	مجموعه الواح مبارکه	١٢٥
١٨٢	مجموعه الواح مبارکه	١٢٦
٢٢٥	مجموعه الواح مبارکه	١٢٨
٢٢٩	مجموعه الواح مبارکه	١٢٩
٢٣٦	مجموعه الواح مبارکه	١٣٠

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۲۴۲	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۱
۲۴۴	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۲
۲۴۹	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۳
۲۵۲	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۴
۲۵۴	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۵
۲۵۴	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۶
۲۵۷	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۷
۲۶۲	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۸
۲۶۵	مجموعه الواح مبارکه	۱۳۹
۲۷۰	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۰
۲۷۶	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۱
۲۷۷	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۲
۲۷۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۳
۳۰۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۴
۳۱۱	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۵
۳۱۴	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۶
۳۱۷	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۷
۳۱۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۸
۳۱۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۴۹
۳۱۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۰
۳۱۹	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۱
۳۲۲	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۲
۳۲۳	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۳
۳۲۶	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۵
۳۲۷	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۶

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۳۳۸	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۷
۳۴۰	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۸
۳۴۴	مجموعه الواح مبارکه	۱۵۹
۳۴۹	مجموعه الواح مبارکه	۱۶۰
۱۰۰	اِثَارِ قَلَمِ اَعْلٰی جلد ۳	۱۶۱
۱۲۹	اِثَارِ قَلَمِ اَعْلٰی جلد ۳	۱۶۲
۳۳۸	اِثَارِ قَلَمِ اَعْلٰی جلد ۴	۱۶۳
۱۶	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۴
۱۹	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۵
۱۹	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۶
۲۰	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۷
۲۳	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۸
۲۵	مائده اسمانی جلد ۴	۱۶۹
۳۱	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۰
۴۳	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۱
۴۴	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۲
۴۶	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۳
۴۶	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۴
۴۷	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۵
۴۷	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۶
۴۸	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۷
۸۹	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۸
۹۰	مائده اسمانی جلد ۴	۱۷۹
۹۴	مائده اسمانی جلد ۴	۱۸۰
۹۶	مائده اسمانی جلد ۴	۱۸۱

صفحہ کتاب
ماخذ

صفحہ
کتاب

۱۰۴	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۲
۱۰۵	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۳
۱۰۵	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۴
۱۰۶	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۵
۱۰۹	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۶
۱۲۳	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۷
۱۵۵	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۸
۱۵۷	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۸۹
۱۵۸	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۰
۱۶۷	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۱
۱۶۸	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۲
۲۱۳	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۳
۳۲۹	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۴
۳۳۲	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۵
۳۴۰	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۶
۳۴۱	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۷
۳۴۷	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۸
۳۴۹	۴	مائدہ آسمانی جلد	۱۹۹
۳۵۰	۴	مائدہ آسمانی جلد	۲۰۰
۳۵۵	۴	مائدہ آسمانی جلد	۲۰۱
۳۵۶	۴	مائدہ آسمانی جلد	۲۰۲
۳۶۸	۴	مائدہ آسمانی جلد	۲۰۳
۳۷۰	۴	مائدہ آسمانی جلد	۲۰۴
۲۹۹		ادعیہ حضرت محبوب	۲۰۵
۳۰۳		ادعیہ حضرت محبوب	۲۰۶

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۲۴	۲۰۷	لوح ابن ذئب چاپ المان
۳۱۳	۲۰۸	ادعیه حضرت محبوب
۳۱۶	۲۰۹	ادعیه حضرت محبوب
۳۷۶	۲۱۰	ادعیه حضرت محبوب
۳۸۰	۲۱۱	ادعیه حضرت محبوب
۳۸۱	۲۱۲	ادعیه حضرت محبوب
۳۸۸	۲۱۳	ادعیه حضرت محبوب
۳۸۹	۲۱۴	ادعیه حضرت محبوب
۳۹۱	۲۱۵	ادعیه حضرت محبوب
۳۹۶	۲۱۶	ادعیه حضرت محبوب
۳۹۸	۲۱۷	ادعیه حضرت محبوب
۴۰۳	۲۱۸	ادعیه حضرت محبوب
۴۲۲	۲۱۹	ادعیه حضرت محبوب
۴۲۳	۲۲۰	ادعیه حضرت محبوب
۴۲۷	۲۲۱	ادعیه حضرت محبوب
۱۷۲	۲۲۲	مجموعه الواح مبارکسه
۴۳۳	۲۲۳	ادعیه حضرت محبوب
۴۳۴	۲۲۴	ادعیه حضرت محبوب
۴۳۵	۲۲۵	ادعیه حضرت محبوب
۴۳۸	۲۲۶	ادعیه حضرت محبوب
۴۴۰	۲۲۷	ادعیه حضرت محبوب
۴۴۲	۲۲۸	ادعیه حضرت محبوب
۴۴۶	۲۲۹	ادعیه حضرت محبوب
۴۴۸	۲۳۰	ادعیه حضرت محبوب
۴۴۹	۲۳۱	ادعیه حضرت محبوب

صفحہ کتاب
ماخذ

صفحہ
کتاب

۴۵۰	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۲
۴۵۳	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۳
۴۵۵	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۴
۴۵۶	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۵
۴۶۳	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۶
۴۶۴	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۷
۴۶۵	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۸
۴۶۸	ادعیہ حضرت محبوب	۲۳۹
۴۶۹	ادعیہ حضرت محبوب	۲۴۰
۴۷۳	ادعیہ حضرت محبوب	۲۴۱
۴۷۵	ادعیہ حضرت محبوب	۲۴۲
۴۶۵	امر و خلق جلد ۲	۲۴۳
۵۹	مائدہ آسمانی جلد ۱	۲۴۴
۶۸	مائدہ آسمانی جلد ۱	۲۴۵
۶۹	مائدہ آسمانی جلد ۱	۲۴۶
۵	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۴۷
۹	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۴۸
۲۵	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۴۹
۲۵	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۰
۶۷	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۱
۷۹	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۲
۷۹	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۳
۸۰	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۴
۱۰۷	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۵
۱۰۸	مائدہ آسمانی جلد ۷	۲۵۶

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۱۶۸	۷	مأئده آسمانی جلد	۲۵۷
۱۷۰	۷	مأئده آسمانی جلد	۲۵۸
۱۸۴	۷	مأئده آسمانی جلد	۲۵۹
۲۰۸	۷	مأئده آسمانی جلد	۲۶۰
۱۸	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۱
۶۶	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۲
۶۶	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۳
۸۵	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۴
۹۱	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۵
۱۳۰	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۶
۱۶۲	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۷
۱۶۵	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۸
۱۶۶	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۶۹
۱۶۸	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۰
۱۷۲	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۱
۱۷۹	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۲
۱۸۶	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۳
۱۹۴	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۴
۱۹۶	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۵
۲۲۳	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۶
۲۳۹	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۷
۲۴۹	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۸
۲۷۰	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۷۹
۲۷۱	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۸۰
۲۷۳	۶	آثار قلم اعلیٰ جلد	۲۸۱

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۲۷۴	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۲
۲۷۵	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۳
۲۷۸	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۴
۲۹۰	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۵
۳۰۲	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۶
۳۰۳	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۷
۳۲۷	۶	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۸
۵	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۸۹
۳۱	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۰
۳۴	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۱
۵۰	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۲
۵۷	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۳
۶۶	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۴
۶۸	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۵
۸۴	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۶
۸۵	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۷
۱۰۱	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۸
۱۰۶	۷	قلم اعلیٰ جلد	۲۹۹
۱۰۷	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۰
۱۱۱	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۱
۱۱۱	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۲
۱۲۶	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۳
۱۲۷	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۴
۱۶۴	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۵
۱۷۳	۷	قلم اعلیٰ جلد	۳۰۶

صفحه کتاب
ماخذ

صفحه
کتاب

۱۹۴	۷	آثار قلم اعلى جلد	۲۰۷
۲۰۷	۷	آثار قلم اعلى جلد	۳۰۸
۲۰۸	۷	آثار قلم اعلى جلد	۳۰۹
۲۲۳	۷	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۰
۳۶۴	۷	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۱
۲۷۳	۷	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۲
۲	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۳
۲۵	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۴
۲۶	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۵
۴۵	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۶
۴۷۱		امر و خلق جلد ۳	۳۱۷
۵۷	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۸
۸۴	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۱۹
۸۷	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۰
۸۹	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۱
۹۱	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۲
۹۹	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۳
۱۰۰	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۴
۱۰۶	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۵
۱۱۳	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۶
۱۳۱	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۷
۱۹۶	۵	آثار قلم اعلى جلد	۳۲۸
۲		اصول عقايد بهائيان	۳۲۹
۶		اصول عقايد بهائيان	۳۳۰
۱۴		اصول عقايد بهائيان	۳۳۱

۱۸	اصول عقاید بهائیان	۳۳۲
۲۲	اصول عقاید بهائیان	۳۳۳
۲۷	اصول عقاید بهائیان	۳۳۴
۲۸	اصول عقاید بهائیان	۳۳۵
۲۹	اصول عقاید بهائیان	۳۳۶
۳۱	اصول عقاید بهائیان	۳۳۷
۳۳	اصول عقاید بهائیان	۳۳۸
۴۴	اصول عقاید بهائیان	۳۳۹
۵۱	اصول عقاید بهائیان	۳۴۰
۱۵	امر و خلق جلد اول	۳۴۱
۲	ایقان	۳۴۲
۱۹	امر و خلق جلد اول	۳۴۳
۹۳	امر و خلق جلد اول	۳۴۴
۱۸۱	امر و خلق جلد اول	۳۴۵
۲۷۰	امر و خلق جلد اول	۳۴۶
۲۷۹	امر و خلق جلد اول	۳۴۷
۲۸۰	امر و خلق جلد اول	۳۴۸
۲۹۶	امر و خلق جلد اول	۳۴۹
۳۰۸	امر و خلق جلد اول	۳۵۰
۳۱۸	امر و خلق جلد اول	۳۵۱
۱۹	امر و خلق جلد دوم	۳۵۲
۴۷۴	امر و خلق جلد سوم	۳۵۳
۳۷	امر و خلق جلد دوم	۳۵۴
۷۸	امر و خلق جلد دوم	۳۵۵
۹۸	امر و خلق جلد دوم	۳۵۶

۳۱۷	امر و خلق جلد دوم	۳۵۷
۲۶۴	امر و خلق جلد چهارم	۳۵۸
۴۸۰	امر و خلق جلد چهارم	۳۵۹
۹۵	امر و خلق جلد سوم	۳۶۰
۱۱۲	امر و خلق جلد سوم	۳۶۱
۱۳۱	امر و خلق جلد سوم	۳۶۲
۱۳۵	امر و خلق جلد سوم	۳۶۳
۲۳	لوح ابن ذئب چاپ الیمان	۳۶۴
۱۵۵	امر و خلق جلد سوم	۳۶۵
۱۸۰	امر و خلق جلد سوم	۳۶۶
۱۹۱	امر و خلق جلد سوم	۳۶۷
۱۹۲	امر و خلق جلد سوم	۳۶۸
۲۱۴	امر و خلق جلد سوم	۳۶۹
۲۳۵	امر و خلق جلد سوم	۳۷۰
۳۲۵	امر و خلق جلد سوم	۳۷۱
۳۹۷	امر و خلق جلد سوم	۳۷۲
۴۲۷	امر و خلق جلد سوم	۳۷۳
۴۵۶	امر و خلق جلد سوم	۳۷۴